



مردم باید انتخاب کنند!
گفتگو با منصور حکمت درباره وحدت اپوزیسیون
صفحه ۱۵

حزب حکمتیست

انقلاب مصر و فرآورده دمکراسی

"انتخابات" مصر به پایان رسید و از میان دو کاندید دو جناح اصلی در صف بورژوازی مصر، سرانجام محمد مرسی نماینده اخوان المسلمین بر احمد شفیق نخست وزیر دولت حسنی مبارک پیروز شد. و اعلام شد که مرسی با حدود ۵۳ درصد آرا رئیس جمهور مصر شد. این رقم و این نمایش نه واقعی است و نه گویای تمام حقیقت پشت چنین انتخاباتی هایی. از پیش معلوم بود که در این مراسم انتخاباتی در مصر، هیچ رئیس جمهوری در آن نه تنها با اکثریت آرا مردم انتخاب نخواهد شد، که با حداقل بسیار کوچکی به کرسی خواهند نشست. طبق آمارهای "خوشبینانه" در این انتخابات بیش از ۶۰ درصد مردم مصر شرکت نکرده اند. مجموع آرائی که به هر دو کاندید، محمد مرسی و احمد شفیق داده شده است رقمی حدود ۱۱ میلیون است، که ۲۰ درصد کل آرا واجدین شرایط رای دادن را شامل میشود. بر این اساس رئیس جمهور مصر تنها رای ۱۰ درصد واجدین شرایط رای دادن را با خود دارد. و طبق موازین دمکراسی بورژوازی، و تقدس صندوق و حق رای در روز انتخابات های هر چهار پنج سال یک بار، آقای مرسی رئیس جمهور منتخب مردم مصر هستند! با همان مکانیسم انتخاباتی که در آن اکثر قریب به اتفاق روئسای جمهور آمریکا انتخاب میشوند، انتخاباتی که در مهد دمکراسی بورژوازی هم روئسای جمهور انتخابی آن هرگز رای اکثریت واجدین شرایط رای دادن را نداشته اند، رئیس جمهور مصر هم با همان مکانیسم توسط مردم "انتخاب" شد!

هفته گذشته و از زمان شروع انتخابات، تمام میدیای رسمی دول غربی، دستگاههای دول عربی و قدرت های منطقه، در مورد نتایج معجزه آسای این انتخابات، دستگاههای مغز شویی شان را فعال کردند. اعلام کردند که این انتخابات مقطع **صفحه ۲**

محمد فتاحی

بعد از سوریه نوبت ایران نیست، و مسیر کارگر از پنتاگون نمیگذرد

خطاب به "سوسیالیست" هایی که از فرط عشق به سرنگونی جمهوری اسلامی به حمله نیروی نظامی ناتو و پنتاگون به ایران امید بسته اند، و امروز به نظر میرسد جز حکمتیست ها اکثر جریانات چپ سابقا سبز را در بر میگیرد، به بهانه ای نکاتی نوشته بودم. در پاسخ من علی جوادی و شهلا دانشفر از دو جریان هم خانواده جلو آمده و موضوع را عوض کرده اند؛ به جای توضیح و بیان روشن سیاست امید بستن به نیروهای یک قطب جهانی، اندر مضرات سیاست عدم اطلاعیه نویسی حزب حکمتیست در محکومیت فتوا علیه شاهین نجفی داستان سرانیده اند. داستان؟ نه، این بیان حقیقت نیست! اندر وصف فواید کمپین دفاع از نجفی به نفع انقلاب و سرنگونی خلی "اجدی" هم نوشته اند. شهلا دانشفر نوشته که "این نبرد امروز در متن اوضاع سیاسی متحول جامعه، بسیار مهم و تعیین کننده است. و شرکت در چنین جدالی برای کارگر اهمیت فوری سیاسی دارد." تقصیر ما این بوده که این کمپین را نبرد مهم و تعیین کننده ارزیابی نکرده ایم، همانطوریکه کسی از اولویت فوری فوری این مسئله برای طبقه کارگر در ایران خبری نداده است. اینها مختاراند هر روز امر خود و مشغولیات خود را امر کارگر بنامند، اما باید **صفحه ۳**

ثریا شهابی

جنیفر لویز و "گرل پاور" های وطنی

امسال ماه مه، جهان تنها صحنه مراسم های روز جهانی کارگری، طیش های انقلاب در مصر و خاورمیانه، و جدال جوانان بیکار و بی آینده و اعتراض طبقه کارگر در غرب علیه سیاست های ریاضت اقتصادی نبود. اتفاق مهم دیگر زن و در دنیای خفه شده وارونه بی حقوقی زن و در دنیای خفه شده از نژاد پرستی و تبعیض، پژواک گوش خراش و نسیم مشام آزاری داشت. در این ماه بعلاوه رسانه ها در غرب مژده دادند که جنبش "گرل پاور" و "مایننتوریتی پاور" پیشرفت کرده است!

گفته میشود که ماه مه امسال، در چارت اندازه گیری سرعت ثروتمند تر شدن مالتی میلیاردرهای مشاهیر هنری جهان، مقام اول نصیب جنفرلویز شد. و خانم لویز در صنعت مسابقه ماکسیمال کردن ثروت و لذت، با کسب درآمد یکساله ای معادل ۵۲ میلیون دلار آمریکا، رقیب سال گذشته خود یعنی خانم دیگری، لیدی گاگا، را کنار زد! در عین حال "خوشبختانه" مقام دوم همچنان در انحصار زنان و "رنگین پوستان" باقی مانده است و خانم اپرا وینفری، برنامه ساز معروف آمریکایی آنرا در اختیار دارد!

جنیفر لویز هم زن است و هم آمریکایی "پورتوریکو تبار"! خانم اپرا وینفری، برنامه ساز تلوزیونی و معروف آمریکایی، هم گفته میشود که "قدرتمند ترین و ثروتمند ترین" زن سیاهپوست جهان است! به این ترتیب جنبش "گرل پاور" و مایننتوریتی پاور" در غرب، هرچند نتوانست به امثال خانم مرکل و آقای اوباما، اولی به خاطر پرچم سیاسی شدت دست راستی اش و دیگری به خاطر نامید کردن کامل کسانی که به رنگ و "نصب بردگی" او امید بسته بودند مفتخر بماند، اما توانست به شخصیت های هنری و "غیرسیاسی" چون خانم ها لویز و وینفری مفتخر شود! هرچه باشد این

حزب حکمتیست

چهره شنیع "افغانی ستیزی" در ایران

صفحه ۱۶

اسد گلچینی

تشکل های فعالین کارگری موجود ناچار از انتخاب هستند

صفحه ۴

فواد عبدالمهی

قهرمانان شکست خورده "چپ سبز" در هزیمت

پاسخی به شیدان وثیق

صفحه ۱۲

خالد حاج محمدی

منصور حکمت و کمونیسم در ایران

صفحه ۷

گزارش مراسم های بزرگداشت منصور حکمت

در هفته حکمت صفحه ۶

از حزب حکمتیست میپرسند!

حزب حکمتیست و اتحاد چپ صفحه ۱۷

دلشاد امینی

"سبز چپ نما"

نکاتی بر نوشته های محمد مالجو و شیدان وثیق

صفحه ۱۱

محمد جعفری

حزب کمونیست ایران (کومه له)

بخشی از جنبش "سبز" است!

صفحه ۹

در صفحات دیگر میخوانید

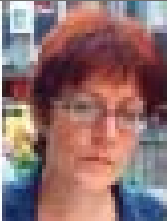
صفحه ۴
صفحه ۸
صفحه ۳
صفحه ۵
صفحه ۸

* دستگیری ۶۰ نفر از اعضا کمیته هماهنگی
* جنایی شدن ازدواج اجباری در انگلستان: نظیره معماری
* محصولات دمکراسی در آمریکا
* گزارش آکسیون علیه آی ال او و جمهوری اسلامی در ژنو
* قدردانی از دینا نامی

آزادی، برابری، حکومت کارگری

جنیفر لویز

و "گرل پاور" های وطنی



دو "ثروتمند و قدرتمند ترین" ها، هردو هم زن هستند، هم طبق مشخصات کروموزومی شان غیرسفیدپوست و

"اقلیت"، و مهمتر اینکه در عالم سیاست "بی‌تقصیراند!!" و به این ترتیب معماران جنبش "گرل پاور" و "ماینوریتی پاور"، به محرومین جهان که در اعماق ظلمت فقر و محرومیت قربانی زن ستیزی و نژادپرستی میشوند، به زنان و سیاهان و غیرسفید پوستان، مژده میدهند که اگر چرخ گردون به همین طریقی بچرخد که میچرخد، انشالله به زور این جنبش، نابرابری جنسی، نژادی و ملی، تخفیف پیدا خواهد کرد! و در واقع با تزریق مخدر "احساس قدرت و احترام" به‌رگهای قربانیان میلیونی زن ستیزی و نژاد پرستی، درد صدمات این مصائب را کاهش میدهند!

پس "زنده باد" جنگ برای به کرسی نشاندن سمبل های "قدرت مساوی" زنان و اقلیت ها! "زنده باد" به مقامات و به ثروت رسیدن معدودی سیاه و زن! تا لجنزار متعفن و هولناک زن ستیزی و نژادپرستی که در اعماق و در سراسر جهان میجوشد و هرروز در ابعاد میلیونی تراژدی انسانی میآفریند، دستمایه سهم بری رنسای قبایل سرخپوستان، لرد های سیاه پوست، و خانم های مالتی میلیار، از محصولات ثروت و قدرت جامعه باشد.

جنبش علیه بی حقوقی زنان و بردگی سیاهان، که در غرب با حق رای زنان و آزادی سیاهان شروع شد، مسئله به این سادگی، سراسری، منطقی و بدیهی، تاریخ پریچ و خم و مسیر صعب العبوری به آن تحمیل شده است. جنبشی که با انقلاب جنسی دهه شصت، مطالبه برابری زن و مرد و دستمزد برابر، و مطالبه حقوق برابر شهروندی مستقل از زنگ و نژاد، دستآور هادی مهمی داشت. چیزی که امروز در سطح رسمی و "سیستم پسند" خود، به نازل ترین سطح یعنی به جنبش "گرل پاور" و "ماینوریتی پاور" قناعت" و تنزل کرده است. این جنبش، تنگاتنگ با جنبش سوسیالیستی، سطوح و فاز های مختلف پیشروی و پسروی آن در غرب، قابل بررسی و تعمق است. و لازم است در فرصتی به آن پرداخت. اما پژواک، یا در واقع عکس برگردان، نازل ترین سطح آن در ایران، جایی که یک سیستم آپارتاید جنسی – مذهبی متعفن و تمام عیار

خانم های در جستجوی تسخیر "قدرت سیاسی" در جمهوری اسلامی، میدانند که ظرفیت زن ستیزی حکومت اسلامی برای شریک کردن آنها در نیمی از قدرت جوک و شوخی خارج از تناسبی بیش نیست. جمهوری اسلامی تحمل نصف قدرت که هیچ، یک دهم قدرت به زنان را هم ندارد. نیاز نظام و سیستم شان به دین و مذهب و آخوند دستگاهی و خرافه و افتخارات ملی، یک رکن حاکمیت شان است. در جمهوری یا سلطنت شان، اسلامی یا غیراسلامی، نژاد پرستی فرهنگ خودبخودی آن است.

به زن و "اقلیت ها" نصف قدرت که هیچ، یک دهم قدرت هم عطا نخواهند کرد. شریک کردن یکی دو نفر از این صنف فرصت طلب در مقامهای حکومتی، ارتقا چند سمبل "گرل پاور" و "ماینوریتی پاور" برای ساکت کردن زنان و "اقلیت ها" و محرومین جامعه، حداکثر در و دروازه ای است که برویشان باز است. پلتفرم سیاسی و کلکسیون زنانی که "اتحاد زنان برای دمکراسی" را تشکیل داده اند، نشان میدهد که فی الحال و تا اطلاع ثانوی، ساده ترین راه کسب و تسخیر قدرت برای این صنف، یکی دو

صندلی از قدرت، از درون خود جمهوری اسلامی است. تا بعدا چنانچه رژیم عوض شد، نه ببخشید ولی فقیه مرد یا کنار گذاشته شد، یا جنگ شد، ایران بمباران شد، یا رژیم از درون متلاشی شد، چند کرسی هم از رژیم بعدی نصیب شان شود! این صنف برروی نیاز میلیونی زنان در ایران به احیا حرمت انسانی شان، به نیاز میلیونی دختران و جوانان به عقب زدن زن ستیزی، و به نیاز حقوق برابر همه شهروندان مسقل از زبان و مذهب و پیشینه ملی، حساب باز کرده اند. تا بلکه با استفاده از آن، همانطور که مردم را دنبالچه مرتجعین چون موسوی کردند، این بار بدنبال دایناسورهای دیگری، این بار زن، و یا از میان شیوخ و رهبران "قبایل" کرد و ترک و بلوچ..، براه بیاورند.

یک چهره و شخصیت مهم این کمپین خانم فریبا داوودی مهاجر است. خانم مهاجر جنیفر لویز آن جنبش است. با پوشش از خانم لویز که هرگز در قمای نبوده است که قانونی علیه کسی اجرا کند. خانم مهاجر کسی است که قدرت داشت! هم شخصا قدرت داشت و هم جنبش اش در قدرت بود! تا همین چند سال پیش نه تنها از زمره خواهران زینب بسیار متعصب تشریف داشتند، بلکه قدرت اجرای ایدئولوژی شان، پیاده کردن قوانین شان، تصمیم گیری در مورد سرنوشت مردم و از جمله سرنوشت زنان، در اختیارشان بود. مدیر کل زنان وزارت کشور دولت اصلاحات، مشاور رئیس جمهور در مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، و مشاور

وزیر علوم و مشاور وزیر ارشاد اسلامی، مقامات اخیر ایشان است. میتوان تصور کرد که حجاب اختیاری ایشان در جمهوری اسلامی، و در مقام مشاورت وزارت ارشاد اسلامی، سمبل چه کینه و عداوتی با مخالفین حجاب، است. دختران جوانی که در مدرسه و دانشگاه با خانم مهاجر و حکومت شان در روزهای در قدرت، در جدال بودند، او را خوب می شناسند. حکومت شان هرروز زنان دختران و جوانان را برای رعایت حجاب و آپارتاید جنسی، کنترل و سرکوب میکرد. چه رایحه مشام آزاری، وقتی همگان شنیدند که خانم مهاجر، هنگامی که هنوز برای ماندن در قدرت می جنگید، و هنگامی که هنوز از تسخیر قدرت "تاامید" نشده بود، تصمیم داشت که بالاخره "اعتراض" کند! و هنگامی که هنوز در ایران تشریف داشت، طی یک "عملیات انقلابی"، بعنوان "اعتراض" چادر سیاه خود را کنار بگذارد و به روسری قناعت کند! کوه موش زانید! مشام آزار تر اینکه به خاطر این "مبارزات" سرجانمازی و گوشه پستوخانه ای، ایشان جایزه حقوق بشری هم دریافت کرده اند!

جنبش گرل پاور اسلامی، آنهم با شرکت وزرا و وکلا و صاحب منصبین سابق حکومت، قبل از هر چیز یک دهن کجی به خود این جنبش است. مردم ایران، حتی زیر تیغ سانسور دیوار سیاه و نیروی انتظامی، مشتری هنر خانم لویز و وینفیری هستند. با خطر کردن و از ورا قوانین ضدماهوره ای بهر شکل دست شان را به این نوع کالا هم میرسانند. بی مقدمه نیست که خانم مهاجر یک باره بیدار شده اند و لباس خواهر زینب از تن کنده و به "گرل پاور" اسلامی ایران دگرپرسی کرده اند. حنای سابق جنبش شان، دیگر رنگی ندارد. در ایران "قاری قرآن کریم" خوان دیروزی، نسلی که تحت بمبارانهای تبلیغاتی و اختناق سیاه دوره حاکمیت امثال خانم مهاجر و خاتم رهنورد قرار بود شستشوی مغزی - اسلامی ببیند، امروز تماما "رپ خوان" و "اراک خوان" شده است! و تا راحتی و با فراغ بال، از "مهدی" تا "نقی" و "محمد" و "فاطمه" را به سخره میگیرد. برای این مردم، شکل‌در آوردن های "گرل پاور" امثال خانم مهاجر، بسیار مهوع است. برای این مردم و این فرهنگ، کالای خانم مهاجر برای تزریق احساس قدرت زنانه، وصله کهنه و جنس بنجل و دورانداختنی است.

"گرل پاور" و "ماینوریتی پاور" در غرب برای پیشروی ناچار شد که از عرصه سیاست بیرون رود. و به حوزه هنر و تجارت و مسابقه زنان و مردان و رنگین پوستان در عالم "اژدها" ترین های بی‌زینس، قناعت کند! مردم تجربه در قدرت سیاسی بودن امثال خانم تاجر،

خانم مرکل، خانم کاندالیزا رایس وزیر امور خارجه جورج بوش پسر، آقای کالین پاول وزیر خارجه بوش پدر، و دست‌آورد شرکت سیاهان و زنان در قدرت را هم تجربه کردند. این متاع دیگر در عالم سیاست در غرب و در بازار مادر، و در جنبش زنان و ضد نژادپرستی، خریدار چندانی ندارد. گرل پاورهای وطنی ما، برای موفقیت و دست زدن با یک فعالیت جدی، یا باید بازارشان را تعطیل کنند و یا به صحنه هنر، هنری که البته بتواند با خانم لویز رقابت کند، شیفث کنند.

در غرب، با هر مکانیسم "خودبخودی" که در مورد خرید و فروش سایر کالاها در بازار صورت میگیرد، مردم در ابعاد میلیونی هنر خانم لویز را "مرغوب" میدانند و میخرند! خانم لویز محصول "مرغوب بازار آزاد" است. و خانم فریبا داوودی مهاجر، محصول بنجل بازار انحصارات و دولتی، ملی - اسلامی ایران. خانم مهاجر به این بازار بنجل و بسته و مختق زنده است، و با آنهم رفتنی است.

این صنف و بی‌زینس وطنی، و تماما وارداتی، شانسی برای پیشروی روی پای خود ندارد. تنها یک شانس پشت در آنها خوابیده است. و آنهم این که همچون دوران پیش از عروج سبز، در غیاب جنبش رادیکال احقاق حقوق زنان، و در غیاب جنبش طبقه کارگر و صف آزادیخواهی و برابری کمونیسمی، به جلوی صحنه رانده شوند! تا باز همچون آقای موسوی و خانم رهنورد، با دلالی و دلکک بازی طیف وسیعی از دگراندیشان این الوقت، چهره شان بزک شود! تا با پادرمیانی طیفی از دگراندیشان مستاصل و نان به نرخ روز خور، بازم بساط "من و انتخابات" دیگری براه انداخت! و باز مردم را به بدنبال این اعجوبه های سیاسی، روانه کرد. این تنها شانس این صنف، و در عین حال زنگ خطری برای جامعه است.

جنبش زنان در ایران، همان جنبشی که سالها هشت مارس ها برگزار کرد، بساط این معرکه گیری را باید برهم بزند. جنبشی که پرچم علیه حجاب و آپارتاید جنسی را بلند کرد، علیه کار و بی حقوقی کودکان به میدان آمد، جنبشی که برای حق برابر خانواده های با پیشینه افغانستانی اعتراض کرد، باید پرونده امثال خانم مهاجر را ببندد و بزند زیر بغل اش. جنبشی که جشن های آدمک برفی ها و اول مه ها را براه انداخت، و بالاخره آن طپش عظیم ضد اسلامی برای احیای حقوق زنان در ایران که در اعماق جامعه جاری است، فعالین جنگ هر روزه زنان دختران در کوچه و خیابان و محل کار و مدرسه در دفاع از برابری زن و مرد، دکان این دلکک ها را خواهند بست.

چند ده نفره، و به زور شکنجه و اعدام و قوانین تبعیض آمیز محروم کردن عامه مردم، کارگران، زنان، اقلیتهای نژادی و غیره از حق تصدی مقامات عالی کشور، بپا خواسته و انقلاب کرده است، این مکانیزم دوام چندانی نخواهد داشت. این انتخابات نه پایان انقلاب، که آغاز جدال طبقاتی دیگری است.

این انتخاب را نباید پذیرفت. زمان آن رسیده که طبقه کارگر مصر از ورای دموکراسی غربی، با تداوم انقلاب راهی برای دخالت در سیاست پیدا کند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۶ تیر ۱۳۹۱ - ۲۶ ژوئن ۲۰۱۲

برای دخالت مردم در قدرت سیاسی و اداره امور نیست، برعکس نظامی برای تضمین عدم دخالت مردم است، در خود غرب، نهادهینه شده است. نسخه آزموده شده آن در مصر، بخصوص پس از بهار عرب و انقلاب توده ای مصر که رئیس حکومت سی سال دیکتاتوری را به زیر کشید، این مکانیزم دوامی نخواهد یافت.

در مصر انقلاب کرده ای که در آن رئیس حکومتی را که برای سلب رای مردم و دور کردنشان از انتخابات، دستگاه پلیسی عریض و طویل و اختناق سیاسی سی ساله ای سازمان داده بود به زیر کشیدند، عمر این دمکراسی بسیار محدود خواهد بود. در جامعه که علیه دیکتاتوری و محدود کردن مقامات عالی کشوری به یک الیت سیاسی از پیش معلوم

روسای ارتش و سازمانهای پلیسی و امنیتی، اصولا انتخابی نیستند. پیش از

انتخابات ارتش مصر، بطور کامل در اختیار قدرتی جداگانه و ماورا همه قدرت ها قرار گرفت! در این مکانیسم از روز بعد از انتخابات، مردم، چه اقلیت رای دهنده و چه اکثریت خاموش، کوچکترین مجرای برای کنترل و بازخواست دولت و مقامات ندارند. منتخبین توسط رای دهندگان قابل عزل نیستند، و قرار است دوره حکومت

روسای دولت و احزاب حاکم در آینده مصر هم، همچون خود غرب، بطور متوسط از عمر دیکتاتوری مبارک و دیکتاتوری های نظامی در کشورهای "جهان سوم" عملا طولانی تر شود.

این حقیقت که دموکراسی غربی سیستمی

انتخابات و نتایج آن گره خورد.

در مصر هم صحنه سیاسی کشور، همچون مهد دمکراسی در خود غرب، تحت تسلط دو حزب و فقط دو حزب، که قرار است جناحهای دوگانه یک هیات حاکمه واحد و یک قشر ممتاز اقتصادی بالنسبه کوچک را نمایندگی کنند، قرار گرفت. تا به این ترتیب و با این عملیات، اوضاع به روال سابق بازگردد.

همچون مهد دمکراسی غربی، هیچیک از سیاستهایی که در طول چهار سال آینده قرار است به اجرا در آید نه به رای گذاشته شدند و نه حتی اساسا به اطلاع مردم رسیده شد. در مصر هم مقامات مسئول نهادهایی بسیار حساس و تعیین کننده، نظیر قضاات دیوان عالی کشور،

انقلاب مصر و فرآورده ...

مهمی در انقلاب مصر، پایان دوره گذشته، و بازگشت به "نظم و قانون"، است. دول غربی و قدرت های منقطه، و به موازات آن اپوزیسیون های چپ و راست بورژوازی آنها، هریک از زاویه منافع ملی و منطقه ای خود، درحمایت از این یا آن کاندید، مستقیم یا غیرمستقیم، کاروانهای امید و آرزوهایشان را براه انداختند.

امید و آرزوی صف ضدانقلاب در مصر، که بازگشت به نظم سرمایه، و پایان دادن به هر نوع دخالت مستقیم مردمی که انقلاب کردند، و سوت خاتمه دخالت طبقه کارگری که سنگهای اولیه بنای انقلاب مصر بر شانه های او شکل گرفت، به این

بعداز سوریه نوبت ایران

بپذیرند که طبقه کارگر صدها امر فوری دیگر دارد که در آنها اولویت های این احزاب محترم نمی گنجد. ما می پذیریم که عشق به سرنگونی رژیم اسلامی روزانه اینها را سراغ کمپین و صدور اطلاعیه می فرستد. پیش شرط نه پذیرش که شنیدن اولویت آنها از طرف ما و طبقه کارگر این است که اینها هم بپذیرند که راه ما و جنبش سیاسی ما و افق و استراتژی ما و رهبران کارگری از پایه با آنها متفاوت است.

در مورد "خطای" بزرگ ما به خاطر عدم صدور اطلاعیه رسمی در دفاع از شاهین نجفی، فرض را میگیریم انتقاد اینها درست باشد. می پذیریم که منصور حکمت هم احتمالاً مانند حزب حکمتیست، به دلیل "دشمنی" با آزادی بیان، در محکومیت فتوای خمینی علیه سلمان رشدی اطلاعیه ای صادر نکرد. اصلاً تمام ادعاهای اینها در این باره درست! آیا حالا میشود از اینها خواهش کرد به نیابت تمام چه پنتاگونی این دوره پاسخ سوالات قبلی ما را بدهند؟ از بدو تهدیدات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران به بهانه اتمی، سیاست اشغال سفارت جمهوری اسلامی رسماً توسط هر دو حزب مادر و فرزند این دو نفر اتخاذ شده است. سوال این است که برای امر اشغال سفارت های جمهوری اسلامی چرا منتظر مانده اند؟ قرار است کدامین نیروی سیاسی نظامی به کمک اینها بیاید؟ کدام نیروی سیاسی مشوق شان در این نبرد است؟ این روزها کدام جنبش سیاسی قرار است جمهوری اسلامی در ایران را جارو کند که اینها بازوی خارج کشوری آن شده اند؟

اینها و بقیه چه هایی که به همین فشار جنایتکارانه تحریم اقتصادی و تهدیدات نظامی امید بسته اند، همانهایی اند که در دوره گذشته امیدشان به جنبش بورژوازی لیبرال ایران در شکل جنبش سبز بود. خشکیدن سبز امروز همه آنها را به سالن انتظار فشارهای اقتصادی و نظامی غرب به رهبری آمریکا و متحدین منطقه ای آنها کشانده است. در این سالن انتظار اما این چه ها به تنهایی نیستند، جناح حاشیه ای و خارج کشوری نیروهای راستی که در دوره گذشته پشت سبز بود هم حضور دارد. در این سالن انتظار، جلسات و

کنفرانس های متعددی، مخفیانه و علنی در جریان است؛ استراتژی های شان را به موازات درجه فشار غرب تنظیم میکنند، بر همین مبنا تاکتیک میریزند، یارگیری میکنند، اطلاعیه و بیانیه صادر میکنند. پشت سر هم و در مسابقه ای دیدنی صف کشیده اند تا آلترناتیوهای سیاسی شان، شکل حکومتی شان، آرمان و آرزوهای شان و مطالبات شان را در متن همین فشار اقتصادی و تهدید نظامی به جامعه اطلاع دهند. نیرویی که تمام این صف ملون به آن امید بسته است، یکی است، افق واحد است، اما بسته بندی برنامه ها رنگارنگ، و عناوین آلترناتیوها بسته به ایدئولوژی های مربوطه متفاوت. در بخشی از این سالن انتظار صف اصلاح طلبان هواخواهان انتخابات آزاد در ایران جمهوری اسلامی حضور دارند که شل ترین های سالن اند. انحلال طلبان که عنوان هواداران تغییر نظام از درون است، در همسایگی اولی ها خیمه زده اند. کنار آنها هواداران دمکراسی بدون جمهوری اسلامی کنفرانس برپا کرده اند که تقریباً همه نیروهای دمکراسی ایرانی حضور دارند؛ شاهزاده آن بالا نشست است، جریانان قومی که اسلحه و آدم دارند و به همین دلیل پول بیشتر هم دریافت میکنند، ایشان را حلقه زده اند و بقیه فدرالیست و غیر فدرالیست، جمهوریخواه و مشروطه طلب، سکولار و نیمه سکولار، سلطنت طلب کله شق و سلطنت طلب لیبرال دمکرات، همگی در فضایی مملو از همه‌هم مشغول چانه زنی اند.

آنطرف تر در حاشیه چپ سالن انتظار، چادرهای رنگی تر چه ها برپاست که مزین به پرچم های سرخ "سوسیالیستی" است؛ احزاب و گروه هایی که دوره قبل هم در کنار همین راست ها بودند، با این تفاوت که در مقایسه با راست ها، چه ها علیرغم امید مشترک به همان افق راست، به دلایل ایدئولوژیک و فرقه ای متفرق ترند. از میان آنها، کومه له در رقابت با دیگر رقبای ملی اش در کردستان و تظاهر به ایفای نقش در این دوره، به عنوان یک پیش فنگ و پافنگ، گروههایی به دور خود گرد آورده است، که حداکثر عمری بیش از دوره تحریم و تهدیدات غرب به بهانه اتمی خواهد داشت. همانطوریکه ائتلاف شان با حزب

کمونیست کارگری در دوره جنبش سبز، همراه جنبش و امید مشترک شان خشک شد. خلاصه کلام، فرصتی دست داده است تا بنجل شان را به نمایش بگذارند. این فرصت هیچ چیز جز فرصت تحریم اقتصادی و در ادامه، اگر ممکن شد، حمله نظامی علیه ایران نیست. اینها دل خوش کرده اند که فشار تحریم اقتصادی گلوی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را آنقدر بفشارد تا طبقه کارگر ایران بین مرگ میلیونی و اعتراض به مرگ، یکی را انتخاب کند. به همین دلیل، مستقیم و غیر مستقیم آمریکا و قدرت های غربی را فرامیخوانند تا حلقه این فشار اقتصادی بر کرده کارگر و زحمتکش را هرچه بیشتر تنگ کنند. دست راست ترین های این سالن به آقای اوباما معترض است که "او" خیلی "باباما" نبوده است، و مریم رجوی در تجمع چند روز قبل شان در فرانسه مدعی شد که فشار دولت آمریکا کافی نیست و از این طریق حرف دل تمام این چه و راست را زده است.

طبقه کارگر روزانه نتایج تحریم های اقتصادی را بر زندگی خود لمس میکند. تجربه تحریم های اقتصادی عراق در دهه نود میلادی را به یاد دارد که مرگ و میر میلیونی بدنبال داشت. به یاد دارد که بدنبال همان تحریم اقتصادی حمله نظامی شد که عراق را در یک دهه گذشته به جهنم کشتار و ویرانی تبدیل نمود. نتیجتاً اگر بخشی از نیروهای طبقه متوسطه جنبش سبز وسع شان میرسد به هر تحول جنایتکارانه ای از نوع عراق دیروز یا سوریه امروز تن دهند، برای طبقه کارگر به عنوان صاحب جامعه تن دادن به یک ویرانی اجتماعی اقتصادی غیر قابل تصور است. طبقه کارگر نمیتواند برای اهداف خود دل به نیروهایی ببندد که در مسابقه تقسیم مجدد جهان به هر جنایتی دست میزنند. تمام راست و چپ امیدوار به فشارهای اقتصادی آمریکا و غرب منتظر طغیان اجتماعی در ایران در اثر فشار مرگبار اند تا در این متن به نان و نوایی برسند و "شوراهای انتقالی" شان نیرو بگیرد. جامعه در مقابل فشار اقتصادی و سیاسی فرهنگی جاری هر لحظه حق دارد طغیان

کند و حاکمان جانی را به گورستان بفرستد. مشکل آنجاست که هر طغیانی پلکان رسیدن کارگر نه فقط به راهی که حتی به مطالبات اقتصادی و سیاسی همین امروزش نیست. طغیان در مقابل گرانی و بیکاری و فشار اقتصادی را دنیا به وفور دیده است، اما کسی شاهد کسب پیروزی کارگر غیر متشکل در متن طغیان همگانی نبوده است. رهبر و فعال کارگری امروز اگر با چشمان باز به چاله هایی که در مقابل حرکتش کنده اند نشود، علیرغم تمام فداکاری هایش نمیتواند به جایی برسد. میتواند نیروی ذخیره ناتو و آمریکا و اپوزیسیون پیرو آنها باشد، میتواند موجبات انتقال قدرت از جناحی به جناح دیگری از طبقه سرمایه دار را فراهم کند، اما در این مسیر جز فداکاری به چیزی به اسم نان و آزادی نمیرسد و به دوره جدیدی از اسارت در شرایط متفاوتی محکوم میشود. مسیر پیشروی کارگر به عنوان طبقه، شکل دادن به آلترناتیو مستقل خود در متن هر شرایطی است. چنین کاری همیشه از کانال طرح مطالبات اقتصادی فوری و فوتی میگذرد، از کانال تحرک هماهنگ و سراسری طبقه کارگر میگذرد، و اینهم البته از کانال نزدیکی، همفکری، اتحاد و همبستگی رهبران کمونیست و فعالین و سازماندهندگان کارگری در مهمترین مراکز اقتصادی میگذرد. بدون طی کردن چنین مسیری، و بدون داشتن درجه قابل توجهی از آمادگی و اتحاد رهبران کارگری در شکل شبکه های به هم پیوسته و محافل و جمع های متعدد و کمیته های روشن بین و کمونیست، در دل تحولاتی که قدرت های عظیم سیاسی اقتصادی برای تقسیم مجدد جهان هزار و یک نیروی جنایتکار روانه میداین سیاست کرده اند، طبقه کارگر مطلقاً به جایی نمیرسد.

چنین هشداری هر رهبر کارگری را فرامیخواند تا با چشمان بسیار بازتری برای یک دخالت نقشه مند طرح بریزد. طبقه کارگر همیشه در دل شرایطی وارد ایجاد تحول در زندگی خویش شده که از قبل داده شده بوده است. در اساس همه نیروهای اجتماعی در شرایطی خارج از اراده خود برای ایجاد تغییر در جامعه نقشه میریزند و تاثیر میگذارند. امروز جهان سرمایه داری در دل بحرانی ترین

شرایط مشغول تجدید سازمان خویش است. در چنین متنی، قدرت های بورژوازی برای کسب بازارهای بیشتر در یک رقابت سیاسی اقتصادی و یک جنگ غیر مستقیم نظامی توسط نیروهای افسارشان اند. سوریه امروز گویاترین نمونه این رقابت هاست که در آن جانی ترین نیروهای سیاسی اپوزیسیون و حاکم، با حمایت بلوک های رقیب جهانی، به جان جامعه و انسان افتاده اند. امروز در شرایط سوریه، طبقه کارگری که آمادگی از قبل برای چنین شرایطی نداشت، به حاشیه تحولات پرتاب شده و نقشی جز قربانی ندارد. اگر احزاب و نیروهای چپ و راست طبقه متوسطه و میدیای جهانی پشت سرشان در گوش مردم میدهند که بعداز سوریه نوبت ایران است، کارگر کمونیست باید تعجیل کند که در صورت عملی شدن این تهدید جنایتکارانه، از همین امروز چه میکند و صفوف طبقه اش را در مقابل هجوم لشکر وحوش چگونه سازمان میدهد. تمام تقلاي همه جناح های بورژوازی در داخل و خارج مرزهای ایران به خدمت گرفتن طبقه کارگر در امر خویش است. همه اینها وزن سنگین طبقه کارگر ایران را شاهدند و کارگریناهی خیل اینها از طرق مختلف نشان همن واقعیت انکارناپذیر است. در مقابل، رهبران کارگری میتوانند راه مستقلی از تمام پرچم های اینها را در پیش بگیرند. آینده میتواند به نفع ما رقم بخورد، میتوان در مقابل هجوم نیروهای وحشی سدی بست و کاری کرد. اما کلید این چرخش مثل همیشه در دست رهبران کمونیست، فعالین و سازماندهندگان کارگری در شبکه های به هم پیوسته و متحد و متعهد است.

علی جوادی و شهلا دانشفر و احزاب ابزاری شان به همراه کل چه بورژوازی هم جنس شان، به چنین منطق و مکانیزم و جنبشی بیربط اند. عصبانیت اینها از ما و احتمالاً از طبقه کارگر این است که چرا به امید میوه مرگبار تشدید تحریمها دست به دعا نبوده ایم و چرا در حاشه قدرتهای جهانی، به امید سوریه ای کردن ایران، به پیش فنگ و پافنگ اینها نپیوسته ایم.

محصولات دمکراسی در آمریکا

۱۹۸۸، انتخاب بوش پدر: بوش با ۳ درصد آرا، انتخاب شد. کل شرکت کنندگان در این انتخابات ۵۰ درصد بود. نیمی از مردم در انتخابات شرکت نکردند
 ۱۹۹۲، اولین دور انتخاب شدن بیل کلینتون. کلینتون با ۴۳ درصد آرا انتخاب شد. ۵۵ درصد در این انتخابات شرکت کردند.
 ۱۹۹۶، دومین دور انتخاب شدن بیل کلینتون. کلینتون با ۴۹ درصد آرا انتخاب شد. ۴۹ درصد در انتخابات شرکت کردند. از جمعیت واجد شرایط قریب ۱۹۷ میلیونی، ۴۷ میلیون به کلینتون رای دادند.
 ۲۰۰۰، اولین دور انتخاب جورج بوش، پسر: بوش با ۴۸ درصد آرا، انتخاب شد. در این انتخابات بیش از ۵۱ درصد شرکت کردند. بوش ۵۰ و نیم میلیون رای از جمعیت واجد شرایط قریب ۲۰۶ میلیونی را کسب کرد.
 ۲۰۰۴، دومین دور انتخاب بوش پسر: بوش ۵۰ و نیم درصد رای آورد. در این انتخابات قریب ۵۷ درصد واجد شرایط شرکت کردند و بوش با کسب ۶۲ میلیون رای از جمعیت حدود ۲۱۶ میلیون واجد شرایط، انتخاب شد.

و بالاخره اوباما و انتخابات سال ۲۰۰۸

در این انتخابات پس از سال ۱۹۶۸، بیشترین جمعیت واجد شرایط شرکت کردند. از جمعیت ۲۳۰ میلیونی، بیش از ۵۷ درصد شرکت کردند و اوباما با کسب ۷۰ میلیون، انتخاب شد.

* جمعیت آمریکا ۳۱۳۸۰۸۰۰۰

تشکل های فعالین کارگری موجود

ناچار از انتخاب هستند



بحران لاینحل در میان تشکل فعالین کارگری در ایران با داشتن تصویر هر چه روشنتر از نیازمندیهای طبقه کارگر ایران برای دست یابی به تشکل های توده ای کارگری میتواند حل شود. اکنون دیگر بسیاری، از بالا و در

صوف این تشکل معتقدند که این تشکل ها سازمان کارگران در محل کار کارگران نیستند. بسیاری الان دیگر معتقدند که اتحادیه آزاد کارگران ایران، کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و امثالهم، سازمان و تشکیلات هایی نیستند که بتواند در محل و یا محل های کار، بخش و یا بخشهایی از کارگران را نمایندگی کنند. مدتهاست که این گونه انتقادات در جریان است. در میان احزاب سیاسی و چپ و در میان فعالین خارج کشور حزبی و غیر حزبی کمونیست نیز انعکاس این انتقادات دیده میشود. مستقل از ارزیابی از نقش و جایگاه این تشکل ها و تراشیدن دلایل "مردم پسند" برای وجود و فعالیت آنها به نحوی که تا کنون بوده است، حداقل این مساله که این تشکل ها باید جایشان را به تشکل های توده ای کارگران در محل های کار بدهد، با مخالفت زیادی روبرو نیست و در قالب و شکل های مختلف همه دارند این را تکرار میکنند و این قدم مثبتی است.

در بحران کنونی اما همه این طیف که مورد اشاره قرار گرفت شریکند. افکار و آرا غالب بر ایجاد و فعالیتهای تاکتونی این تشکل ها را سیاست و نظرات و متد چپ موجود بوده است که بر تشکیلات های ایجاد شده، فعالیت متناسب خودشان را نشاندهند. داده های این چپ تا هم اکنون این بوده است. مستقل از اینکه کدام بخش و کدام عناصر و سازمان نقش بیشتری در این وضعیت داشته است نتایج حاصله فعالیت های امثال ما چه در ایران و چه در خارج کشور بیش از این نبوده است. از این باید عبور کرد تا بتوان تغییر مورد نظر برای رسیدن به اتحاد و تقویت سازمان های کارگری در محل های کار ایجاد کرد. همه رهبران و فعالین کارگری که در راس این تشکل ها هستند و همه جریانهای سیاسی علاقمند به سرنوشت آنها، خود میدانند که چه نقشی در این رابطه داشته اند و اینها پنهان

معلوم شود. ما در حزب حکمتیست تلاش کرده ایم که بخشی از این نیرو باشیم و مستقل از هر تفاوتی که با هر رفیقی و با هر تشکیلاتی که داریم تلاش کرده ایم این مسیر را به نفع غالب کردن این نظر که همه باید سراغ ایجاد تشکل در محل کار برویم کار کنیم. حزب ما چه در تبعید و چه در داخل در مورد تشکل های موجود فعالین این روش را دنبال میکند. حزب میکوشد همه رهبران و فعالین کارگری در این تشکل ها را متقاعد کند که راهشان را به نفع یک هدف مهم برای طبقه کارگر در رسیدن به تشکل های محل کار برای کارگران کج کنند.

چرا راه باید کج شود؟

وضعیت فعلی تشکل های فعالین کارگری و نقشی که در اتحاد و سازماندهی اعتراض و مبارزه کارگران ندارند امروز بیشتر از گذشته دارد نشان میدهد که طبقه کارگر با این تشکیلاتها قادر به رویارویی با کارفرما و دولت نیست. این تشکل ها نقشی در تغییر توازن قوا ندارند. نقشی در نمایندگی کردن کارگران ندارند و این مورد نقد طیف بیشتری از دست اندرکاران و فعالین خود این تشکل ها هم هست. اساس تناقض این تشکیلات ها را فلسفه وجودیشان تشکیل میدهد یعنی پایه ای که بر آن بنا شدند. این تشکیلات ها خارج از محل های کار کارگران ایجاد و رشد کردند. به همان اندازه که فعال بودند و گسترش یافتند به همان اندازه از صرف انرژی بر تاثیر گذاری مستقیم بر اتحاد کارگران در محل های کار دور شدند. این را نه تنها ما بلکه همان جلسه هیات اجرایی کمیته هماهنگی قبل از جدایی بخش تهران، که صورت جلسات آن علنی شد و تعداد بیشتری از دست اندرکاران و فعالین آن در طی این سالها گفته اند تاکید میکند. این را نه تنها ما بلکه فعالین اتحادیه آزاد کارگران قبل از انحلال تشکیلات کارگران اخراجی و بیکار تجربه کردند اما راه مشابهی را رفتند. اکنون دیگر به صراحت بیشتری از سوی فعالین سازمانها و احزاب سیاسی که الگوهای فعالیتی شان در میان کارگران بر همین اساس بود و همین نوع فعالیت را بنا به اهدافشان دنبال و تشویق میکردند شنیده میشود. اکنون دیگر این مساله که "این تشکیلات ها باید بروند و تشکیلات در محل کار بسازند" باید بروند و کار دیگری مقرر دانستن فضای خفقان و سرکوب چه آن موقع برای توجیه این ضربات و چه اکنون در بن بست این تشکل ها بسیار سطحی است و نمیتواند راه به کسی نشان دهد. اکنون این تشکیلات های فعالین کارگری بیش از گذشته در

ماه مه مساله ای ثانوی برای گروه ها و محافل دخیل در حفظ وضعیت موجود این تشکل ها هستند. (ارزیابی بهزاد سهرابی در مورد اول ماه مه 91 و بعنوان یکی از فعالین سابق "کمیته هماهنگی در کمک به ایجاد تشکل های اندرکاران این تشکل ها و فعالین اصلی آن اهداف و تصویر کارگری متعلق به او در این تشکل ها دنبال میکنند نشان میدهد که چه اندازه مساله اینها اتحاد کارگری و آنهم از نوع "اتحاد سوسیالیستی" آن کارگران در محل های کار و (است!) تنها به همین دلیل ساده ای که امسال در مورد اول ماه مه و نقشی که این تشکل ها ایفا کردند گذشت میتوان ثابت کرد که چرا همه فعالیت این تشکل ها باید به نفع رفتن بسوی ایجاد تشکل های کارگری در محل های کار، منحل شود. آیا کج کردن راه به این سو به نفع کارگران و کل جنبش کارگری در ایران نیست؟ آیا به این ترتیب محل های کار و نه تنها چهارچوب محدود کنونی که این تشکل ها پوشش میدهند، مورد توجه همه این فعالین متشکل در این تشکل ها قرار نمیگیرد؟ به نظر ما در صورت چنین اتفاقی و اعلام چنین رویکردی مسیر سازماندهی اتحاد کارگران در محل های کار و زیست هموارتر میشود.

انتخابی ساده تر مانند آنچه محمود صالحی کرد

قبلا هم ما تاکید کرده ایم که این تشکیلاتها یا بر اثر واقعیت زندگی کارگران و نیازمندی مبارزاتی آنها به اتحاد، خاصیت خودشان را از دست میدهند، و یا در اثر فشار نیروی سرکوبگری که قادر است تشکیلات های بی ریشه در میان کارگران را حاشیه ای کند. هر کدام از اینها بدرجائی اتفاق افتاده است. مهم نیست چند هزار کارگر در شبکه های این نوع تشکل ها در مرتبط با هم هستند واقعیت بیرون این تشکیلات ها را بر زمین خواهد زد همانطور که ما عملا در تجربه خود در چند دهه گذشته بارها شاهد آن در فعالیتهایمان بوده ایم، ما بر زمین خوردن تشکیلات های بزرگی را در تجربه خود داریم و چپ و کمونیسم ایران شاهد تشکیلاتهایی بوده است که در بی ارتباطی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به جامعه و طبقه کارگر زمین خورده اند و پلیس به اسانی توانسته است آنها را متلاشی کند. مقرر دانستن فضای خفقان و سرکوب چه آن موقع برای توجیه این ضربات و چه اکنون در بن بست این تشکل ها بسیار سطحی است و نمیتواند راه به کسی نشان دهد. اکنون این تشکیلات های فعالین کارگری بیش از گذشته در

گزارشی از آکسیون اعتراضی علیه آی ال او و جمهوری اسلامی در ژنو



کارگری از جمله نماینده ۵ اتحادیه کارگری فرانسه و نماینده اتحادیه آس سونیس، رشید معلوی نماینده اتحادیه مستقلی از کشور الجزایر، خیاری از اتحادیه حمل و نقل مصر، ممدو دیوف دبیر سندیکای مستقل و همچنین خانم نیل دیاکوته دبیر بخش زنان سندیکای مستقل سنگال سخنرانی کردند و همبستگی خود را با کارگران ایران ابراز داشتند.

و حمایت از کارگران ایران بود. محکوم کردن آی ال او در به رسمیت شناسی هیات های جمهوری اسلامی به عنوان نمایندگان کارگران ایران از جمله تلاش این تشکیلات ها بود که بدون تردید میتواند وزن اعتراض و خواست کارگران ایران برای اخراج جمهوری اسلامی از این سازمان را بمراتب سنگین تر کند.

در طول آکسیون شرکت کنندگان با شعار دادن و پخش اطلاعات و تراکتهایی در محکوم کردن اقدام آی ال او، اخراج نمایندگان جمهوری اسلامی از سازمان جهانی کار، آزادی فوری رهبران کارگری چون رضا شهابی، علی نجاتی، شاهرخ زمانی و... فضای محل را تحت تاثیر قرار داده بودند. در جریان این تجمع اعتراضی با شکوه دوربینهای خبرنگاران مشغول به عکس و فیلم بودند. تلویزیون پرتو نیز گزارشی مفصل از این اجتماع

در روز ۶ ژوئن اجلاس سازمان جهانی کار در ژنو در سونیس شاهد تجمع اعتراضی به این سازمان و حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در این اجلاس بود. هر ساله در محکومیت و اعتراض به برسمیت شناسی نمایندگان جمهوری اسلامی از طرف آی ال او از جانب احزاب، سازمانها و کانون های حمایت از کارگران در ایران در محکوم کردن این اقدام سازمان جهانی کار صورت می گیرد.

ویژگی این تجمع مهم اعلام پنج تشکل کارگری فرانسه برای حضور در این محل

اطلاعیه حزب به زبان انگلیسی را در میان حضار و همچنین نمایندگان اجلاس توزیع کردند.

حزب حکمتیست - تشکیلات خارج کشور

۷ ژوئن ۲۰۱۲

انجمن های صنفی کارگران را کارگران میتوانند تشکیل بدهند و خود بر سرنوشته آن حاکم شوند و ابزار خودشان برای اتحاد و مبارزه ای که با کارفرما و دولت برای تحقق خواستههایشان دارند استفاده کنند. در سراسر ایران این ممکن است بطور مشخص در کارگاه ها و مراکز کارگری در شهرها و مراکز کوچک و کمتر صنعتی (مانند شهرهای کردستان) مثلا میتوان در ابعاد وسیعتری به تشکیل این انجمن ها که قانونی هم هستند و فقط باید شرایط و ملزومات قانونی آنها را فراهم کرد مبارزاتشان در عین حال بعنوان تشکل کارگران برسمیت شناخته است و هر جا کارگران میتوانند و امکان این را دارند میتوانند و مهم است به تشکیل آنها مبارزات کنند. در همه رشته هایی همچون کارگران ساختمانی، کارگاه های شهرک های صنعتی، خبازی ها و... ایجاد این انجمن ها ممکن و مفید است. بخشهای دیگر جامع از دانشجویان تا کارکنان دیگر از چنین امکانی در مقاطع مختلف بدرستی استفاده کرده اند و توانسته اند از این طریق مسیر خود را بروند.

تکثیر آن در محل های کار و زندگی و در اتکا به مجامع عمومی اش به حفظ و در عین حال گسترش اتحاد و سازمانیابی کارگران کمک کرد. اما روند اصلی برای سازماندهی تشکل های توده ای کارگران و ایجاد اتحاد، داشتن مجامع عمومی و تلاش برای بر پا داشتن منظم آن است. فعالیت برای اینکه بر سر هر مبارزه و اعتراض کوچک و بزرگ کارگران مجمع عمومی بر پا کنند به یک سنت و عادت تبدیل شود و این برای کارگران کمونیسٹ که در پی متحد کردن کارگران در حین مبارزاتشان هستند در عین حال بعنوان مهمترین الگوتاریخ برای سازماندهی اعتراض و مبارزه آنها مطرح است. بهمین ترتیب انتظار برای اینکه روزی دارای تشکیلات باشد بشویم تا به حقوق هر چند کوچک و یا بزرگ رسید پایان داده میشود. این مساله بویژه برای صنایع بزرگ و راه افتادن و سازمان دادن اعتراض کارگران در این مهمترین و حیاتی ترین بخش طبقه کارگر در مبارزاتش اساسی است.

۲- در مراکز کار همچون کارگاه های کوچک و با تعداد کارگران کم تشکل هایی مانند انجمن های صنفی و سندیکا و یا هر اسمی که کارگران برایش دارند و یا با آن عنوان شناخته میشود میتواند از طرف کارگران تشکیل شود.

اهداف ناظر بر این تشکل ها است و همین قطب نما است که مسیر و فعالیت و روشهای کار و مناسبات و حتی نحوه جلسه گرفتن و مقابله به دشمن هایشان و... را تعیین میکند. بسیاری از رفقای این تشکل ها فکر میکنند چنانچه چتر کنونی فعالیتهایشان از بین برود کار دیگری نمیتوانند بکنند در حالی که مساله بر سر قطع دوستی ها و روابط و کارهای دسته جمعی و گلگشت ها و پیک نیک ها نیست اینها را اگر میتوانیم باید ده ها بار افزایش داد و بخشی از زندگی اجتماعی ماست. مساله بر سر این است که خود اینها را فعالیت بدانیم!

دوره در ایجاد تشکل ها

۱- در محیط های صنعتی و در میان کارگران مجتمع در صنایع باید برای بر پا داشتن مجمع عمومی کارگران این مراکز فعالیت کرد. همیشه باید تعدادی باشند که این را ممکن کنند و معتقد باشند که راه رسیدن کارگران به تشکل های پایدارتر و قدرتمند تر و منطقه ای و سراسری همین است و جنبش مجمع عمومی را باید دامن زد و در این جنبش است که طبقه کارگر بر سر خواست و مطالبات اقتصادی صف قدرتمندش را خشت روی خشت میسازد. در هر جایی هم هر تشکیلاتی که کارگران دارند و تحت هر عنوانی که در محیط های کار و زندگی این چنین تشکل هایی ایجاد شد اند را باید حفظ کرد و با

فراهم شد و از امکانات بسیار طبیعی برای تجمعشان استفاده نکردند که برای کارگران و ما کمونیسٹها با کوله باری بسیار و تجارب مثبت و منفی زیاد اینگونه تن به رفتن به "خانه های تیمی" بدون تردید اینگونه برخورد ها ناشی از محدودنگری و روشهایی است که دنبال میشود. اشتباه این دسته از رفقا این است که مانند سازمان های سیاسی و احزاب سیاسی چپ و کمونیسٹ این دوره جلسه گرفتن سازمانشان، اعلامیه دادن سازمانشان، آکسیون گذاشتن سازمانشان و... را فعالیت میدانند و متاسفانه این سرپای این تشکیلات ها را هم گرفته است و واقعا یک فرهنگ مشابه را دارند.

این فرهنگ و این خصوصیات میتواند سالها امثال ما را راضی کند که فعالیت داریم و تلاش میکنیم و حداقل تعدادی را بدور هم نگاه داشته ایم غافل از اینکه برای سازماندهی کارگران حتی برای تغییر کوچکی هم در زندگی و کار نیازمند سازماندهی کارگران در سطح اجتماعی که در آن قرار دارند هستیم. چنانچه این معیار سنجش این تشکل های فعالین باشد کدام اتحاد در کدام محل های کار و کدام خواست و مطالبه کارگران را این فعالین و رهبران این تشکل ها نمایندگی میکنند. سبک کار و روشهای فعالیتی و اهداف ناظر بر این تشکل ها جای نقد بوده است و هنوز هم نقد بطور اساسی بر

تشکل های فعالین کارگری...

جنبش های قطعنامه و بیانیه نویسی بدون اتکا به نیرویی که این بیانیه ها بنام آنها صادر میشود را جای کار واقعی گذاشته اند. و یا تلاش برای برگزاری های اول ماه مه در ادامه تلاش و مبارزه سازمان یافته در محل های کار و جنبش های گذشته اند و برگزاری جلسات و نشست های مکرر و منظم را فعالیت نام گذاری کرده اند و همه اینها دقیقا عادت و رفتار و سیاست های جریان های سیاسی چپ تاکوونی است و این نوع فعالیتها برای این چپ قطب نما است و مهمترین هدفهایشان را برآورد میکند در حالی که هیچ تاثیری بر وضعیت اعتراض و مبارزه کارگران در جامعه بزرگ ایران و در میان طبقه کارگر با وسعت و تنوعی که دارد دیده نمیشود. جای تردید نیست که اتفاق اخیر دستگیری کارگران در کرج و در نشست کمیته هماهنگی موجهی از خشم بر علیه جمهوری اسلامی را فعالین و کارگران و سازمان و گروه هایشان برانگیخته است اما جنبه دیگری از مساله تن دادن دست اندرکاران این تشکل به رفتن به چنین جلسه و در چنان فضا و امکاناتی که خود تصویر میکنند است. این مساله تاسف بار بود که چنین فضا و امکانی برای پلیس

زنده باد انقلاب کارگری

گزارش مراسم های بزرگداشت منصور حکمت در هفته حکمت

در هفته منصور حکمت از طرف خانه مردم حزب کمونیست کارگری حکمتیست و دوستان اران منصور حکمت در کشورهای مختلف برنامه هائی در بزرگداشت زندگی پربار این مارکسیست بزرگ معاصر و معرفی هرچه بیشتر منصور حکمت برگزار شد.

سوئد، گوتنبرگ:

خانه مردم حزب کمونیست کارگری حکمتیست در گوتنبرگ در شنبه ۹ ژوئن اقدام به برگزاری مراسم بزرگداشت منصور حکمت با حضور اعضا و کادرهای حزب و دوستان اران منصور حکمت نمود.

در ابتدا مراسم، غفور زرین به معرفی اهمیت هفته منصور حکمت و سپس ارائه برنامه ها پرداخت. در این مراسم وریا نقشبندی بحث خود را با عنوان سبک کار کمونیستی و پراتیک پوپولیستی ارائه داد و به نقش و جایگاه نقد این گرایش و درجه اهمیت این مسئله نزد منصور حکمت پرداخت.

در بخش بعدی برنامه رعد سلیم از اعضای رهبری حزب کمونیست کارگری کردستان سخنرانی خود را تحت نام فعالیت در راستای شناساندن منصور حکمت ارائه داد، در این سخنرانی رعد سلیم به اهمیت شناساندن هرچه بیشتر منصور حکمت جدا از سیاستهای احزاب موسوم به کمونیست کارگری اشاره و تاکید بخش بعدی برنامه پخش اسلاید شو قسمتهای از سخنرانیهای منصور حکمت بود که توسط سیوان رضایی ارائه گردید. در قسمت آخر برنامه، سلام رسولی بحث خود را در تحت نام منصور حکمت و مفهوم طبقات اجتماعی را ارائه کرد.

آلمان، کلن

بعد از ظهر روز شنبه ۹ ژوئن به مناسبت هفته حکمت، خانه مردم حزب حکمتیست در شهر کلن برنامه سخنرانی در معرفی این متفکر مارکسیست را برگزار کردند. ابتدا آرش حسینی ضمن خوش آمدگویی به حضار در معرفی هفته حکمت بحث کوتاهی را ارائه داد و تاکید کرد که باید آثار منصور حکمت را خواند، آموخت و آموزش داد و در زندگی مبارزاتی مند منصور حکمت را بکار گرفت. دو مبحث از منصور حکمت از طرف محمد راستی و سهند حسینی معرفی و ارائه شد.

محمد راستی مبحث حزب و قدرت سیاسی را ارائه داد و بر مکانیزم کسب قدرت سیاسی از جانب یک حزب کمونیستی، حزبی که اقلیتی از جامعه و بویژه طبقه کارگر را همراه خود کرده باشد، برای کسب قدرت سیاسی خیز بردارد و اکثریت جامعه را نیز همراه خود نماید پرداخت. وی همچنین به تقابل جریانات چپ حاشیه‌ای با این بحث بعنوان عمل کفرالود و میوه ممنوعه برای کمونیستها و جدال منصور حکمت با این چپ حاشیه‌ای پرداخت.

در ادامه برنامه سهند حسینی مبحث منصور حکمت و سازمانیابی کارگری را معرفی کرد. وی با اشاره به اهمیت این مبحث برای هر فعال کمونیست به تفاوت نگرش منصور حکمت و نگرش چپ

سنتی به کارگر، به گرایشات سیاسی و سازمانیابی درون طبقه کارگر و همچنین به نگرش متفاوت کمونیسم منصور حکمت به تحزب کمونیستی پرداخت. در بخش دیگری از برنامه تعدادی از میهمانان خاطرات خود و چگونگی آشنایی با منصور حکمت و تأثیرات منصور حکمت بر زندگی سیاسی خود را بازگو کردند.

در قسمتی دیگر از برنامه اسلاید شوئی از منصور حکمت به نمایش گذاشته شد.

کانادا- تورنتو

مراسم دهمین سال هفته حکمت در کانادا که از جانب دوستان اران حکمت فراخوان داده شده بود، در روز یکشنبه دهم جون با حضور بیش از پنجاه نفر برگزار شد. سخنرانان این مراسم خالد حاج محمدی از رهبری حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست و سردبیر نشریه کمونیست ارگان این حزب و عزت مصلی نژاد مشاور و محقق شکنجه در سازمان کانادایی حمایت از شکنجه شده ها بودند.

در شروع برنامه ابتدا مینو همیلی ضمن خوش آمد گویی و تشکر از حضور شرکت کنندگان و سعیده رازانی مادر منصور حکمت، بیوگرافی کوتاهی از منصور حکمت را قرائت کرد.

پس از آن خالد حاج محمدی در سخنرانی خود تحت عنوان "منصور حکمت و کمونیسم در ایران" به تاریخ تحولات چپ ایران در ۳۵ سال گذشته و نقش منصور حکمت پرداخت. خالد حاج محمدی به نقد حکمت از باورهای رایج چپ ایران از تئوری دوران و ظهور سوسیالیسم تا عدم امکان آن در ایران، به کمونیسم دخالترگ و نقش پراتیک انسان در بهبود زندگی خود، تاکید حکمت بر سوسیالیسم همین امروز به عنوان جواب کارگر و کمونیسم کارگری به جامعه، به ساختن حزب سیاسی و رابطه آن با قدرت، به حکمت و حقوق کودکان، زنان، حقوق پایه ای انسان و جهانشمولی آن و به رابطه کمونیسم علمی و جنبش طبقاتی طبقه کارگر در دیدگاه حکمت پرداخت.

سپس عزت مصلی نژاد در سخنرانی خود ضمن ابراز خشنودی از حضور سعیده رازانی در مراسم به معرفی بحث حکمت با عنوان "دمکراسی، تعابیر و واقعیات" پرداخت. اینکه، منصور حکمت بدستی و روشنی دموکراسی بورژوازی را به چالش کشیده، که در دیدگاه حکمت انتخابات پارلمانی رایج در جهان ما چیزی جز ابزار اعمال حاکمیت بورژوازی نیست اشاره کرد. وی در بحث خود با اشاره به نکات اصلی بحث حکمت و نقد او از دموکراسی بورژوازی و دفاع منصور حکمت از آزادی و برابری و حاکمیت طبقه کارگر و رهایی انسان، تاکید کرد که حکمت هر چند امروز در میان ما نیست، اما ادامه راه او با اتکا به کل دستاوردهای انسان و از جمله دستاوردها و مباحثات ارزنده او، بر دوش ما است. در بخش دوم برنامه بخش هایی از سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب کمونیست کارگری و همچنین بخشی از بحث حکمت در انجمن مارکس در مورد امکانپذیری کمونیسم در ایران پخش شد.

در پایان برنامه به قدرانی از حضور سعیده رازانی مینو همیلی دسته گلی را از

طرف دوستان اران حکمت به ایشان تقدیم کرد. سعیده رازانی نیز در سخنانی کوتاه ضمن تشکر از حضار اشاره کرد که راه حکمت و ادامه آن بر دوش کمونیستهای ایران است. به کمونیسم حکمت و انسانی بودن آن اشاره کرد و از دوستان اران حکمت در کانادا سپاسگزاری کرد.

سوئد، استکهلم

روز شنبه نهم ژوئن ۲۰۱۲ مراسم بزرگداشت منصور حکمت با شرکت دوستان اران او در شهر استکهلم برگزار گردید.

در این مراسم رفقا مصطفی اسد پور، آسو فتوحی سرا و مظفر محمدی سخنرانی کردند. مصطفی اسد پور با معرفی بحث حکمت " آیا کمونیسم در ایران پیروزی می شود" به بحث درباره اهمیت و جایگاه کمونیسم کارگری و دورنمای آن پرداخت. وی در بخشی از سخنانش به این نکته اشاره کرد که ورای احزاب سیاسی و جریاناتی که خود را به کمونیسم و کارگر نسبت می دهند، کمونیسم کارگری به طبقه کارگر و کمونیسم درون طبقه که توسط طیف وسیعی از کارگران کمونیست نمایندگی می شود اتکا دارد.

سپس آسو فتوحی مروری داشت بر بحث "کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی" منصور حکمت با تاکید بر این بخش از بحث حکمت که تاریخ، تاریخ مبارزه طبقات است. تاریخ واقعی جامعه و نحوه زندگی بشر را مبارزه طبقات تعیین میکند. سخنران آخر مظفر محمدی بحث خود را تحت عنوان "انسان از نگاه حکمت" ارائه داد. وی در بخشی از سخنانش چنین گفت: حکمت انسان را بر روی زمین و از سر آزادی اش، نیازهایش، رفاهیاتش، خوشبختی اش و دخالتش در سرنوشت خود و از سر برابری انسان در جامعه و استفاده از مواهبش نگاه می کند، از سر واقعیات زندگی بشر امروز و راه تغییر آن. و این ما را می رساند به این عبارت مشهور حکمت که "اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اراده و اختیار به انسان است."

آلمان - هامبورگ

در تاریخ ۱۱ ژوئن ۲۰۱۲ اعضا و کادرهای حزب حکمتیست در شهر هامبورگ در مقابل فروشگاه زاتونر با برپایی میزاطلاعاتی حاوی آثار منصور حکمت اقدام به معرفی وی به مراجعین نمودند.

در این روز رفقا امیرعلی امیدی و میلاد پازوکی با پخش اطلاعیه هفته حکمت در میان عابریین توجه آنانرا به اهمیت برگزاری هفته حکمت جلب نموده و با آنان در باره منصور حکمت به گفتگو نشستند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

نظریه معماری

جنایی شدن ازدواج اجباری در انگلستان،

ولز و ایرلند شمالی



از دیروز رسانه های مهم بریتانیا از بی بی سی تا روزنامه های معتبر، خبر جنایی کردن ازدواج اجباری را اعلام کردند. این خبر امروز از طرف دولت این کشور نیز اعلام شد. از امروز والدینی که به این جرم مرتکب شوند زندانی خواهند شد. قبلا این قانون بوسیله

دولتی که حزب کارگر در راس آن بود تصویب و اجرا شد و اکنون دولت محافظه کار جنایی شدن ازدواج اجباری را قانونی اعلام کرد. (در اسکاتلند این قانون وجود دارد)

طبق آمار رسمی که از طرف بی بی سی داده شد در انگلستان سالانه ۸ هزار دختر از طرف والدینشان بطور اجبار شوهر داده میشوند. گفته میشود که بیشترین این تعداد از کشورهای پاکستان، هندوستان و بنگلادش میباشد. این در حالی که ازدواج اجباری ممنوع است! با این حال ۸ هزار دختر سالانه در این کشور وارد جهنمی به نام زندگی جدید میشوند و به این درجه این زنان تحت این شرایط وحشیانه هستند.

اکنون و با تلاش بی وقفه انسان های مبارز و متمدن و سازمانها و تشکیلاتهایشان و در راس آنها زنان قهرمان و جسوری که سالها است برای از بین بردن این جنایت ها بر علیه زنان مبارزه میکنند و تلاش میکنند جنایی شدن ازدواج اجباری ممکن شد. امروز دولت انگلستان این قانون را که در میان ده ها پیشنهاد از طرف سازمانهایی که با این مساله درگیرند انتخاب کرده است و اعلام کرد. این قانون در کشورهای انگلستان، ایرلند شمالی و ولز اجرا میشود.



با افتخار تمام باید گفت که از دو سازمان و دو شخصیت مهمی که در راس این مبارزه بودند یکی دیانا نامی است. دیانا نامی که در راس سازمان دفاع از حقوق زنان ایرانی و کرد در انگلستان است، مدتی قبل به عنوان یکی از ۱۵۰ زنی که دنیا را برای زندگی بهتر برای زنان تغییر داده اند انتخاب شد، اکنون قوانین دولت انگلستان را به نفع زنان در این کشور و الگویی برای انسانیت تغییر داد. در جهان حدود ۱۰ میلیون دختر که عمدتا دختران زیر ۱۸ سال هستند به اجبار شوهر داده میشوند.

مبارزه برای جنایی کردن ازدواج اجباری در قلب اروپای متمدن و غرب پیشرفته در قرن بیست و یک! اتفاقی بود که امروز ممکن شد و تاریخ این کشور نام دیانا نامی و سازمانش را در این تلاش ثبت میکند.

دنیا نامی همچنان که توده وسیعی از زن و مرد آزادیخواه را هوادار خود خواهد کرد، مورد کین و نفرت مرتجعین خواهد بود و این افتخاری است که در مبارزه برای تغییر زندگی برای طبقه کارگر و زنان محروم نصیب مبارزینش شده است. زنده باد دیانا که افتخار ماست.

۸ ژوئن ۲۰۱۲

کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشا، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بکام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در هم کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است

منصور حکمت

منصور حکمت و کمونیسم در ایران

متن سخنرانی خالد حاج محمدی به مناسبت دهمین سالگرد هفته حکمت در تورنتو



دوستان و رفقای عزیز! دوستداران منصور حکمت! با تشکر فراوان از حضور شما و با تشکر از سعیده رازانی که اینجا حضور دارند، و با تشکر از دوستداران حکمت در کانادا و مینو همیلی که به من امکان دادید تا در دهمین سالگرد هفته منصور حکمت در میان شما باشم و در مورد نقش و تأثیر منصور حکمت بر کمونیسم ایران نکاتی را به عرض برسانم.

دوره هائی آدم احساس میکند، به عنوان یک کمونیست، در جانی ایستاده است و برای خود پشتوانه ای دارد و بر دستاوردهایی که طبقه کارگر و کمونیستها در طول دهه های گذشته کسب کرده اند تکیه زده است. فکر میکنید بعضی از مسائل بدیهیات است. بعضی از مفاهیم، بعضی از عقاید و باورها، سنتها و فرهنگ و اخلاقیات، داده ای عادی و پیش پا افتاده است. مثلاً اینکه سرمایه داری خوب نداریم، بورژوازی غیر سرکوبگر و دمکرات اتویی است، جامعه طبقاتی است و جامعه طبقاتی مهر خود را به همه چیز حتی به مناسبات شخصی آنها، به علائق آنها، به مناسبات کودک و والدین، به اخلاقیات جامعه و .. زده است. همه چیز حتی وجدان آنها طبقاتی است. کمونیسمی که به کارگر مربوط نباشد و دانما سازماندان انقلاب کارگری امر مستقیم و کار روزانه او نباشد و برای آن نقشه نداشته باشد، پوچ است.

با اینکه انواع کمونیستهای روسی و چینی و شاخه های متنوع آنها، چیزی جز ناسیونالیسم در پوشش کمونیسم نبوده است. اینکه شوروی دوران استالین و ادامه آن، ادامه انقلاب اکبر و بلشویسم و ادامه لنینیسم نبوده است. و آنچه به عنوان کمونیسم در روسیه و جهان بعد از شکست انقلاب روسیه و مرگ لنین در دنیا به عنوان کمونیسم شناخته شد، چیزی جز ناسیونالیسم روسی و سرمایه داری دولتی به جای سوسیالیسم نبوده است. که بعد از انقلاب روسیه و شکست آن، فاصله ای عمیق و گسستی طبقاتی بزرگ میان آنهاهایی که به اسم کمونیسم آمدند و رفتند، با کمونیسم طبقه کارگر و کمونیسم مارکس ایجاد شده است.

خیلی وقتها اینها و دهها مورد دیگر از این قبیل، به عنوان فرض و داده های طبیعی و شعور عمومی، حداقل در میان نسلی از کمونیستها نگریسته میشود. با نگاهی ساده و فاصله ای بسیار کم از درک اولیه و با نگاه به تاریخ چند دهه گذشته متوجه خواهیم شد که بر سر همه این مفاهیم و در همه این عرصه ها جدالهای جدی و مبارزه ای جدی مارکسیستی صورت گرفته است. تاریخ تحولات چپ ایران در ۳۵ سال گذشته، تاریخ یک مبارزه جدی مارکسیستی علیه بورژوازی و علیه انواع کمونیسم غیر کارگری در زمینه های مختلف از سیاست و اقتصاد تا فرهنگ و سبک کار و تا اخلاقیات بوده است. جدالهایی با هدف بیرون آوردن مارکسیسم از زیر آوار انواع و اقسام عقاید بورژوائی و خرده بورژوائی و احیا مارکسیسم ارتدکسی مارکس و کمونیسم پراتیک و

بودند و به نام کمونیسم اهداف بخشهای مختلفی از سرمایه را نمایندگی میکردند. چپ در این دوران مشکل جامعه ایران را نه در مناسبات سرمایه دارانه، بلکه در وابستگی به امپریالیسم میدید. شاه در آن تصور، نماینده این وابستگی و به عنوان سگ زنجیری آمریکا معرفی میشد. لذا مبارزه با شاه و رفتن شاه و قطع این وابستگی به امپریالیسم، محور مبارزه خلق بر ضد وابستگی و ضد امپریالیسم شده بود. در حقیقت آن کمونیسم پرچم همه چیز بود، جز پرچم اعتراض کارگر علیه مناسبات سرمایه دارانه، جز پرچم انقلاب کارگری و جز پرچم کارگر علیه ظلم و ستم و علیه بردگی مزدی.

تقدیس عقب افتادگی فرهنگی، تقدیس مذهب و فرهنگ عقب مانده شرقی و ضد زن، به عنوان دفاع از فرهنگ خلق و توده ها از زبان کسانی اشاعه داده میشد که خود را کمونیست میدانستند و همین را به عنوان کمونیسم برای کارگر و توده مردم زحمتکش تبلیغ میکردند.

نقش پیشرو و خلاف جریان کمونیسم، مبشرین انقلاب کارگری و مبارزه طبقاتی علیه کار مزدی و نقد مارکسیستی به مناسبات سرمایه دارانه، جای خود را به دفاع از عدالت مولای علی و اسلام توحیدی داده بود. و دفاع از فرهنگ مدرن غربی به عنوان دستاوردهای طبقه کارگر جهانی و دستاوردهای بشریت متمدن، جای خود را به تقدیس عقب افتادگی، تقدیس فرهنگ روستائی و دفاع از خرافات داده بود. رهائی کنند خود در نقش آدم عقب مانده و حقیقتاً حامل افکار ارتجاعی و ضد زن و ضد هر نوع فرهنگ پیشرو و رهایی بخش ظاهر میشد و به جای ایجاد تحولی مثبت و مبارزه و مقابله با باورهای خرافی رایج و نقد آنها و روشنگری در این خصوص، خود به نام احترام به فرهنگ توده ها، به لباس آنها در می آمد. افق این چپ با جریانات بورژوائی یکی بود آنها استقلال. فاصله ای بین این چپ و جریانات خرده بورژوائی مذهبی مانند مجاهدین بسیار کم بود. هردو طرفدار استقلال ملی، علیه غارت نفت، علیه فرهنگ متمدن غربی تحت عنوان فرهنگ استعماری، علیه سگ زنجیری امپریالیسم بودند. تنها تفاوت درجه تعلق آن ها به اسلام بود. مجاهد اسلامی بود و این چپ نیم اسلامی نیمه شرقی.

چپی که در سطح تئوری آشتی طبقاتی میان کارگر و بورژوازی ملی و مترقی در ضدیت با شاه بعنوان نماینده بورژوازی وابسته را تبلیغ میکرد و در پراتیک از نمایندگان جدید بورژوازی به اصطلاح ضد امپریالیست، به قدرت رسیده حمایت میکرد یا در مقابل آن کوتاه می آمد. جدال تئوریک سختی لازم بود تا غیر مارکسیست بودن و غیر کارگری بودن این چپ خرده بورژوائی را نشان داد.

منصور حکمت علیه همه اینها ایستاد، با نقدی مارکسیستی و بی کم و کاست به مقابله جدی با همه این خرافات برخاست، و از سوسیالیسم، از کارگر و منافع این طبقه در تمایز با همه طبقات و اقشار دیگر، از برابری انسانها دفاع کرد. تلاش کرد اول همین سوسیالیستها را نجات دهد، همین نیروی نجات دهنده که خود به همه این توهمات و باورهای خرافی آغشته بود را رها کند. مباحثات فراوان این دوره

حکمت از جمله انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، حل امپریالیستی مسئله ارضی، آناتومی لیبرالیسم چپ، سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی، نقد پوپولیسم حاکم بر چپ ایران، دوجناح بورژوا امپریالیستی، تجربه شوری و بررسی و نقد آن و سرانجام بحثهای کمونیسم کارگری و دهها مبحث دیگر همگی تلاشی جدی و مارکسیستی در این دوره است. احیا تئوری مارکس در مورد مناسبات سرمایه داری، رابطه کار و سرمایه، صفیندی طبقات و نقد مارکسیستی از آن محور تلاش منصور حکمت در نقد چپ خرده بورژوائی آن دوره بود. در همین دوران و زمانی که قتل عامهای دهه شست راه افتاد، زمانی که ناامیدی و یاس بر فضای جامعه ایران چون پرده سیاهی گسترده شد، در ادامه تلاشهای مارکسیستی جریانی که حکمت در راس آن بود، بزرگترین حزب کمونیستی تاریخ چپ ایران ساخته شد، حزب کمونیست ایران نتیجه تلاشهای مارکسیستی این دوره بود.

در این دوره علاوه بر این، فضای رایج چپ ایران این بود که سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است. جوامع بشری سیر تکامل خود را طی میکنند و دیر یا زود نوبت ظهور سوسیالیسم هم فرا میرسد. جامعه از برده داری به فتودالی، از فتودالی به سرمایه داری و نهایتاً نوبت سوسیالیسم خواهد رسید و این سیر خارج از اراده انسان به وقوع خواهد پیوست. یا میگفتند هنوز برای سوسیالیسم زود است، زمان آن نرسیده است و باید فعلاً به جنبشهای بورژوائی دیگر کمک کرد، صنعت و تکنیک را رشد داد و از سرمایه "ملی" و وطنی دفاع کرد.

با این تئوری ها امر انقلاب کارگری عملاً از دستور روز خارج شده بود، تلاش طبقه کارگر برای نجات خود و از این کانال نجات کل بشریت به روز موعد ظهور سوسیالیسم موکول شده بود. حکمت از این سر هم به مقابله با این دو نگرش یکی مذهبی - قدرگرایانه و دیگری شکست طلبانه، پرداخت. بر گفته مارکس که کار ما نه تفسیر جهان بلکه تغییر آن است، انگشت گذاشت. به نقش اراده انسان در ساختن تاریخ زندگی خود انگشت گذاشت. تاکید کرد که اگر ضد ظلم هستیم ظلم باید همین امروز برداشته شود، مظلوم میمیرد و باید کسانی که مورد ظلم واقع شده اند را نجات داد. تاکید بر سوسیالیسم همین امروز و بدست همین نسل و با دخالت و نقش انسان زنده در همین زمان، برشی بود از کمونیسم آن دوره به کمونیسم مارکس و به نقش دخالتگر انسان در سرنوشت خود. نقد حکمت در این زمینه هم تلاشی بود که نسل ما و کمونیسم دوره ما را مستقیم به اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر، به مارکس و لنین، به کمون پاریس و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وصل کند.

منصور حکمت در عین حال تاکید کرد که کمونیسم باید به اعتراض کارگری وصل شود، که جنبش طبقه ما اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و از کانال رشد این جنبش، رفع موانع اعتراض کارگری و سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب خودش میتوان بشریت را رها

منصور حکمت در عین حال تاکید کرد که کمونیسم باید به اعتراض کارگری وصل شود، که جنبش طبقه ما اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و از کانال رشد این جنبش، رفع موانع اعتراض کارگری و سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب خودش میتوان بشریت را رها

کمونیسم کارگری، گرایشی اجتماعی درون طبقه کارگر

منصور حکمت در عین حال تاکید کرد که کمونیسم باید به اعتراض کارگری وصل شود، که جنبش طبقه ما اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و از کانال رشد این جنبش، رفع موانع اعتراض کارگری و سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب خودش میتوان بشریت را رها

ساخت. تاکید کرد که کمونیسم گرایشی از بیرون طبقه کارگر نیست که بر طبقه کارگر تأثیر میگذارد، روشنگری میکند و کارگر را به مبارزه برای بدست گرفتن قدرت سوق میدهد، بلکه گرایشی در دل و درون خود اعتراض کارگری است. و کار کمونیستها به عنوان بخشی از خود این جنبش و در دل خود آن، سازمان دادن و نقشه ریختن برای انقلاب کارگری است. و در همین رابطه تاکید میکند که تلاش برای خلوصیت افکار، منور کردن افکار بدون حضور و دخالت مستقیم در اعتراض طبقه کارگر مفت نمی آرد.

در بحث " کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی" در مورد سوسیالیسم علمی و ربط آن به مبارزه کارگری میگوید: " سوسیالیسم علمی باید برود یک جایی به جنبش کارگری پیوند بخورد!" من میگویم اگر آن سوسیالیسم پیوند نخورده که اصلاً علمی هم نیست. چون اساس بحث مارکس این بود که سوسیالیسم از وقتی علمی میشود که جنبش یک طبقه معین میشود. اگر نیست در نتیجه علمی هم نیست."

در همین رابطه در کل مباحثات کمونیسم کارگری یک تاکید جدی حکمت بر این است که کار کمونیستها این نیست که در مورد کارگران حرف بزنند، در مورد مبارزه آنها بگویند و بنویسند و روشنگری کنند و تاکید دارد که باید در خود مبارزه طبقاتی طبقه کارگر شرکت کرد، میگوید: "من میگویم یک جایی هم میرسد که آدم میگوید که من میخواهم در مبارزه تاریخی عصر خودم یعنی در مبارزه طبقاتی به نفع طبقه شرکت کنم. نمیخواهم همه اش راجع به آن حرف بزنم. نمیخواهم در دسترس باشم، میخواهم خودش باشم." در همین مبحث میگوید:

"من میگویم به سوسیالیستی که کتاب مارکس را از بر کرده هیچ نزدیکی حس نمیکم اما با کارگری که در اعتصاب میگوید بچه ام گرسنه است نزدیکی حس میکنم. میگوید توده ای است، باشد! من نزدیکی احساس میکنم. بالاخره یک چیزی حس میکنم. ولی با آن کسی که درباره "چه باید کرد؟" میتواند پنجاه و سه تا سخنرانی بکند ولی امرش این است که ایران مستقل و آباد و غیره درست کند هیچ رفاقت و نزدیکی حس نمیکم، هیچ علاقه ای بهش ندارم و به جنبش خودم متعلقش نمیدانم. فکر میکنم که باید اصلاً از صحنه حذفش کرد. این سازمانها باید منحل بشوند. صد هزار تا سندیکالیست بیاورید من میگویم این مبارزه واقعی طبقه من است."

حکمت در عین حال بخشی جدی از تلاش خودش را به نقد سنتها و پراتیک چپ ایران و بی ربطی آن به اعتراض کارگری و به پراتیک کمونیستی صرف کرد. نقد سبک کار و نقدهای جدی بر سازمانهای چپ ایران در آن دوره و نقد پراتیک روزمره حزب کمونیست ایران که خود از بنیانگزاران اصلی آن بود، نقد پراتیک رهبری حزب کمونیست کارگری در دوره خودش، بخشی جدی از تلاش منصور حکمت بود. در این زمینه و در کل مباحثات خود و در کل پراتیک کمونیستی خود، جیتی که برای شرکت در هر اعتراض آزادیخواهانه داشت، تلاش برای برداشتن موانع انقلاب کارگری، و تلاش در جهت نزدیک کردن این انقلاب و هموار کردن و بر داشتن موانع آن بود. در

کارگران جهان متحد شوید

منصور حکمت و کمونیسم در ...

این خصوص تاکید همیشگی بر دخالت از زاویه منفعت کارگر و نزدیکی و ایجاد آمادگی این طبقه برای انقلاب خودش بود. دخالت او در همه جنبشها از این سر بود که چه نفعی به انقلاب کارگر و رهائی واقعی میرساند.

منصور حکمت بر خلاف همه کمونیسم آن دوره که هر روز زیر پرچم جنبشی میرفت و اهداف آن جنبش حرکت روزمره و پراتیک آن را تعیین میکرد و سازمان و احزاب چپ و فعالین آن را با خود میبرد، بر استقلال سیاسی و طبقاتی و حفظ تمایز جنبش خود، حفظ تمایز منافع جیش خود و لزوم آگاهگری صفوف طبقه کارگر بر خطرات دخالت در جنبشهای دیگر و فراموشی این استقلال تاکید داشت.

منصور حکمت در مورد اهمیت حفظ استقلال طبقاتی خود و شرکت در جنبشهای دیگر میگوید:

" تمام هنر حزب پرولتری و تمام دستاورد لنین در انقلاب این است که می تواند استقلال سیاسی، طبقاتی، استقلال در اهداف و شیوه های حزب خودش را حفظ بکند و به آن جنبشها بپردازد و آنها را به جلو بربرد بدون اینکه خودش را به اندازه آنها حقیر و کوچک بکند، بدون اینکه خودش را به اندازه آنها بیُرد، بدون اینکه خودش را به اندازه آنها هرس بکند و بدون اینکه آن اهداف را با اهداف انقلابی خودش عوضی بگیرد. وقتی همه مردم رفتند شاه را ببندازند و ما هم رفتیم شاه را ببندازیم، همه شما می توانید به یاد بیاورید که ما یادمان نبود آن موقع از نابودی مالکیت خصوصی حرف جدی بزنیم. بگوئیم ما آمده ایم شاه را ببندازیم ولی ما آنهایی هستیم که برای لغو مالکیت خصوصی مبارزه میکند. تمام تجربه جنبش چپ ایران را ببینید که چطور در هر مرحله جنبش سعی میکند پیگیرترین آن مرحله باشد و چطور در هر مرحله جنبش اهداف خودش را با اهداف آن مرحله خلط میکند". این چه ربطی به بحث ما دارد؟ ربط آن به نظر من این است که

ما اهداف خودمان را، آن اهداف سوسیالیستی و زیبا و انسان سازی که داریم را روی طاقچه می گذاریم و وقتی از انقلاب به معنی واقعی حرف می زنیم، اهداف انقلابی که دم دستمان است و در سفره مان گذاشته اند به نظرمان خیلی انقلابی جلوه می کند. و فشارهای جنبش واقعی، ما را از واقعیت انقلابیگری خودمان دور میکند".ولی به طور واقعی آن چیزی که ما را درون خودش می بلعد کارهای مربوط به جنبش بلفعل است، اعم از اینکه این جنبش بلفعل در کردستان جنبش ملی دمکراتیک خلق کُرد باشد یا در سراسر ایران جنبش دمکراتیک مردم ایران علیه استبداد و امپریالیسم، هیچ فرقی نمی کند به هر حال هردوی اینها ما را درون خودش می بلعد و نقشه های واقعی طبقه ما را روی طاقچه باقی می گذارد".

طبقه کارگر و قدرت سیاسی

منصور حکمت در بحثهای خود در مورد گرفتن قدرت توسط حزب کمونیستی نیز به مقابله با توهمات رایج پرداخت. در چپ ایران تا بحث از گرفتن قدرت می بود قبل از هر جریان و کسی بخشی از خود این

چپ محکومت میکردند. میگفتند میخوانند دیکتاتور شوند، استالین و اعمال دیکتاتوری او را به رخت میکشیدند، میگفتند حزب کمونیستی نباید دم از گرفتن قدرت بزند. باید طبقه کارگر قدرت را بگیرد نه حزب، باید اکثریت جامعه، اکثریت طبقه کارگر را با خود داشت و بعد از قدرت سیاسی حرف زد. و به این صورت کار کمونیستها و حزب کمونیستی مبارزه هر روزه و زندان و تلاش کشته دادن میبود. و بحث گرفتن قدرت میدان ممنوعه برای کمونیستها بود. این به افکار رایج چپ تبدیل شده بود. آرزوی بورژوازی و دوری کمونیست و کارگر از دست بردن به قدرت سیاسی از جانب خود این چپ اشاعه داده میشد.

منصور حکمت جواب این فضای ضد کارگری و غیر مارکسیستی را نیز داد. مکانیزم رسیدن به اکثریت را در جامعه بورژوائی و با حاکمیت بورژوازی روشن کرد و اعلام کرد حزبی که اقلیتی خاص، اقلیتی فعال و بانفوذ از طبقه کارگر را با خود داشته باشد، حزبی که حزبی کمونیستی و کارگری باشد و درجه ای نفوذ واقعی در میان طبقه کارگر داشته باشد، در جامعه مطرح باشد، یک قطب کارگری و کمونیستی را در جدالهای سیاسی و اصلی نمایندگی کند و ... میتواند و باید در هر بزنگاهی و زمانی که مسئله تعیین تکلیف قدرت سیاسی در جامعه باز میشود، باید تلاش کند قدرت را بگیرد. حزب ساخته اید که از بورژوازی خلعید کنید، که قدرت را بگیرید و در همین پروسه و حتی با گرفتن قدرت است که امکان اکثریت شدن را خواهید داشت.

حکمت میگوید: "حزب کارگری که اقلیتی، نیروی واقعی‌ای در درون طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی‌ای که نیروی واقعی قابل لمسی در درون طبقه داشته باشد که امکان عمل انقلابی و رادیکال را در سطح اجتماعی به آن بدهد، از طریق همین عمل انقلابی و رادیکال در صحنه اجتماعی است که میتواند بقیه طبقه را با خودش بیاورد. مکانیزم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه این است!"....

باز ادامه میدهد که :
"حزب کمونیست کارگری میتواند در صورتی که بخش مؤثری از کارگران را داشته باشد، بخش اقلیت ولی اقلیتی مؤثر و بُرائی از کارگران، اقلیتِ با صدائی از کارگران در جامعه و اقلیت فعالی از کارگران را داشته باشد، اگر حزب کمونیست کارگری حزبی باشد که به این معنی رابطه‌اش با طبقه کارگر محکم است، برنامه انقلابی دارد و نفوذش را در دوره‌هایی به حدی رسانده است که در سطح اجتماعی و در متن عالم سیاست به صورت یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در آمده باشد و اگر این حزب این شَمّ را داشته باشد که شرایطی را که بحث قدرت سیاسی در جامعه باز شده است وبه موضوع جدال اجتماعی تبدیل شده است، تشخیص بدهد، میتواند قدرت سیاسی را بگیرد".....

و در همین مبحث تاکید میکند و میگوید:"به نظر من اساس ما، انسانیت ما است، مدنیت ما است، محترم دانستن حقوق حقه آدمها است حتی وقتی مخالف خونی ما باشند"

در حقیقت حکمت به کمونیسمی اشاره دارد که عمیقاً انسانی، مدرن و پیشرو است و به تمایز این کمونیسم از آنچه که در این جامعه به نام کمونیسم معرفی شده

است میپردازد .

شکست سرمایه داری دولتی و پیروزی مدل بازار

زمانی که جدال بلوک غرب و شرق به جانی رسید که سرمایه داری نوع روسیه و این نوع "سوسیالیسم" و در حقیقت سرمایه داری کنترل شده توسط دولت، سرمایه داری دولتی حاکم بر شوروری و بلوک شرق در مقابل سرمایه داری مدل بازار آزاد و بلکوک غرب شکست خورد و متعاقب آن تقسیم مجدد جهان و میدان داری آمریکا و بلوک غرب به عنوان تنها حریف و تنها قدرت بلامنازع دنیا عروج کرد، ما شاهد تعرضی وسیع به انسانیت، به امیال برابری طلبانه، به آرزوهای انسانی و دستاوردهای طبقه کارگر جهانی و بشریت در خود غرب، تحت نام شکست کمونیسم بودیم. تلاش عظیمی را به خرج دادند تا شکست مدلی از سرمایه داری را شکست کمونیسم نام بگذارند.

زمانی که نسل کمونیستها نوع روسی و چینی و قومی و ملی و ناسیونالیستی، همه تسلیم شدند، زمانی که کل بورژوازی با میدیای نوکر و فاسد خود پایان عدالتخواهی اجتماعی، پایان عدالتخواهی و برابری طلبی را و پایان کمونیسم را اعلام میکرد و همه چپهای نیمبند آن دوره به علامت تسلیم، سر فرود آوردند، دگر اندیش و حقوق بشری و طرفدار دمکراسی شدند و با مشتهای گره کرده حتی علیه گذشته خود به میدان آمدند و پرچمهای خود را عوض کردند، و پیوستن خود به بازار آزاد را نعره میزدند، منصور حکمت در مقابل این تعرض وسیع و جهانی به برابری طلبی به کارگر و کمونیسم، به مارکس و عدالتخواهی ایستاد و پرچم عروج کمونیسم مارکس را بلند کرد و افق کمونیستی کارگر را در مقابل جامعه قرار داد. در همین دوران است که حزب کمونیست کارگری ایران را بنیان نهاد و سنکری محکم در مقابل این تعرض جهانی بست.

جنبه های دیگری از کمونیسم حکمت

جنبه های دیگری از تلاش منصور حکمت در طول فعالیت خود شامل دفاع از برابری زن و مرد، حق زن و فرهنگ متمدن غربی در این عرصه در مقابل فرهنگ ضد زن جوامع شرقی، فرهنگ اسلامی، فرهنگ ضد زنی که به نام زن مبارز با اخلاق و مطیع و سربزیر که فاطمه زهرا را حتی در میان چپ ایران سرمشق قرار میداد و فرهنگ ضد زن را تقدیس میکرد و به مرد سالاری اشاعه میداد بود. در مقابل سنت فرسوده نسبیت فرهنگی که در قلب اروپا و توسطدولتهای غربی و مدیای رسمی و با همراهی به اصطلاح مدافعان حقوق زن و.. به نام احترام فرهنگ جوامع مختلف، احترام به "فرهنگ خودشان" به میدان آمده بود، ایستاد و به ارتجاعی بودن، ضد زن بودن این فرهنگ و همه روشنفکران این صف پرداخت و بر حقوق جهانشمول انسان و خدشه ناپذیری آن تاکید کرد. به مطالبات ماکزیمالیستی جنبش برای برابری زنان، جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در این میدان نیز تاکید و پافشاری کرد.

با کمونیستهای نیم پز نه تنها شرقی و اسلام زده و آل احمدی، که با کمونیستهای جوامع غربی نیز عمیقاً متمایز و جداگانه بود. حکمت در این بحث، یک نگرش کمونیستی به مسئله سقط جنین را مطرح میکند.

احترام به حقوق مردم، آزادی بیان و وسیعترین آزادیهای سیاسی و فردی، احترام به حقوق انسانها، ممنوعیت اعدام و جنايتکارانه بودن مجازات اعدام به عنوان قتل عمد، حقوق اسرای جنگی و... همگی گوشه های دیگری از کمونیسم طبقه کارگر بود که زیر آوار تلاش چندین دهه انواع جنبشهای بورژوائی به نام کمونیسم خاک شده بودند و توسط حکمت به فرهنگ چپ ایران یا حداقل نسلی از کمونیستها در جامعه ما تبدیل شدند.

آنچه اشاره رفت تنها گوشه ای از مباحثات و پراتیک حکمت و تنها اشاره به جنبه هائی از کمونیسمی است که پرچمدار آن بعد از مارکس و لنین، توسط منصور

حکمت در جهان معاصر نمایندگی شد، شناخته شد و به بستر اصلی چپ ایران و کمونیسم دوره ما در جامعه ایران تبدیل شد. برای نسل امروز کمونیستها، چه در ایران و چه در عراق و خاورمیانه و حتی در کل جهان ما، مرور این تاریخ و پراتیک کمونیسمی که منصور حکمت آن را نمایندگی کرد، آموختن آن و دانستن و شناختن آن، برگشت به آن و خواندن آن و کل روندی که کمونیسم در ایران طی کرده است و نقشی که منصور حکمت داشته است، یک نیاز جدی و حیاتی است. این کمونیسم را با آشنا کردن کارگران کمونیست و نسل جوان کمونیست به حکمت و کل تلاش او، با شناساندن حکمت ایده ها و افکار انسانی او، با شناساندن کل مباحثات او در زمینه های مختلف باید بار آورد. منصور حکمت را باید شناخت، باید خواند و باید به دیگران و خصوصاً به کارگران کمونیست و به کمونیستها شناساند. منصور حکمت را از تاریخ سی ساله ایران حذف کنید، ببینید از چپ و کمونیسم در تاریخ سی سال گذشته ایران، چه باقی خواهد ماند! فرخ نگهدار و متعلقات جانبی اش، خط حاکم بر جنبش کمونیستی آن می بود.

اجازه بدهید صحبتم را با گفтите زیبایی کورش مدرسی در مورد حکمت تمام کنم که میگوید: منصور حکمت بر شانه های مارکس و لنین ایستاده است. اما قامت خود او به روشنی مشهود است. دولت در دوره‌های انقلابی را کنار دولت و انقلاب بگذارید، بحث رابطه احزاب، طبقات و جنبش های اجتماعی را کنار ایدئولوژی آلمانی قرار دهید و دنیای بهتر، برنامه کمونیسم کارگری را با مانیفست مقایسه کنید متوجه قامت عظیم منصور حکمت میشوید.

با تشکر از همه شما

قدردانی

از دیانا نامی

دیانا عزیز!

تلاش انسانی و خستگی ناپذیر شما برای تصویب قانون "جنایی کردن ازدواج اجباری" در انگلستان، ایرلند و ولز، برای همه ما، و همه رفقاییت در حزب حکمتیست مایه دلگرمی است. ما به وجود انقلابیونی از جنس شما، افتخار میکنیم و خود را شریک موفقیت شما میدانیم. این پیروزی بخصوصی از آن زنان تحت ستمی است که قربانی ازدواج های اجباری، جنایت مردسالارانه و سنن و افکار و رسوم عقب مانده و ارتجاعی هستند.

تصویب این قانون و وقوع آن امروز و در این مقطع، بی تردید اساسا محصول فعالیت های متمرکز شما و همکارانتان است. برای ما، و همه کسانی که شاهد جنایاتی هستند که در فقدان حمایت های کافی از زنان و دختران در محیط های مذهبی، اسلامی و عقب مانده و سنتی در قلب جوامع "مترقی" غربی صورت میگیرد، این دستاورد بسیار ارزشمند است. دستاوردی که یک امکان قانونی مهم برای حمایت از زنان و دختران جوانی که در معرض خشونت و تحت خطر قتل های ناموسی – خانوادگی قرار دارند، را فراهم میکند. از این امکان باید استفاده کرد و دست تعرض افکار، اعتقادات و سنن مذهبی، عقب مانده و عشیره ای دوران بربریت را از سر زنان و دختران کوتاه کرد.

پیشروی شما و همراهانتان در تصویب قانون" جنایی کردن ازدواج اجباری" در این کشورها، فی الحال به مبارزه اجتماعی جدی برای به اجرا گذاشتن این قانون، دامن زده است.

این پیروزی بدون تردید الگویی برای همه رفقای حزب درعرصه های نبرد اجتماعی و طبقاتی، در داخل و خارج کشور است.

به این خاطر از طرف همه رفقای حزب، صمیمانه به شما تبریک میگویم و برای پیشروی های بزرگتر در این عرصه، برای شما و جنبش محو نابرابری زن و مرد، بهترین آرزوها را دارم.

<p>از طرف کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری – حکمتیست</p>
<p>اسد گلچینی</p>
<p>ژوئیه ۲۰۱۲</p>

کمونیست را بخوانید ، آن را تکثیر و

پخش کنید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست ایران (کومه له) بخشی

از جنبش "سبز" است!



عمق خود آگاهی پرولتری او نبود، بلکه محاسبه و سبک سنگین کردن محافظه کارانه و مصالحت اندیشانه ی نهاده شده در کومه له بود. واقعیت این است که مدت زمان زیادی است که حکاک به جنس همان جنبش سبز تبدیل شده است و همراه و هم‌رنگ جناح چپ آن می باشد. جنبش سبزی که نه برای انقلاب کارگری، حتی برای سرنوشتی تمام و کمال رژیم شکل نگرفت؛ بلکه آرمانش به قدرت رسیدن بخشی دیگر از حکومت بود که به اندازه ی دیگری دستوری در قدرت ندارد. کومه له از جنس چپی است که عینک کمونیسم بورژوازی به چشم دارد و به امید فرجی سرکردن شبیه مذهبسی این چپ، درک مختلای ارتجاعی و هژمونی نامبرندگان، از راست تا منتهی علیه چپ بر آن را ندارد. فکر می کند جنبش های ارتجاعی مذهبی، ناسیونالیسم و دمکراسی خواهی امروز ایران تا لخت و عریان با شعار مرگ بر کارگر، مرگ بر آزادی و مرگ بر کمونیسم به خیابان نیابند، بورژوازی و ارتجاعی نیستند. فهم هم طبقاتی است. فهم کومه له هم در سطح فهم نیروهای مشترک المنافع استثمارگر طبقه کارگر متحد جنبش سبز است. اگر کسی روی خودآگاهی کومه له حساب باز می کرد که شاید دو قدم جلوتر از توده های متوهمی که حتی به بلیط بخت آزمایی هم باور می کنند، دنیا را ببینند، سخت در اشتباه است. این اطلاعیه که قطره ای از دریای رویکرد سیاست های غیره کمونیستی نامرده است، نشان داد ایشان تفاوتی با سایر جریانات کمونیسم بورژوازی در جنبش سبز ندارد. تنها نیروهای توانایی رمز گشایی و کشف اشکال پیچیده و با ماسک فریبنده جنبش ها و طبقات ذینفع در استثمار کارگر را دارند، که خود اسیر مفاهیم سرمایه داری نباشد.

چرا کومه له این روزها به صرافت گرامیداشت و یاد بود ۲۲ خرداد ۸۸ افتاده است؟ با گذشت چند سال از آن خوابیدنی آب آسیاب جنبش سبز، این اطلاعیه چه خاصیتی برای آن دا رد؟ در قدم اول این چراغ سبزی است به جریانات دیگر این جنبش تا بگوید کومه له امروز، آن کومه له تک رو، سرکش، رایکال، "اخلال گر"، "اتحاد ملت" برهم زن دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیست. بر عکس، کومه له ی جدید، جاقفاده است، هم رنگ جامعه است، اهل مدارا و سازش با هر جریان اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی است. این اطلاعیه، بعلاوه برای ترمیم آن لغزش هایی است که کومه له در هفته های اول شکل گیری جنبش سبز از خود نشان داد. امروز می خواهد نشان بدهد که طی این مدت این قدر پخته، سیاسی و بالغ شده که دیگر مثل دوران انقلاب ۵۷ که علیه کل جمهوری اسلامی ایستاد، "اشتباه" همراهی و اتحاد با کمونیست ها را تکرار نمی کند و "اتحاد ملت" را بهم نمی زند. در فکرخلاف جریان آب شنا کردن نیست، با جامعه ی سبزرنگ، یک رنگ شده و الگوهای ۲۲ خرداد ۸۸ را الگوی مبارزاتی خود می داند و با جبهه ارتجاع مشکلی ندارد و صفوف متحد آن جبهه را تضعیف نخواهد کرد! این شیفت کردن اگر چه در قالب ادبیات چپ نمای همانند آن که "توده ها از خط قرمز سران حکومت عبور کردند، شعار رای من کو؟ بسرعت تبدیل به مرگ بردیکتاتورشد" و غیره، بیان می شود، این ها تنها فرمول چپ نما برای فروختن افق، تصویر، سیطره و ماهیت جنبش بورژوازی-ضد کارگری سبز به توده های کارگر و مردم تشنه آزادی ایران است. اطلاعیه امروز حکا بیانگر این مساله است که دفاع نکردن کومه له، در هفته های اول شکل گیری جنبش سبز در سال ۸۸، ناشی از

ما نشان داده که هر زمان مردمی که صف متفاوت از جریانات بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون ندارند، شعار روشن ندارند، در حزب کمونیستی متشکل نباشند و از فقر اینها یکی از سران خود حکومت را جلو انداخته اند، همیشه ثمر تظاهراتشان به جیب آنهاهی رفته و می رود که شعارش را طرح کردند، حزیش را دارند و رهبرش را سوار بر موج کردند. اگر اعتراضات ۲۲ خرداد ۸۸ و متعاقبا جنبش سبز هم در متحقق کردن مطالباتش پیروز می شد، هیچ دست آوردی برای طبقه کارگر و مردم از اینخواه و جنبش کمونیستی ایران به ارمغان نمی آورد. بر عکس توهم پراکنی کومه له ی جدید، درچنین موقعیتی ابتدایی ترین وظیفه ی کارگران، کمونیست ها و مردم آزادیخواه این است که صفوف خود را از آن جدا کنند، حزب خود را جدا از آن صف بسازند و شعار خود را طرح کنند. مردمی که در ۲۲ خرداد ۸۸ به خیابان آمدند متاسفانه هیچ کدام از این مشخصات را نداشتند و تا این مشخصات را بدست نیاورد، بر روی این پله هستیم. راه پیدا کردن هم سحر نیست، بلیط بخت آزمائی نیست، شدت نفرت از رژیم نیست، توهم نیست، انتخاب سیاسی درست است، اعتراض به همه ی اشکال استثمار و اعتراض به استثمار هر انسانی است. واقع بینی و افشاگری نیروهای استثمارگر غیر انقلابی در داغ ترین شرایط انقلابی است. واقع بینی یعنی دیدن موانع و پی بردن به ریشه ی معضلات و رفع آن، و نه از دست آن فرار کردن و مساله را دور زدن و خود را فریب دادن و یکی از سران خود حکومت را علم کردن. شما "چپ" های با موج سبز رفته، برعکس تیزبینی مارکسیسم در چنین شرایطی؛ کلا خلاف ابتدایی ترین وظیفه کارگران و کمونیست ها رفتار کرده و میکنید. شما پوپولیست ها در پاسخ به نقد ما از جنبش سبز و توهم بخشی از مردم به آن گفتید: "آخر مردم سازمان ندارند، مردم رهبر ندارند، مردم یک دست نیستند و این بهانه است".

عمق خود آگاهی پرولتری او نبود، بلکه محاسبه و سبک سنگین کردن محافظه کارانه و مصالحت اندیشانه ی نهاده شده در کومه له بود. واقعیت این است که مدت زمان زیادی است که حکاک به جنس همان جنبش سبز تبدیل شده است و همراه و هم‌رنگ جناح چپ آن می باشد. جنبش سبزی که نه برای انقلاب کارگری، حتی برای سرنوشتی تمام و کمال رژیم شکل نگرفت؛ بلکه آرمانش به قدرت رسیدن بخشی دیگر از حکومت بود که به اندازه ی دیگری دستوری در قدرت ندارد. کومه له از جنس چپی است که عینک کمونیسم بورژوازی به چشم دارد و به امید فرجی سرکردن شبیه مذهبسی این چپ، درک مختلای ارتجاعی و هژمونی نامبرندگان، از راست تا منتهی علیه چپ بر آن را ندارد. فکر می کند جنبش های ارتجاعی مذهبی، ناسیونالیسم و دمکراسی خواهی امروز ایران تا لخت و عریان با شعار مرگ بر کارگر، مرگ بر آزادی و مرگ بر کمونیسم به خیابان نیابند، بورژوازی و ارتجاعی نیستند. فهم هم طبقاتی است. فهم کومه له هم در سطح فهم نیروهای مشترک المنافع استثمارگر طبقه کارگر متحد جنبش سبز است. اگر کسی روی خودآگاهی کومه له حساب باز می کرد که شاید دو قدم جلوتر از توده های متوهمی که حتی به بلیط بخت آزمایی هم باور می کنند، دنیا را ببینند، سخت در اشتباه است. این اطلاعیه که قطره ای از دریای رویکرد سیاست های غیره کمونیستی نامرده است، نشان داد ایشان تفاوتی با سایر جریانات کمونیسم بورژوازی در جنبش سبز ندارد. تنها نیروهای توانایی رمز گشایی و کشف اشکال پیچیده و با ماسک فریبنده جنبش ها و طبقات ذینفع در استثمار کارگر را دارند، که خود اسیر مفاهیم سرمایه داری نباشد.

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

گواه یا فشاری آنها بر ضرورت تحزب و سازمان با هر قیمتی نیست؟ درست است ایشان کلیشه وار این ها را در هوایی آفتابی تکرار خواهند کرد. اما تکرار کلیشه ای (باید کارگر تشکل مستقل داشته باشد) به چه درد می خورد که در گذرگاه های مهم تاریخی کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز، در ۲۲ خرداد ۸۸، رفتن به نماز جمعه را تاکتیک کارگران قلمداد نموده است. مگر این اطلاعیه به زعم آنان تاکید بر این نیست که ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نشان داد مردم بدون حزب و تشکل و حضور کارگران هم می توانند رژیم را سرنگون کنند؟ این تصویر پوپولیستی از ۲۲ خرداد ۸۸ خدمت به بورژوازی است تا طبقه کارگر را به سیاهی لشکر جنگ، رقابت و کشمکش های خود با یکدیگر تبدیل نماید.

اما جناح سبز رژیم برای شما برنامه داشت، استراتژی داشت، شعار تاکتیکی داشت و با اهداف از پیش تعیین شده و با سیاست و تاکتیک (رای من کو؟) چند سال شما و مردم متوهم را به نماز جمعه ها، تاسوعا و عاشوراها و ۲۲ بهمن ها کشاند. برعکس تصویر فریب دهندگان و فریب خوردگان، یاد آوری ۲۲ خرداد ۸۸ حاوی این پیام است که کارگران احتیاج به تشکل مستقل ندارند تا زمانی که لازم بود، چرخ تولید را تا سقوط حکومت بورژوازی از حرکت باز دارند، بلکه با آن سه میلیون نفری که در ۲۲ خرداد و متعاقبا به خیابان ریختند، به خیابان ها بریزند، با آنان همراه شوند و همه باهم انقلاب خواهند کرد. انقلاب برای این ها بلیط بخت آزمایی است که کسی نمی داند این بلیط به اسم کی در خواهد آمد؟ شاید کربوبی، موسوی، شیرین عبادی و اکبر گنجی برنده شوند؟ اینها اگر چه سیستم شان در برخورد به انقلاب کارگری مذهبی است، ولی خود مذهبی نیستند. منافع یک طبقه اجتماعی پشت این تبیین وجود دارد. خود ایشان اگر متوجه شوند یک هواپیما نقص فنی دارد، عمرا سوار آن نمی شوند. ولی طبقه کارگر را سوار بر یک هواپیما می کنند که تمام پیچ های آن شل است، در فضای فکری آسمان بورژوازی پرواز می کنند که فرمان آن در دست اپوزیسیون بورژوازی رانده شده از حکومت داخل و خارج کشور است. گرامی داشت ۲۲ خرداد توسط حکا گرامی داشت نماز جمعه ها، تاسوعا و عاشوراها، روز قدس ها و مراسم مرگ منتظری ها و چشم و گوش و زبان مردم بستن در مقابل کل جمهوری اسلامی و نظام استثمارگر انسان از انسان است. شما نمی توانید از این روز یاد کنید، ولی سمیل های آن را حذف نمایند. اینها دو قلولی یک مادر هستند.

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

هزار و یک زبان به ما گفتند: یا انقلاب کارگری- کمونیستی یا دور باطل زدن.

جنبش سبزر در مقابل طبقه کارگر و کمونیست ها

طبقه کارگر با موج سبز نرفت. از دست آوردهای این اقدام انقلابی یکی این بود که ما کمونیست ها تنها نبودیم. بعلاوه، این به درجه ای نشانه ی وجود بذر آگاهی طبقاتی و مارکسیسم در طبقه کارگر است. اما این اقدام ولو بسیار مفید، کافی نبوده و نیست، زیرا در مقابل آن نیز در صف متمایز خود را متشکل نکردیم. سیاست درست مارکسیستی تنها این نیست همراه موج همه باهم در زمانی که جامعه از هر زمانی بیشتر بجوش می آید حرکت نکرد و نورافکن را بر تضاد منافع طبقات مداخله گزر در آن

رویدادها گذاشت، بلکه و مهم تر این است که خود عملا دست بکار متحقق کردن مطالبات کارگری و آزادی های سیاسی شد و جنبش خود را در مقابل دیگری سازمان داد. باید در مقیاس جامعه ثابت کرد آزادی و سعادت کارگر به وسیله جنبش های همگانی بدست نمی آید و باید خود در آن قامت ظاهر شد. ما کمونیست ها طی این مدت خطاب به همه شهروندان گفته و نوشته ایم که همراه موج جنبش سبز نروید، صف مستقل از آن تشکیل بدهید، شعار و مناسبت های غیر مذهبی و جدا از آن طرح کنید. اما شما "مارکسیست های سبز شده" به کارگران فراخوان دادید که فعلا اشکالی ندارد که کارگران تشکل مستقل ندارند، در اعتراضات جنبش سبز شرکت نمایند، سپس آن را رادیکال و از آن خود خواهند ساخت. گفتید نوشتید که از مردم خود می دانند چه روزی، باچه شعار و تاکتیکی و فراخوان چه کسانی به خیابانها بریزند و چه کاری کنند تا به مقصد برسند. از منظر پوپولیسم شما مهم نیست فراخوان و شعار و روز و محل اعتراضات مربوط به کارگر نیست، با یک پسوند "سرخ" نم نم آنها را تغییر خواهند داد و شعار و مطالبات کارگری و آزادیخواهانه مطرح خواهند کرد! شما در این جریان فضایی ایجاد کردید که کارگران تصور کنند دیگر تشکل مستقل لازم نیست، ساختن حزب لنینی لازم نیست. قطاری فی الحال راه افتاده است و کافی است همه با هم سوار آن شویم. شما عکس علم، دانش و مبارزه طبقاتی و مارکسیزم عمل کردید. شما خود و مردم را فریب دادید. به کمبود آگاهی طبقاتی، توهم و خوش باوری و باور به معجزه توده ها که ناشی از اختناق تحمیل شده به جامعه است، دامن زدید. کارگر و مردم آزادیخواه را از پرداختن و تلاش برای کسب آگاهی و غلبه بر موانع عظیم سر راه پیروزی خود با جمهوری اسلامی و کل سرمایه داران گمراه نمودید. فرمول شما " شرکت در نماز جمعه بهانه است"، جای اصول و تاکتیک را همیشه عوض نموده و به این بهانه مردم را فلج کردید. تازه این احکام "این بهانه است" بدلیل اختناق در ایران می توانست توجیه سرمایه داری در هر شکل آن (سبز و سیاه) حفظ کرد، و هم نابرابری اقتصادی را پایان داد. آزادی امری مادی است، یا برابری اقتصادی همه شهروندان، یا آزادی جامعه بدون برابری اقتصادی یک توهم پوچ است. کسی که طرفدار آزادی و برابری اقتصادی همه شهروندان است، باید راه آن را پیدا کند، نیروی آن را بشناسد و متشکل کند، حزب آن را بسازد، دشمنان آن را افشا نماید. انقلاب ۵۷ ایران و انقلابات کشورهای شمال آفریقا و اعتراضات از نوع ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، با چهاردهم ماه ژوئن ۸۸ با همان شدت و

حکا (کومه له) بنا به منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متاسفانه دنباله ی جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهانی بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه ی بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشامی کنیم.

حزب کمونیست ایرا(کومهمله) از....

حددت غیر سیاسی و غیر صمیمانه امروزتان به ما حمله کرده و ما را متهم می کردید که بدلیل مبارزه ی رادیکال، مستقیم و رو در رو و " در نظر نگرفتن توازن قوای بین مردم و حکومت"، دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را وادار بهماجراجویی کرده و مردم را به خطر انداخته ایم! ولی پس از اعتراضات به نتیجه ی "انتخابات"، درست وقتی که ما از مردم خواستیم صف خود را از طرفداران اسلام سبز موسوی، کروی، طیف توده‌ای- اکثریتی ها، اپوزیسیون خودی و ... جدا کنند، این بار ما را به ضد انقلاب، محافظه کاری و پاسیفیسم متهم کردید!هنوز میثاق خود را با جنبش سبز با اقدامات خصمانه و حمله به سندیکای هفت تپه و حزب حکمتیست و کارگرانی امثال رضارخشان تدارک می بینید.

ترکیب نیروهای جنبش سبز

اصطلاح متوهم بودن و فریب خوردن جهت معرفی کمونیسم بورژوایی متحد جنبش سبز کافی نیست. زیرا اگر کل جنبش سبز را به دو دسته تقسیم کنیم، یکی (خودی های رانده شده از حکومت) طرفداران رژیم و دسته دوم با ارفاق اپوزیسیون متوهم، فریب خورده، خرده بورژوایی هستند که به گفته خودشان به دلیل اختناق به زیر پرچم سبز خزیده اند. مساله تا به جناحهای خود رژیم و کمونیسم بورژوانی مربوط است، عامل پیوستن آنها به جنبش سبز، توهم نیست، جنبش سبز، جنبش آنها و آنان جناحین راست و چپ آن هستند. با هر اختلافاتی که با رژیم داشته یا دارند، خود بخشی از صاحبان ابزار تولید و ذینفع در تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر هستند.

اساسا کدام گرایشات سیاسی، سنت های اجتماعی و کدام احزاب و سازمان ها پشت حرکت ۲۲ خرداد ۳۸۸ او متعاقب آن هستند؟ حزب توده، نهضت آزادی، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری، احزاب دمکرات کردستان ایران، سازمان مجاهدین و یا بخش های از خود جمهوری اسلامی؟ به باور من بخش هایی از خود رژیم یعنی آن نیروهایی که جمهوری اسلامی را تاسیس کردند بیشتر پشت این جنبش اند. بقیه سیاهی لشگر جنبش سبز و همراه با این موج رفته هستند. جنبش سبز، اساسا جنبش نیروهایی است که جمهوری اسلامی را در سال ۱۳۵۷ در مقابل قطب انقلابی مردم معترض به نظام پادشاهی تممیل کردند. آنان امروز در صدد انکشاف "جمهوری اسلامی جدیدی" در مقابل عتراض مردم به حکومت اسلامی هستند! سمیل های آنان تاسوعا و عاشورا و شخصیت های آنان، رانده شده گان از حکومت و دولتمردان اسبق هستند. اما ببینیم کومه له این جنبش را چگونه تفسیر می کند:

"...این واقعیت بود که توازن قوای جدیدی در نبرد میان اکثریت مردم ایران با رژیم جمهوری اسلامی به وجود آمده است. از همین رو بسیار زودتر از آنچه که اصلاح طلبان حکومتی تصور می کردند، مردم معترض خط قرمزهای تعیین شده به وسیله این جناح را پشت سر نهادند و با سردادن شعارهایی علیه کلیت جمهوری اسلامی، کل ساختار حکومتی را زیر ضرب

گرفتند. ...اکنون و بعد از گذشت چند سال از ۲۵ خرداد ۸۸، این روز در تقویم روزهای تاریخی به ثبت رسیده است و یادآوری این روز، یعنی گرامیداشت روزی که میلیون ها نفر انسان متحدانه برای تغییر و تحول در جامعه ایران در خیابان ها رژه رفتند. این روز و دستاوردهای روزهای بعد از آن را باید گرامی داشت".

اگر بیست و دوم خرداد نشانه "این واقعیت بود که توازن قوای جدیدی در نبرد میان اکثریت مردم ایران با رژیم جمهوری اسلامی به وجود آمده بود"، چرا در ظرف نماز جمعه؟ چرا اعتراض به نتیجه "انتخابات"؟ چرا باید توده های مردم فقط در روزهایی که دولتمردان فراخوان می دادند به خیابان بریزند؟ چرا از مجرای انتخابات ساختارهای حکومتی را زیر ضرب گرفت؟ مگر مراسم سنگسار، به دار آویختن جوانان در انظارعام در ایران کم است؟ چرا اول مه، سالگرد لشگرکشی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ و سالگر انقلاب اکتبر۱۹۱۷ و ... سوژه ها ی تظاهرات مردم نمی شود؟ مگر روز اول ماه مه و شلاق زدن کارگر به جرم شرکت در آن، روز ۸ مارس، روز کودک، سالروز کشتار زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷، روزهای مهمی نیستند؟ نه این مناسبت ها برای برپادارندگان اعتراضات جنبش سبز بی اهمیت هستند. آری میوه باغ "عدن" اسلامی (شجره الحیات) بورژوازی را رویانند و نه "شجره المعرفة".

هر جریان مترقی و بطریق اولی کمونیست، باید تمام کوشش خود را به عمل آورد که شعائر مذهبی و جهالتی همچون تاسوعا و عاشورا، نماز جمعه، روز قدس و... که بر خلاف ادعای کومه له جدید، جدا ناپذیر از ۲۲ خرداد ۸۸ هستند، مانند روزهای سیاه در ت اریخ از آنها یاد کند. باید آن روزها را همراه با روزهای زاد و مرگ امامان، آیت الله ها و پادشاهان از حافظه جامعه جاروب نمود. روزهای نامبرده سمیل اسلامی هستند. البته غیره منتظره نیست کومه له آنها را گرامی بدارد، هر گرایشی ارزشها و روزها و مناسبت های خویش را دارد. حکا اعتراضات ۲۲ خرداد ۸۸ را انقلابی می نامند، زیرا درک ایشان از انقلاب در همین سطح است! حتی به فرض محال اگر "مردم" فراخوان تظاهرات به این مناسبت ها صادر کرده بودند، باید فوری بدلیل ارتباط و وفاداری این مناسبت ها با ارزشها و سمبل های جمهوری اسلامی آنها را مردود و ملغا اعلام کرد، تا در این مناسبت ها از پشت چاقو در قلب رهبران کارگری فرو نکرد. مهم نیست در ذهن تک تک افراد چه خواهد گذاشت؛ در همچنین شرایطی نتیجه عمل آنان منجر به بردگی طبقه کارگر می شود. زیرا لازم نیست چماقداران جناح حاکم چاقو به پشت مبارزین غیرسبز فرو کنند، خود "مبارزین" سبز بحساب "تندروی کمونیست ها" این جنایت را خواهند کرد.

طبقه کارگر و کمونیست ها هم با اهرم های خود و نیروی خود، آزادی را ممکن خواهند کرد، نه با امکانات موسوی، تاسوعا و عاشورا و مرگ فلان "آیت الله" و ۲۲ خرداد ۸۸. ما همیشه تلاش میکنیم فاصله بین راه حل های بورژوایی مشکلات اجتماعی را با راه حل های کارگری شفاف سازیم تا مردم در تمام

زمینه ها تفاوت این راه حل ها را با دشمنان شان در هر لباسی تشخیص بدهند و پیوند خود را با هر گونه الترناتیو آنان قطع کنند.

جای دیگر حکا در اطلاعیه خود می نویسد: "رژیم مطابق معمول توان سرکوب خود را به کار انداخت. لشکرهای بسیج و پاسدار و لباس شخصی مسلح در خیابانها به جان مردمی که جز مشت های گره کرده و گلوهای پر از فریاد، سلاح دیگری نداشتند..."

اگر مردم جز "مشت های گره کرده" و "گلوهای پر از فریاد" سلاح دیگری نداشتند، با شمشیر چوبی به جنگ حکومت می روند؟ تمام سعی کمونیست ها این است که آزادیخواه هان را متقاعد کنند وقتی مردمی که جز مشت های گره کرده و گلوهای پر از فریاد سلاح دیگری ندارند، با دست خالی به جنگ دشمن نروند.بدون تشکل و قدرت خواباندن چرخ تولید و بستن شیر نفت و گلو ی حکومت، هیچی نمی شوند و نباید به جلو تیر دشمن و به جنگی که آمادگی برای آن نداریم رفت. در غیر این صورت سرنوشتی بهتری از هزاران نفر دستگیر شده در قتلگاه های نظیر کهریزک و به زیر شکنجه کشیده نخواهند داشت. ما توصیه میکنیم کارگران وزنه ای برداند که آن روز توانایی آن را دارند. و همیشه بی صبرانه برای بدست آوردن ا_____زاره_____ای ضروری و مرحله ی بالاتر تلاش نمایند.

یک لحظه فرض کنیم این تحرکات از نظر سیاسی حائز اهمیت هستند و در ادامه خود منجر به سرنگونی حکومت خواهند شد. اولاً این سراب چپ ضد رژیمی که با هر اعتراض بی ریشه ایی فکر می کند حکومت سرنگون می شود. در ثانی پایه و اساس جنبش سبز سرنگونی حال با هر تعبیری که شما از آن دارید نبوده ونیست. نیروهای اصلی این صف، هیچ کدام ادعای سرنگونی جمهوری اسلامی نکرده است. ثانيا، فرضاً آرزوهای بخشهای "چپ همراه موج رفته" متحقق خواهد شد و در ادامه این اعتراضات منجر به سرنگونی جمهوری اسلامی می شود. باز در تحلیل نهایی بحث این نیست رژیم نمی تواند به این وسیله سرنگون شود، بحث این است که این گونه سرنگونی هیچ سودی برای طبقه کارگر و کمونیسم در ایران ندارد. اهداف جنبش سبز آزادیخواهانه نیست، برای رفاهیات، مساوات و رادیکالیسم به نفع مردم کارگر و اقشار فقیر جامعه تدارک دیده نشده و به این اعتبار ارتجاعی است. بحث این است باید جمهوری اسلامی را طوری سرنگون کرد که به سود طبقه کارگر و مردم تمام شود. نیروی که اگر مستقیما تحت تاثیر نفوذ معنوی و به درجه ای سیاسی و تشکیلاتی یک حرکت رادیکال کمونیستی نباشد، لاعقل به آن سمیات و یا بی طرف باشد. نیروی این حکومت را سرنگون کند که از مذهب و ناسیونالیسم متنفر باشد. ناجیان سبزی که قرار است حکومت را برای شما به زیر بکشند، در حین مبارزه با بخش در حاکمیت خود، شدیداً ضد اعتراض زن برای آزادی پوشش، ضد اعتراض مردم به گرانی، به فقر، به استبداد و ضد اعتراض به خفقان سیاسی هستند.

خواستگاه و اهداف جنبش سبز رادیکال نیست تا به کمبودهایش پرداخت، اصولاً ارتجاعی است. ملیتانت بودن آن دلیلی بر

رادیکالیسم بودن آن نیست. فردا ممکن است به هم تیراندازی کنند. ولی ضدیت آنان با اقشار کم درآمد جامعه را نمی توان به بهانه ملیتانت بودن آنان زیر فرش کرد. اگر تودهای کارگر با بخشی دیگر از اپوزیسیون (حکومت) بورژوایی توهم دارند، وظیفه ی ما این است این توهم را از بین ببریم. بالاخره اگر این صف همه با هم و غیر مستقل است، باید آن را شفاف و مستقل نمود. اگر تودهای کارگر آگاهی طبقاتی ندارند، باید این آگاهی را کسب کرد. اگر تشکل مستقل خود ندارند، باید آن را ایجاد کرد و در تشکل کارگری و حزب کمونیستی متشکل شد. نمی توان از روی جنبه های ارتجاعی اعتراضات ۲۲ خرداد ۸۸ و متعاقب آن بدلیل در دست نبودن احزاب کارگری و کمونیستی و به این خاطر با موج رفتند، صرفنظر کرد. نمی شود با "الله و اکبر" به جنگ حکومت الله و اکبر رفت. نمی توان با ابزارهای ناسیونالیسم به جنگ احزاب ناسیونالیست رفت؛ با روسری به جنگ آزادی پوشش رفت، همان طوری که نمیتوان با پرچم "شکسته" با مبارزه با "نازیسم " پرداخت. فردا در اعتراض دیگر این جنبش، این ها شعارن سر بر خواهند آورد، از هم اکنون باید برای مقابله با آن آماده بود.

۲۸ مرداد۱۳۸۸ بی ربطی کومه له جدید با تاریخ کومه له قدیم

در گرماگرم اعتراضات جنبش سبز به نتیجه "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری، در ماه ژوئن ۲۰۰۹، ما از کومه له در خواست کردیم تا صف متمایزی از آن جنبش شکل بدهیم. و به مردم معترض که بدلیل در دسترس نبودن سازمان های رایکال به دنبال جریانات مرتجع و آن سوژه های ارتجاعی سبز رفتند؛ شانی بدهیم که به صف مادر جبهه کمونیست ها که تاریخ واقعی مبارزه با جمهوری اسلامی را دارند روی بیاورند تاعلیه رژیم متحد شویم. از آنجاکه کومه له قدیم، بخشی از تاریخ ما کمونیست ها است و با وجود تمام کندی، کم و کاستی های سیاسی، هنوز نزد بخش های از مردم کردستان شریک افتخارات مبارزه ما باجمهوری اسلامی و ارتجاع منطقه است. مردم آن را چپ و صاحب این تاریخ می دانند. علیرغم همه اختلافات ما با او حدود یک ماه قبل از ۲۸ مرداد ۸۸ از آنها تقاضای اقدام مشترک، کمک و همکاری کردیم چه بسا با آن اقدامات اجازه نداد جامعه تنها میدان تحت و تاز نیروهای راست ارتجاعی سبز باشد، بلکه آن نیروهای هم در انظار جامعه چپ محسوب می شوند قطبی شکل بدهیم و ابزار وجود نمائیم. و فراخوان اعتصاب عمومی درصف متمایز از جنبش سبز در سالگرد لشگرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ را پیشنهاد کردیم. فراخوان را به نشانه تداوم و تحکیم مبارزات مردم آزادیخواه علیه کل رژیم و پیوند تاریخی با مبارزات کمونیست ها علیه کل هستی جمهوری اسلامی اعلام نمائیم. اما کومه له بدی از طبقه کارگر فاصله گرفته است که این حداقل رایکالیسم و تشخیص منافع عموم را نداد. بخاطر همین کندی سیاسی و اشتراک طبقاتی در آرمانهای بورژوایی جواب رد به در خواست انجام عمل مشترک ما داد. ما خودمان تنهایی فراخوان اعتصاب عمومی درسالگرد لشگرکشی جمهوری اسلامی به کردستان تظاهرات جنبش سبز، فوری جلوی من سبز شدند و با برخورد خشن و عصبانیت

هر و جناح (سبز و سیاه) صادر کردیم. جهت اطلاع و قضاوت خوانندگان من توصیه می کنم روزی حزب ما نامه های رد و بدل شده در سطح کمیته مرکزی دو طرف را علنی منتشر کند تا راه فراربر کومه له ببینیم.

آیا فرق کومه له در این مورد با سازمانها و احزابی مانند اکثریت و باقی مانده ی چریکهای فدایی خلق ایران، احزاب دمکرات کردستان و ناسیونالیسم فارس با (جریانات مشروطه و غیر مشروطه)، حزب کمونیست کارگری و شاخه های دیگر کومه له چیست؟ هیچ! از همان جنس است. چرا ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را گرامی ندارد؟ مگر هنوز کدام جنبش تا به این حد مردمی است؟ از سیاستمداران مخالف سیستم اقتصاد مدل چینی و موافق مدل غربی، تا کاندیداتورهای ریاست جمهوری، از طرفداران ناسیونالیسم عرب، ترک و کرد، تا ناسیونالیسم ایرانی سلطنت طلبان و طیف توده‌ای- اکثریتی ها و حککا ، هرکدام با مواضع خود، اما زیر یک چتر در آن حضور دارند و آن را به پیش می رانند. چرا کومه له از قافله عقب ماند؟ مگر جریان زحمتکشان (عبدالله مهدی) با سرعت در صدد جبران تاخیر خود در حمایت از جنبش سبز برنیامد؟ برای اینها موضع حمایت از جنبش سبز امروز حتی داغتر از دوازدهم ماه ژوئن ۲۰۰۹ است.

معضل طیف های کومه له معرفتی نیست، آنان بنا به موقعیت و ماهیتشان (کمونیسم بورژوانی) نمی توانند از موضع کارگر انقلابی باشند و این سنگ بنایی حمایت آنان از جنبش سبز است. این کارگران و کمونیست ها هستند که باید همیشه صفوف خود را از آنها متمایز کنند. اگر انقلاب پدیده ی مادی است، باید نیروهای آن مادی، ریشه دار و حی و حاضر در جامعه موجود باشند. جبهه متحد "انقلابی سبز" تا چند روز پیش از "انتخابات" به فراخوان هیچ جریان کمونیستی برای بهمزدن مراسم سنگسار، شلاق زدن کارگر به جرم شرکت در اول مه، پایین آوردن جوانان از چوبه ی دار به خیابان نمی آمدند. این کدام خود آگاهی است که به تصویر فرصت طلبی آنان در روز "انتخابات" ریاست جمهوری شکل داد؟ بجای سه میلیون نفری که در ۲۲ خرداد و متعاقبا به خیابان ها آمدند؛ اگرسی میلیون هم با آن افق ها، آن مطالبات و آن ترکیب و آن درجه از تشکل و اتحاد به خیابان می آمدند، باز ره به جای نمی بردند. نیروهای با آن درجه از خصومت با کمونیسم، آن درجه از بی ربطی به کارگر قصد تیشه به ریشه مناسبات موجود ندارند. به حکم پراتیک و جایگاه طبقاتی شان در مبارزه بین دو طبقه، آنها محافظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید؛ و ما مبارزین در راه الغای مناسبات کار مزدی هستیم.

(۱) حزب ما یکی از فراخوان دهندگان آکسیون بمناسبت سالگرد ۱۸ تیر در سال۱۳۸۸مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن بود. زمان شروع آکسیون جریانات چپ ساعت پنج بعد ظهر بود که جریانات سبز قبل از ما آنجا تظاهرات داشتند. من نیم ساعت زودتر وارد محل شدم و شروع به بخش اطلاعیه حزب در میان جمعیت نمودم. برگزارکنندگان تظاهرات جنبش سبز، فوری جلوی من سبز شدند و با برخورد خشن و عصبانیت

←

قهرمانان شکست خورده:

"چپ سبز" در هزیمت

پاسخی به شیدان وثیق



بجای مقدمه

دوره ای که در آن افق آزادیخواهی و برابری طلبی کمونیستی بعد از سه دهه سرکوب بر دانشگاه های ایران بار دیگر حاکم شد و آنچه با سرکوب این حرکت توسط جمهوری اسلامی و در ادامه آن عروج جنبش بورژوا لیبرال ایران - جنبش سبز - و عقبگردی که توسط تحکیم وحدتی ها و انجمن های اسلامی و کل حامیان راست و چپ این جنبش در پی آمد، نه تنها حقانیت این افق و آرمان کمونیستی در جامعه بلکه ضرورت دفاع از آن را برجسته تر کرده است. دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی علیه این جنبش بسیج شد و به کار افتاد. همراه آن جریانات لیبرال و ناسیونالیست و نننوده ایها در ضدیت با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب - داب - به حرکت درآمدند. جنبش سبز کل این سرکوب و این حرکت ارتجاعی را تکمیل کرد. این رویدادها نشان داد که در غیاب افق و آلترناتیو کمونیستی چه کثافتی میتواند بر جامعه حاکم شود. این سرکوب لازم بود تا زمین بازی انتخابات ۸۸ برای جناح های بورژوازی شخم بخورد. چهار سال از آن تاریخ گذشته است. گرد و

غبارها خوابیده اند. کثافت جنبش سبز افول کرده است. اعتراف آشکار کیهان جمهوری اسلامی به تاریخ درخشان و پرافتخاری که جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب به آن متکی است، اثبات کرد که کمونیسم، جنبش اجتماعی ریشه داری است که نه جمهوری اسلامی و نه هیچ بخش دیگری از ارتجاع بورژوازی ایران قادر به ریشه کن کردن آن نیست. در آن زمان خیلی ها چه در دوره شکفتن کمونیستها و چه بعد از سرکوب آنها در دانشگاه، اظهار نظر کردند و جواب گرفتند. تفاوت تنها در این بود که آنهایی که شکفتن این کمونیسم را می دیدند همانا با سلاح جنگ سردی بورژوازی که " اینها استالینست و لنینیست و مستبد اند" عریده سر دادند و آنهایی که مشامشان در متن این سرکوب و در رکاب جمهوری اسلامی برای پیدا کردن کمونیست ها تیز شد به نننوتوده ای ها لقب گرفتند. در این

مطلب ما یکی از پرسوناژهای سکانس اول را انتخاب کرده ایم و با هم نگاهی به نظرات این چند ساله و این چند ماهه ایشان خواهیم انداخت.

آقای شیدان وثیق در ژوئیه ۲۰۰۷ به هنگام پا گیری و رشد کمونیسم در دانشگاه ها و جنبشی که بعد از آن به "داب" معروف شد در یکی از مقالاتشان تحت عنوان "چپ دیگر، دریافتی از سوسیالیسم آزادیخواه و دموکراتیک" منتشر شده در سایت "انقلاب اسلامی بنی صدر" اینچنین لب به سخن گشوده اند:

"بنا به خبرهایی که از داخل ایران می رسند، بخشی از جوانان و دانشجویان کشور ما، هر چند محدود، در جست و جوی راهی برای پایان بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی، روی به ایده های چپ انقلابی و سوسیالیستی آورده و می آورند. این امر البته برای همه ی ما که امر استقرار آزادی، دموکراسی و جمهوریت لائیک را پیش شرط مقدماتی و اساسی و زمینه ساز هر گونه تحول سیاسی و اجتماعی پسا- سرمایه دارانه در ایران قرار می دهیم، جای بسی

کمونیست ۱۶۶

اقلیت کامل یا فراتر نهد. گفتاری است که می خواهد اساساً انتقادی و دگرسازانه باشد و در درجه اول نیز آمادگی نقادی و دگرسازی خود را داشته باشد."

(چپ دیگر - ژوئیه ۲۰۰۷ - تاکیدات از من است.)

و اما "ایده های چپ انقلابی و سوسیالیستی" در دانشگاه چه بودند!؟

حرکت کمونیست ها در آذر ۸۶ در دانشگاه پیام های روشنی داشت: آزادی - برابری، دانشگاه پادگان نیست، نه به آپارتاید جنسی، دفاع از جنبش طبقه کارگر، خواست مطالبات رفاهی برای مردم زحمتکش و... این پیام ها قبل از هر چیز، محصول عقب زدن و فائق آمدن بر افق سازش با جمهوری اسلامی، افق آزادی قسطی و افق طبقات دارا در دانشگاه بود. افقی که توسط دو خرداد و دفتر تحکیم وحدت نمایندگی میشد. پیروزی "داب" پیروزی سیاست و افق آزادیخواهانه طبقه کارگر بود. در مقابل چشمان نا باور همه اینبار کمونیسم و طبقه کارگر بود که دانشگاه را تصرف کرد. آن زمان امیدی به عروج دواخردادی دیگر و یا دست غیبی برای تحکیم وحدت و مشارکت نبود. از آن روز تا به امروز اتفاقات خیره کننده ای در ایران و جهان روی داد که تناسب قوا را مجدداً علیه پرچم آزادی و برابری برگرداند. جمهوری اسلامی توانست به دست ناسیونالیسم پرو غرب ایران الفنگوی سبز کند و ناسیونالیسم پرو غرب ایران پرچم سه رنگ را به دست

جمهوری اسلامی داد. بورژوازی غرب و پروغرب، از اوباما و آمریکا تا حزب کمونیست کارگری ایران و کل کمونیسم بورژوازی ایران، به این بازی درونی جمهوری اسلامی لیبیک فرستادند. به موازات این تحولات از همان سال ۸۶ دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی کل شبکه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را مورد هجوم، دستگیری های وسیع، بازجویی های کثیف، ارباب در سخیف ترین شکل آن، زندانی های طولانی و فراری دادن بسیاری از فعالین آن به خارج کشور قرار داد. این سرکوب شرط لازم برای بازگرداندن جدال به درون جمهوری اسلامی بود. بورژوازی، همه با هم و همه جناح های آن، پذیرفته بودند که مبارزه را باید "قانونی" و در چارچوب جمهوری اسلامی نگاه دارند. پس نه تنها ائتلاف و صف بندی های سیاسی جدید لازم شده بود بلکه حذف فیزیکی عنصر کارگر و کمونیسم هم لازم بود. به سادگی، اگر دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب قدرت سال ۸۶ را داشتند جدال سبز و سیاه نمی توانست به این سادگی صحنه گردان سیاست در ایران شود. آقای وثیق الحق که قبل از سرکوب کمونیست ها در دانشگاه پیام خود را به گوش بورژوازی رساند: باید مواظب "سوسیالیسم استبدادی و توتالیتر" بود! باید استالین را به لندن چسپاند تا "مارکسیسم مبتدل سویتیک" را مهار کرد! باید تحزب را از کارگر و کمونیست قذغن کرد تا دموکراسی پا بگیرد! ایشان همراه با علی افشاری ها، قاسمی نژادها و پیمان عارف ها، همراه با خیل تحکیم وحدتی ها هشدار خود را از همان روزهای اول صادر کرد. بی گمان طبقه کارگر و کمونیست های ایران از این تجربه درس ها گرفته اند. این اولین بار بود که کمونیسم ایران بعد از کشتار های دهه ۶۰ بنام خود در جامعه ایران وارد صحنه سیاست می شد و خودی نشان میداد. شاید مهمترین درس این بود که در مقابل طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن، اپوزیسیون بورژوازی تا چه اندازه خود آگاه، جقدر ضد کمونیست، ضد آزادی،

ضد کارگر و جقدر ضد انقلابی است. همراه شدن کل اپوزیسیون بورژوازی با صعود و سقوط جنبش سبز تا به امروز عمق این ردالت طبقاتی را به نمایش گذاشته است.

آقای وثیق در این گیر و دار چند ساله و به طور مشخص در متن افول جنبش سبز - جنبشی که نمایندگانش چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون تماماً یک پای سرکوب کمونیست ها و آرمان های طبقه کارگر در آذر ۸۶ بود - به یک جمعبندي جالب و یک انکشاف رسیده است. انکشاف "چپ" راهی خواه". می گویم جالب بدین خاطر که در مقام یک قازورانی لیبرال دست سوم اپوزیسیون بورژوازی و با پر "چپ" ظاهر شده است. دیدنی است بدین خاطر که کش و کلاه کرده تا با دمیدن در کالبد تحکیم وحدت، به آرمان های کمونیستی بنزارد و "چپ دیگر" را به بازار سیاست حقتنه کند. کمدی است بدین خاطر که فروپاشی بلوک شرق را پایان سوسیالیسم کارگری و انقلابیگری کمونیستی و در عوض پیروزی دموکراسی و پارلمانتاریسم را باد می زند. مضحک است بدین خاطر که در مقام جرج مارش نپم نیز ایرانی به "بازبینی" تجربه شوروی و از آنجا به نصیحت کمونیست های ایران نشسته است. از "توتالیترایسم"، سرمایه سیاسی ساخته و کمونیست ها را از هژمونی و قدرت سیاسی می ترساند. ایشان از خیل لیبرال - چپ هایی است که از زمان عروج داب و سرکوب کمونیست ها توسط پلیس و آژدان جمهوری اسلامی در دانشگاه های ایران تا به امروز به خیال خود هنرش را قایم کرده و دم به تله نداده است. ایشان که از دهه شصت یعنی بعد از کشتار و پاکسازی کمونیستها در لانه لیبرالیسم بنی صدری مشغول غسل تعمید بود، ناگهان در تله موضعگیری و ضدیت با انقلابیگری کمونیستی افتاد. اعلام ریاکارانه جانبداری از دموکراسی و طبقه حاکم. انتشار ادعایمانه های لیبرالی و پوچ علیه آرمان های کمونیستی "دانشجویان و جوانان کشورش" در برابر قلدرمنشی بورژوازی، علیه مقاومت در برابر آنتی کمونیسم و علیه پافشاری بر منافع پایه ای و مستقل طبقه کارگر. ایشان با پیشینه "درخشانی" که در سیاست و در حزب رنجبران وقت داشته، صد البته باید امروز با چنین مواضعی ظاهر شود. قدر ایشان را باید دانست، چه کسی میتواند در این کارزار سخت و خونین مبارزه طبقاتی، گاه و بی گاه، بدون آنکه قصد شوخی داشته باشد، لبخندی بر لب کمونیستها و انقلابیون بیاورد. مصاحبه های چند "سکانسی" ایشان در باب تاریخ مارکسیسم و جنبش کمونیستی در سایت "انقلاب اسلامی بنی صدر" را بخوانید تا متوجه منظور ما شوید. القا "توتالیترایسم" و "سوسیالیسم آزادی کش" به انقلاب اکتبر - در مطلبی تحت عنوان "چپ دیگر" - و با همین تز و همین جمعبندي جنگ سردی به سراغ حمله به پرچمی که نسل جدیدی از کمونیست ها در دانشگاه های ایران به اهتزاز در آوردند قبل از همه چیز گواه دلخوشی هایی است که ایشان سالهاست نسبت به گرفتن پاداشی از بارگاه جنبش بورژوا - لیبرال ایران دارد.

تز اول ایشان

پیش شرط کنار زدن استبداد "مذهبی" و رسیدن به آزادی در ایران، مبارزه برای برقراری دموکراسی و نظام پارلمانی است. هم نظام شوروی و هم نظام اسلامی تاریخاً نشان داده اند که "مستبد و آدم کشند"! کمونیستها و کارگران در ایران باید بدانند که اول، سه اصل "جمهوری، دموکراسی و لائینیته" یعنی بورژوازی غیر دینی باید پا بگیرد بعد در ته پارلمان

جایی را به سوسیالیست ها نیز اختصاص خواهیم داد که در طی دموکراتیزه کردن جامعه به یک همزیستی با بازار در شکل "نهادینه، دموکراتیک، پلورالیستی و لائیک" برسند.

این البته آرزوی دیرینه رضا پهلوی و هیلاری کلینتون هم هست. تز سارکوزی و آقای گنجی و تحکیم وحدت و کل جنبش سبز هم هست. آنچه که آقای وثیق و دوستانش در لفافه دموکراسی و پارلمان می پیچند و در صدد کتمان آنند این حقیقت است که هر نظام سرمایه داری که در ایران سرکار بیاید احتیاج به استبداد دارد. به خاطر اینکه تولید و باز تولید سرمایه داری در ایران متکی به کار ارزان است. رابطه بین طبقه کارگر و سرمایه دار، متکی به نیروی کار ارزان است. حکومت استبدادی بیش از هر چیز ناشی از این واقعیت تولیدی در ایران است نه از عقب ماندگی فرهنگی، نه از اسلامیت رژیم و نه از هیچ فاکتور دیگری. خفقان، سرکوب، استبداد، همه اینها از خصوصیات ذاتی نظام سرمایه داری در ایران هستند. برای مثال، نظام سلطنت در ایران، نظامی مذهبی نبود اما مستبد بود. بر این مینا هر بورژوازی در ایران در مسند قدرت باشد، از سلطنت طلب تا دمکرات جمهوری خواه ناب آن، ناچار اند برای سرپا نگهداشتن ارکان سرمایه داری در آن جامعه، استبداد و سرکوب و خفقان را به کرسی بنشانند. جمهوری اسلامی مستبد است، بخشهای دیگر حکومت و بورژوازی نیز به معنای فوق مستبد اند و مستبد باقی می مانند.

آقای وثیق ناگزیر شده‌اند در دفاع از نظام پارلمانی نسخه‌ها و الگوهایی از دمکراسی را پیش بکشند که مورد علاقه تحکیم وحدت و جنبش بورژوا - لیبرال ایران است (همان جنبشی که با سرکوب کمونیسم "داب" عروج کرد). در نتیجه در این دوره که جنبش سبز سیر افول را طی کرده ناچار است به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بنزارد تا هر نوع اراده و تلاش جهت سازماندهی انقلاب کارگری علیه بساط بورژوازی ایران را مردود اعلام کند. طبقه کارگری که امروز بپندارد که بله، دموکراسی شده، پارلمان آقای وثیق دایر شده و ایران به جرگه کشورهای "متمن" سرمایه داری پیوسته، باید خود را برای یکی دوسال اضافه کاری و عسرت به افتخار دموکراسی ایشان، تعداد زیادی زندانی و اعدامی از سال سوم به بعد آماده کند. سر کار گذاشتن یک نظام پارلمانی در تهران که همه بورژواها از آن پس مطابق مقررات آن بازی کنند و حرفشان را آنجا بزنند و فکر تصرف قهرآمیز قدرت و ممنوع کردن احزاب و نهادهای کارگری و سر بریدن آزادی های کسب شده مردم را از سرشان بیرون کنند، یک توهم است. "واژگونی استبداد" و برقراری آزادی یک پیش شرط سیاسی گرد آمدن آنچنان نیرویی است که ضربه نهایی طبقه کارگر به نظام سرمایه داری را ممکن کند. این پیش شرط را باید کارگر کمونیست به نیروی متحزب خود و در مواجهه با مقاومت جدی بورژوازی تامین کند. بنابراین، سوسیالیسم طبقه کارگر و قدرت این طبقه نه در پارلمان و دنباله روی از سیاست بورژوازی بلکه در حرکت همزمان، علنی و متشکل آنها، حرکت متحدانه آنها نمودار میشود.

بنابراین و برخلاف ادعاهای بی اساس آقای وثیق، چشم انداز مثبت را نه لیبرال ها بلکه تنها کمونیستها می توانند در جامعه بوجود بیاورند. چشم اندازی که در این دوره و "پس از افول جنبش سبز" طبقه کارگر و کمونیستها را به حقیقت طبقاتی جامعه و کارکرد آن برساند. چشم اندازی که در آن کمونیستها متوجه شوند که کل این لشکر جیبی که دنبال بورژوازی

قهرمانان شکست خورده....

لیبرال ایران - جنبش سبز - روانه شد، نه تنها نمایندگی طبقه کارگر را نکرد بلکه به چرگ دشمنان این طبقه پیوست. فقط در پناه چنین خودآگاهی طبقاتی است که صف مستقل طبقه کارگر قابلیت آرایش طبقاتی به خود گرفته و با پرچم متمایز خود وارد عرصه نبرد نهایی با بورژوازی می شود. گره اساسی رهبری، اژپتاسیون و حقانیت شعارها و سیاست‌هایی است که کارگران باید برای آن و در این دوره بسیج شوند. از اینرو کارگران بر خلاف بورژوازی در ۹۹ درصد مبارزات خود دست به مبارزه متشکل و همزمان میزنند بدون آنکه از کسی رای بگیرند. این حرکت متحدانه عمدتاً توسط حرکت عنصر پیشرو، قدرت مجاب‌کنندگی او، روشن بینی، درایت و عملی بودن سیاست‌های او شکل میگیرد. اینها عوامل تعیین کننده در مناسبات درونی کارگران و خیز برداشتن آنها بسمت قدرت سیاسی است که آقای وثیق با آنها کاملاً بیگانه است. کارگران یک طبقه تحت ستم و سرکوبند. **مبارزه آنها، بر خلاف فعالیت قانونی و پارلمانی بورژوازی، فوراً یک نیروی خارجی و قهار، بنام دولت را در مقابل آنها قرار میدهد.** حرکت سیاسی کارگران فوراً دینامیسم یک نبرد را بخود میگیرد و لاجرم اردوی کارگران بسرعت به یک صف رزمنده که برای جنگ آرایش بخود گرفته است تبدیل میشود. کارگر برای اعمال اراده خود فرصت جمع آوری و سنجش آراء فردی را ندارد. کارگر در حرکت خود و با ارزیابی مستمر توانایی خود در ادامه مبارزه به چند و چون آراء فردی در صف خود واقف میشود. یک رهبر بورژوایی تا وقتی از مجلس رای اعتماد دارد می تازد. رهبر کارگری، از طریق صندوق های رای نمی تواند پای سنجش خواست توده‌های طبقه برود، بلکه در هر لحظه باید روحیه و فضای حاکم بر صف کارگران را ارزیابی کند، باید قدرت طبقه خود را تخمین بزند و تصمیم بگیرد. اگر درست تحلیل و ارزیابی کرده باشد، آنگاه تصمیم او منطبق بر تمایلات و اراده توده کارگران خواهد بود، اگر نه، انوقت شاخص‌ها و نمودارهای عملی در مبارزه او را به تجدید نظر در تصمیمش وادار خواهند کرد. بهرحال منظور اینست که مقولاتی که آقای وثیق از دمکراسی بورژوایی اخذ می کند و در بهترین حالت رابطه بورژوازی و طبقه‌اش را تفسیر میکنند، نه تنها نمیتوانند رابطه طبقه کارگر با قدرت سیاسی و دخلت‌ش در سیاست را تعریف کنند بلکه صحنه سیاست را تماماً به صحنه تاخت و تاز احزاب و جنبش های بورژوایی واگذار می کنند.

اساس تئوریهایی صد من به غاز ایشان این است که دوران، دوران جدیدی با خصوصیات ویژه ای است. انصافاً قبل از ایشان حزب کمونیست کارگری تصویر این دنیا را شفاف تر طراحی کرد و شعار "حکومت کارگری" را از استراتژی خود حذف و به جای آن "حکومت انسانی" و ضدیت با لنینیسم را سر لوجه دوران جدید فعالیت سیاسی اش قرار داد. تنها تفاوت وثیق این است که برنشتاین و هایدگر را بکمک طلبیده تا ضرورت آموزش مارکسیسم درباره دولت (که لنین آن را چکیده مارکسیسم می دانست)، "در هم شکستن دولت بورژوازی"، "تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا"، "تحزب کمونیستی" و "دیکتاتوری پرولتاریا" را از سوسیالیسم قلم گیرد و جاده را برای لیبرالیسم آسفالت کند و بگوید که حزب لازم است، نه رهبری، نه تشکیل، نه قدرت سیاسی و نه آگاهی! این شد انطباق

"سوسیالیسم" ایشان با شرایط مشخص جامعه ایران و "نوآوری و تعمیق" در تئوری. اسمش را هم گذاشته "خصوصیات دوران معاصر". لیبرالی که مارکس و لنین را خوانده تا ضدیت با تحزب کمونیستی کارگران را یاد بگیرد و ثابت کند پارلمانتاریسم و دموکراسی و پلورالیسم پایان تاریخ است و بس! ایشان بعد از سالها و در پی عروج و افول جنبش سبز و کمی دیرتر از احمدی نژاد و موسوی و رفسنجانی تازه دریافته است که الگوی قدیمی اقتصادیش در ایران با نیازهای فعلی نظام سرمایه داری سازگار نیست. دریافته که بدون کاربرد مکانیسم بازار و ادغام در بازار جهانی فاصله عقب افتاده خود در عرصه تکنولوژی و اقتصاد را جبران نخواهد ساخت. دریافته که حزب را از نهاد دولت باید مستقل ساخت، پلورالیسم و تعدد احزاب را باید معمول سازد تا برای ابراز وجود سیاسی بخشهای مختلف سرمایه خصوصی که امروز در ایران در حال گسترش اند، جا باز کند. و البته همه اینها را به حساب بازبینی در سوسیالیسم، دموکراتیزه کردن و انسانی کردن سوسیالیسم می گذارد. جالب است که ایشان از لزوم باز اندیشی در "چپ" سخن می راند اما کلامی در مورد چگونگی رهایی کارگر از بردگی مزدی این نظام به میان نمی آورد. ظاهراً مشغله ایشان نیست که بر سر کارگری که مستقل از کمبودهای هر یک از الگوهای سرمایه داری از صبح تا شام عرق ریخته و استثمار می شود، قرار است چه بیاید. چگونه می تواند از این مشقات رها شود. برای این آزادی، خود به کدام سیاست، تشکل و مبارزه فعال نیازمند است. **تجربه تاریخ طبقاتی، تجربه کمون یاریس و انقلاب اکتبر برای ما چیزی جز این نیست که طبقه کارگر باید دیکتاتوری پرولتاریا را جامعه کمونیستی را برپا می دارد و هر گونه مقاومت و مقابله قهرآمیز بورژوازی را با قهر جواب خواهد داد.** این را مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت به روشنی توضیح داده اند. بنابراین، اساس دیدگاه آقای وثیق و خیل چپ های سبز شده، سازش طبقاتی است. "کشتی" نگرفتن با بورژوازی است. نه فقط کنارگیری از انقلاب کمونیستی بلکه خیانت به آن و فروختن منافع طبقه کارگر به منافع احزاب و جنبشهای رنگارنگ بورژوازی است.

استاد بطور آگاهانه، تاجرپیم را در مقابل کمونیست ها باد زده و روایت مشخصی از به اصطلاح "چپ خواهی" و "راهی خواهی" مد نظرش را در مقابل دیدگاه‌های جنبش کمونیستی و سوسیالیسم علمی مارکس قرار میدهد. برنشتاین کارتونی ایرانی که شش در چهار با خاندان بورژوازی عکس می گیرد و خیمه خود را سمت چپ خیمه بنی صدر و جنبش سبز پهن کرده تا به "آزادی کشی" و کمبود انسانیت در انقلاب اکتبر و بدهکاری آن به ضد انقلابیون روسیه خرده گیرد و سوسیالیسم را برای بورژوازی قابل قبول و قابل هضم کند، صلاحیت پرداختن به جنبش کمونیستی را ندارد. کارنامه سیاسی درخشان ایشان در حزب رنجبران وقت که ایشان از جمله تئورسین هایش بود و خمینی را "رهبر عالیقدر ملت ایران" میدانست و از خط امام عدول نمی کرد البته که امروز باید تصویر نخسته و کابوسی وحشتناک از سوسیالیسم و کمونیسم در انقلاب اکتبر روسیه و به تبع آن از کمونیسم در ایران بدست دهد. بله، دیروز "بر وحدت روحانیون پافشاری" می کرد امروز انعکاس شش خط فشار آرمان های لیبرالیسم لجام گسیخته "سبز" علیه طبقه کارگر و کمونیست های امروز ایران است. بنابراین، ایشان که از سیاست و پارلمان و دموکراسی حرف میزنند باید

یادش باشد که مارکوس و شاه و فرانکو و پینوشه و خمینی و بن لادن و صدام حسین و بوش و بلر و سارکوزی و اورن و هیتلر و موسولینی هم محصولات همین جامعه بوده اند.

تزدوم ایشان

"سر انجام سیکانس سوم را که لنینی-استالینی یا به طور عام تر سویتیک میخوانیم، از انقلاب اکتبر با تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در روسیه در سال ۱۹۱۷ آغاز و با فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در سال ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این جا، مارکسیسمی که خواهان محو دولت بود به ایندولوژی و سیاست حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوهی حزبی-دولتی به جای شیوهی جنبشی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت مسیحایی قیمومیت بر انسان‌ها و هدایت جابرنانه‌ی امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد." (چپ ایران در راه تبدیل شدن دارد - در پرسش و پاسخ با نشریه خاک)

این تز جهت ضدیت با تحزب کمونیستی کارگران مصرف دارد. بهرحال همیشه کسانی مانند آقای وثیق پیدا میشوند که برای سوسیالیسم، تشکل و تحزب و حتی داشتن آرمانهای بزرگ شانه بالا بیاندازند. دهن کجی به تحزب و کارگر همیشه در جامعه بورژوایی پاداش گرفته و دیر زمانی است که خیلی از چاکرین بورژوازی در رسانه ها، در دانشگاهها، و در نهادهای سیاسی و تبلیغی مختلف به این شغل شریف رو آورده اند. حقیقت اینست که طبقه کارگر بدون تحزب کمونیستی حتی در همان مبارزات جاری و روزمره اقتصادی دستش به جایی نمی رسد. آقای وثیق تئوری بی نیاز بودن جنبش کارگری از تشکل و تحزب کمونیستی، تئوری بورژوازی برای ادامه سیادت طبقاتی خویش را جار می زند. **کرنش به تحزب کارگری و سپردن عرصه سیاست و مبارزه و جدال بر سر سرنوشت جامعه، به طبقات و روشنفکران طبقات دیگر، تبدیل کردن طبقه کارگر به یک موجود صرفاً صنفی و غیر اجتماعی است.** این تزها، بنابراین تزهای بورژوائی و نسخه تسلیم به وضع موجود در جدال بر سر سرنوشت سیاسی جامعه است. کنه مغلطه های ایشان در مورد حزب بلشویک، نفی عنصر آگاه و تئوری انقلابی و نقش تحزب کمونیستی در جنبش کارگری است. بنابراین کسی که ضرورت مبارزه برای سرنگونی انقلابی بورژوازی در ایران به عنوان حکومت حافظ "کار ارزان" را از دستور طبقه کارگر خارج میکند، و ترجیح میدهد کارگر و کمونیست را به خود مشغول کند و او را از "نفوذ" عقاید و تاثیرات کمونیسم و سازمانیابی در تحزب کمونیستی بترساند، مدافع "کارگر خاموش" است.

اینجا لازم است در پاسخ به روایت جعلی ایشان و آش در هم جوشی که از تاریخ سوسیالیسم و کمونیسم در روسیه می‌پزند تا صف کارگران را از تحزب بترسانند و ضدیت با تحزب کمونیستی را تئوریزه کنند توضیحی هرچند کوتاه بدهیم. نقطه قوت بورژوازی روسیه زمانی بود که مارکسیسم روسیه در سالهای ۲۸-۲۵ بطور جدی پیشانی اش به معضل اقتصاد روسیه خورد. این خود را مشخصاً در دو چیز نشان داد: اولین عامل انعکاس این ناسیونالیسم، در خود حزب بولشویک و چیرگی افق و آرمان آن طی مجادلات درونی حزب حول بحث "سوسیالیسم در

یک کشور" بود. بحثی که در حقیقت نه بر سر ایجاد یک جامعه متکی به مالکیت اشتراکی و تولید جمعی بلکه بر سر ایجاد یک جامعه صنعتی سرمایه داری و پیشرفته با اتکا به منابع داخلی خود روسیه بود. دومین انعکاس این ناسیونالیسم بازگشت خیل عظیمی از متخصصین بورژوا به روسیه بود. همان هایی که در مقطع انقلاب اکتبر و جنگ داخلی یا از کشور خارج شده بودند یا شرکت فعالی در ضد انقلاب بورژوازی داشتند و به روسیه های سفید مشهور بودند. آنان به روسیه برگشته بودند چون تصور می کردند که انقلاب در روسیه تمام شده و برای رشد و توسعه بعدی خود و تبدیل شدن به یک قدرت صنعتی و سیاسی به توان آنان احتیاج دارد. اینها با ورود خود به روسیه به مبلغ و مدافع فعال ناسیونالیسم و حتی شوینیس روسی تبدیل شدند. در مقابل این تهاجم ناسیونالیسم روسی هیچ یک از جناح های حزب دوام نیاورد. نه جناح چپ حزب به رهبری تروتسکی که با دفاع از انقلاب جهانی به آرمانخواهی انترناسیونالیستی بولشویسم وفادار مانده بود اما در قبال معضل مبرم اقتصاد روسیه حرفی اثباتی نداشت. نه جناح راست یا بوخارینی حزب که با مدارا کردن با دهقانان می خواست زمینه توازن اقتصاد آن کشور را تضمین کند ولی در قبال بالا گرفتن موج ناراضیاتی دهقانان و امتناع آنان از فروش محصولاتشان در مانده بود. ما از ذکر جزئیات این مسله اینجا اجتناب می کنیم. اما آن خط لنینی مفروض، با این واقعیت مواجه بود که ناسیونالیسم کمین کرده و دارد خود را تحت پوشش یک فرمولبندی شبه مارکسیستی و قابل عرضه به اسم "سوسیالیسم در یک کشور" بیان می کند. تمام ناسیونالیستها و بورژوازی بزرگ با حمایت از این تز عملا در تلاش بودند تا به بوروکراسی پایه مادی بدهند و آن را تبدیل به پرچم برنامه‌ریزی اقتصادی برای صنعتی کردن روسیه کنند. علیرغم اینکه آقای وثیق سخیفانانه تلاش کرده است تا کل تجربه شوروی را بپای لنین و تحزب کمونیستی کارگران بنویسد و آن را امتداد طبیعی سوسیالیسم کارگری و خط مشی لنینی قلمداد کند اما واقعیت امر اینست که لنینیسم نه در افکار و اعمال احزاب حاکم بر شوروی و چین و آلبانی و نه در تجربه اجتماعی و سیاسی شوروی نمایندگی نشد. این احزاب و این تجربه بر مسخ تمام و کمال لنین و افکار و اهداف او بنا شدند. این امر امکان پذیر نبود مگر با برگزیده شدن راه رشد غیر انقلابی و سرمایه‌دارانه، یا دور زدن امر انقلاب اقتصادی و کاهش دادن آن به اقتصاد دولتی و برنامه‌ریزی، که در نتیجه آن خط استالین راه تکامل انقلابی جامعه روسیه و تاوأم انقلاب کارگری در روسیه را مسدود کرد.

آنچه که در آن سال ها به آن سوسیالیسم می گفتند هیچ وجه تشابهی با سوسیالیسم کارگران نداشت. یک ناسیونالیسم صرف روسی بود. این را مستقل از هر تحلیل نظری در مورد ویژگی های سرمایه داری در شوروی می توان گفت. اگر در سوسیالیسم قرار است که کارگران مالک ابزار کار باشند پس چرا باید آنان در شوروی مانند هر نظام سرمایه داری دیگری نیروی کارشان را در قبال مزد بفروشند. مگر کسی که صاحب ابزار کار است نیروی کارش را به خودش هم می فروشد. اگر قرار است در سوسیالیسم تولید آگاهانه توسط خود کارگران صورت گیرد پس چرا هیچوقت از تشکلات و تجمعات کارگری در مورد برنامه های اقتصادی اتخاذ شده در شوروی پرسیده نشد. اگر در سوسیالیسم این خود کارگران و زحمتکشان هستند که زمام امور را در

دست دارند پس چرا باید هنوز یک سازمان پلیسی بزرگ و قوی برای کنترل کردن آنها وجود داشته باشد، چرا باید رهبران و متفکرین آنها را به زندان و اردوگاه و جوخه اعدام سپرد، و چرا در عوض یک سلسله مراتب عظیم بوروکراسی با آن همه امتیازات و حقوق ویژه برای اعضا و روسای آن وجود دارد. اگر قرار است در سوسیالیسم تولید برای رفع نیازها و مایحتاج تولیدکنندگان صورت گیرد پس چرا با این همه صنعت و تکنیک باز باید کارگر روسی ساعت ها وقت و انرژی خود را در صف نان و گوشت تلف کند. اگر قرار است با صنعتی شدن بیشتر جامعه از ساعات کار تولیدکنندگان کاسته شود تا بتوانند اوقات فراغت بیشتری برای امور دیگر از جمله فراگیری علم و دانش، هنر و حرفه و ورزش و یارسیدن به فرزندان و معاشرت با دیگران داشته باشند، پس چرا در سالهای ۳۰ و بعد در مقایسه حتی با دهه ۲۰ بر ساعات کار آنان افزوده شد. اگر قرار است انسانها در سوسیالیسم از زندگی کردن لذت ببرند پس چرا در شوروی کارگران برای تسکین دردها و ناراحتی ها خود تا آن اندازه به الکل پناه می برند که الکلیسم به یک عارضه وسیع اجتماعی تبدیل می شود. به این لیست می توان افزود اما همینقدر کافی است تا نشان دهد که آنچه در سال های ۳۰ به بعد در شوروی ایجاد شد، نمیتوانسته سوسیالیسم کارگران باشد. از مقایسه دوران انقلابی سالهای ۱۹۱۷ و سالهای ۳۰ به بعد یک نتیجه ساده و درست می توان گرفت: انقلاب اکتبر، انقلاب سوسیالیستی کارگران روسیه در نیمه راه متوقف و شکست خورد و به جای آن یک نظام بورژوایی سر کار آمد که خود را سوسیالیسم می خواند. دهه ۲۰ میلادی دهه کشمکش بین انقلاب و ضد انقلاب، بین سوسیالیسم کارگری و ناسیونالیسم روسی است که بلاخره حاکم شد و موقعیت بعدی شوروی بعنوان یک قطب بورژوایی در حال توسعه در توازن قوای جهانی را نشان داد.

بنابراین، عدم تحقق سوسیالیسم کارگری اساساً ناشی از تغییر مکان اجتماعی و طبقاتی بستر رسمی کمونیسم پس از تحولات نیمه دوم دهه بیست در شوروی بوده است. انقلاب اکتبر انقلاب کارگران برای سوسیالیسم بود و توسط بلشویسم که نماینده رادیکالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در طیف عمومی سوسیالیسم بود رهبری شد. با پیروزی سیاسی انقلاب اکتبر یک قطب کمونیستی در شوروی ایجاد شد که در برابر تجربه انترناسیونال دوم قرار میگرفت و روشن است که جنبشها و احزاب کمونیست و پراوتیک کمونیستی در سطح جهانی بطور کلی به شکل تنگاتنگی با این قطب گره میخورد. تشکیل دولت شورواها و ایجاد یک بین الملل مبتنی بر افق گرایش رادیکال و کارگری در طیف سوسیالیستی بالاترین حد پیشروی کمونیسم بعنوان یک حرکت کارگری در این صد ساله اخیر بوده است. این قطب متأسفانه یک قطب کمونیستی کارگری باقی نماند. کمونیسم کارگران در برابر افق و سیاست ناسیونالیستی عقب نشست و کلا با تثبیت راه رشد سرمایه داری برنامه ریزی شده دولتی تحت لوای ساختمان سوسیالیسم در شوروی، از سوسیالیسم کارگری عملاً خلع ید شد و بعدها گام به گام کمونیسم و کارگران در تک تک جبهه ها عقب رانده شدند. **تمام اعتبار انقلاب کارگری به سرمایه یک قطب سوسیالیسم بورژوایی تبدیل شد که برای دهها سال سرنوشت مبارزه کمونیستی در اقصی نقاط جهان را تحت تاثیر قرار داد.** با ظهور یک شوروی بورژوا بعنوان مرجع و قطب کمونیسم

قهرمانان شکست خورده...

رسمی، سوسیالیسم کارگری کلا به حاشیه رانده شد و حتی احزاب جدی ای که بتوانند این هژمونی سوسیالیسم بورژوازی بر جنبش موسوم به کمونیسم را زیر سوال ببرند در سنت سوسیالیسم کارگری شکل نگرفت.

سوسیالیسم کارگری تا امروز از تجربه شوروی قد راست نکرده است. جنبشهای غیر کارگری و شبه سوسیالیستی ای که بنام کمونیسم و مارکس به صحنه ریختند، یکی پس از دیگری پایه های کمونیسم واقعی را در جامعه سست کردند. اولین قربانی در این میان اندیشه مارکسیستی و انتقاد مارکسیستی به نظام سرمایه داری بود. این اندیشه را از محتوای برنده و زیر و رو کننده اش تهی کردند و بجای انتقاد بنیادی مارکسیسم از سرمایه داری کوله باری از خرده گلابه های اصلاح طلبانه و گاه حتی ارتجاعی و عقب مانده را زیر این عنوان جا دادند. حقیقت جویی و مند عمیقا علمی مارکس را مسخ کردند و مارکسیسم را به انبار کلیشه ها و آیه های آسمانی که جز بیان اهداف نازل و زمینی اقبال میانی جامعه نبود تبدیل کردند. هژمونی گرایشات شبه سوسیالیستی طبقات غیر کارگر و اهداف غیر کارگری و گاه ضد کارگری که در این میان به اسم کمونیسم و سوسیالیسم دنبال شده است برای دوره ای طولانی کارگران را به محدودیت در تردیدونیوم و حتی تبعیت در مقیاس وسیع از سوسیال دموکراسی، یعنی جناح چپ خود طبقه حاکم، سوق داده است. سوسیالیسم های کاذب، این نقش را داشته اند که رابطه کارگر و کمونیسم را در مقیاسی وسیع از هم گسیست اند. حاصل کار جز دور کردن کارگر از کمونیسم و ساکت کردن کارگر کمونیست در درون طبقه کارگر نبوده است.

تَز آخر ایشان

ایشان در بخش دیگری از پرسش و پاسخ با سایت خاک چنین می فرمایند: *"طبقه ی کارگر جمعی، صنعتی و مولد یا پرولتاریایی که در مرکز پیشین فرجام‌گرایانه ی مسیحایی قرار داشت و مارکس از آن چون «جنبش اکثریتی عظیم به نفع اکثریتی عظیم» (مانیفست) نام می‌برد، طبقه‌ای که تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم بر رسته و نیرویش افزوده می‌شد، امروز نه تنها رو به تقلیل می‌رود بلکه از انسجام، اتحاد، خودآگاهی و خود- سازماندهی طبقاتی‌اش کاسته می‌شود. چنین وضعیتی، بیش از آن که اتفاقی یا گذرا باشد، ترجمان تغییر و تحولات ساختاری و اجتماعی است. به این معنا که تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی می‌ماند، اما جایگاه انحصاری و سیادت سابق خود از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گسترده‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش‌های ضد سیستمی نمی‌شود."*

لب کلام اینکه از نظر ایشان، در دنیای امروز طبقه کارگر دیگر یک طبقه نیست و با از دست دادن ماهیت و ذهنیت طبقاتی خود، به یک قشر اجتماعی فاقد هر گونه موقعیت پرولتری تبدیل شده است و از صحنه تاریخ بیرون افتاده است. مبارزه اش نه دیگر یک مبارزه طبقاتی و قانم به

ذات و سوسیالیستی علیه بورژوازی بلکه بعنوان سیاهی لشکر و در رکاب جناح های مختلف بورژوازی، به صف آنان پیوسته است. چرا؟ چون از نظر ایشان تضاد میان کار و سرمایه و استثمار سرمایه داری به شکل پیشین وجود ندارد و کارگر دستمزد بالا می گیرد و دیگر فقیر و تهیدست نیست!!! بنابراین طبقه کارگر به اقبال اجتماعی مختلف تقسیم گشته و مبارزه آن نیز از چهارچوب اعتراضات جنبش های خورده بورژوازی فراتر نمی رود و شکل رویارویی مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی را بخود نمی گیرد! معلوم نیست مقوله "سود، ارزش اضافی، مزد و استثمار" و غیره کجا ناپدید شدند! انصافا "چپ رهایی خواه" ایشان به تئوری هایی از این دست نیاز حیاتی دارد. چنین دامن زدن به تفرقه در صفوف کارگران و تعریف و تمجید از بورژوازی و تلاش جهت بازخریدن آبروی آن و استنتاج و تفسیر سطحی از طبقات و مبارزه طبقاتی را تنها یک ضد مارکسیست دو آتسه می تواند داشته باشد. احکام غیر علمی و به ابتدال کشیدن مقوله های اساسی مارکسیسم. لنین در اثر خود تحت عنوان "ابتکار بزرگ" می نویسد: "طبقه به توده وسیعی از انسانها گفته می شود که در هر دوره مشخص بر اساس جایگاه شان در نظام تولید اجتماعی، بر پایه مناسبات شان با ابزار تولید، بر اساس نقش شان در سازمان اجتماعی کار و به تبع آنها، بر اساس شیوه های دریافت و میزان سهم شان از ثروت جامعه موجود، از یکدیگر متمایز می شوند."

پس کارگر هرچه قدر هم مرفه باشد و دستمزد بالا بگیرد بنا به موقعیت اش باز هم کارگر است و ماهیت کارگری اش را از دست نمی دهد. بر عکس شانتهای های استاد لیبرال ما، کارگری که از سطح زندگی بهتری برخوردار باشد به اقدامات قاطعانه تری دست خواهد زد. نزد ایشان کارگر آدم پینه بدستی است که تنها زمانی موجودیت داشت که در گرسنگی و فقر بسر می برد. برای ایشان و خیل چپ بورژوازی، انقلابی گری کارگر در گرسنگی کشیدن هر روزه اش بود. غافل از اینکه کارگری که محتاج نان شب است زمانی برای فکر کردن، متشکل شدن، رشد کردن و شرکت در فعالیت سیاسی ندارد. کارگری که دمار از روزگارش در آورده اند و زندگی اش را به تباهی کشانده اند اساسا بفکر یافتن راه چاره برای زنده ماندن است تا فکر کردن به سیاست. بله، از نظر ایشان کارگر نه حق تحصیل دارد، نه حق برخورداری از بهداشت و امکانات کافی. به محض اینکه صاحب چنین استانداردهایی شود زوال یافته و موجودیت اش را از دست داده است! جالب اینکه در این سیستم فکری تمام دستاوردهای تا کنونی طبقه کارگر در طول ۲۰۰ سال مبارزه اش علیه بورژوازی در سطح جهان جهت کسب درجه ای از رفاه و رفرم در زندگی، تماما به جیب بورژوازی ریخته می شود. انگار این رادیکالیسم و دموکراسی خواهی طبقه حاکمه است که از سر دل سوزاندن به حال کارگران و از دست دادن "نقش انحصاری" اش این حقوق ابتدایی را در طول تاریخ برسمیت شناخته است! از نظر آقای وثیق کارگر یعنی یک انسان بی سواد که منحصرآ به کار پدی در قرن ۱۸ و ۱۹ مشغول بود و امروز موجودیت ندارد. برای این خیل، قابل قبول نیست که بورژوازی در طی تکامل نیروهای مولده و برای کسب ارزش اضافه بیشتر از کرده طبقه کارگر، ناچار به آموزش پرولتر و ارتقای آن تا سطح متخصصین عرصه های مختلف شود. هست بورژوازی یا ارتقا و تغییر شکل ماشین تولید خود، ناچارآ پرولتاریا را نیز به سطحی از آموزش و دانش کشاند.

کمونیست ۱۶۶

انگلس در اصول کمونیسم تعریف جامعی از "پرولتر" بدست می دهد: "پرولتر به آن طبقه اجتماعی اطلاق می شود که صرفا از راه فروش نیروی کار خود و نه کند... خوشبختی و بدبختی، زندگی و مرگ و به طور کلی تمام هستی اش به تقاضا برای کار بستگی دارد...". بدین ترتیب ماهیت طبقاتی انسانها را نه موقعیت شغلی آنها و امکانات شان بلکه شیوه دریافت سهم شان از ثروت تعیین میکند. در نتیجه ملاک اصلی تقسیم طبقات به جامعه بر خلاف ادعای آقای وثیق نه صعود و سقوط "جایگاه انحصاری و سیادت سرمایه داری" یا "کاهش تضاد میان کار و سرمایه"، بلکه معیار، "فروشنده نیروی کار - خریدار نیروی کار" است. عدم مالکیت بر وسایل تولید بطور قانومند به فقدان درآمد بالا منجر می شود و بدین ترتیب ما همواره با صف پر جمعیتی از کارگران روبرو هستیم که در سهم بری شان از وسایل تولید - ک صفر است- ماهیت طبقاتی - پرولتری شان را از دست نداده اند و هر روز بر تعدادشان افزوده میشود. بنابراین متوسل شدن به این تز که طبقه کارگر آن موجودیت و کیفیت گذشته را از دست داده، در واقع از کوته فکری آقای استاد و موقعیت اجتماعی ایشان زیر شنل "اشرافیت کارگری" و در قلمداد کردن طبقه کارگر بعنوان فقرا، بیسوادان و فراموش شدگانی است که دیگر امروز بعنوان طبقه کارگر محو شده اند. در صورتی که از نقطه نظر مارکسی، پرولتاریا طبقه ای است که در قبال نیروی کارش به سرمایه دار مزد می گیرد و فاقد مالکیت بر وسایل تولید است. طبقه کارگر

امروزی در مقایسه با طبقه کارگر پیشین اگرچه متخصص تر است اما به لحاظ کیفیت های کلیدی اش همان طبقه کارگر است که قبلا بود. در نتیجه، خز عبلائی از این دست که طبقه کارگر دیگر به شیوه گذشته وجود ندارد چیزی جز دربروزگی برای بورژوازی و تکاندن جامعه از طبقات و مبارزه طبقاتی نیست. چیزی جز ادغام کردن و مغشوش کردن صف مبارزه این طبقه با طبقات و جنبش های غیر کارگری نیست. تلاشی ضد انقلابی و ضد علمی و بشدت خطرناک که بانی تفرقه در صفوف طبقه کارگر می شود و خودآگاهی پرولتاریا را خدشه دار خواهد کرد. این تسلیم به تبلیغات بورژوازی است که از هر طرف تلاش می کند که به افکار عمومی بقیولاند که با کاهش وزن طبقه کارگر اساسا این طبقه از صحنه تاریخ محو گشته و لکوموتیو تاریخ از این به بعد نه مبارزه طبقاتی که مبارزه دموکرات ها و بربرها است. اینها به قول لنین و با درجه ای از ارفاق، همان مصلحین اجتماعی اند که پس از گذشت بیش از یک قرن و نیم از کمون پاریس و بیش از ۹۰ سال از انقلاب اکثر، هنوز سودای اصلاح سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی بیگیر، بدون دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، در سر دارند. مارکسیسم هرگز ایده و آرمان سوسیالیسم را بخود منحصر ندانسته است، اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان داده است که این تنها مارکسیسم است، این تنها سوسیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسر میسازد. "بشریت قرنها و حتی هزاران سال رویای از بین بردن "یکباره" همه انواع استثمار را داشته است، ولی این رویاها همچنان به صورت رویا باقی ماندند تا زمانی که میلیونها استثمار شده در سراسر جهان در یک مبارزه پیگیر، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه‌داری را در مسیر تکاملی که آن

دوستان مردم کیانند؟

تا آنجا که به ایران امروز بر میگردد البته نظرات آقای وثیق چسبندگی ویژه ای به جنبش بورژوا لیبرال ایران که با عروج جنبش سبز و سرکوب کمونیسم در دانشگاه ها همراه بود پیدا می کند. ایشان خیالشان راحت باشد که در مخدوش کردن مبارزه طبقاتی کارگران و فراخواندن آنان بزیر پرچم سبز و پسته ای و نارنجی تنها نبوده و نخواهند ماند.

در کنار ایشان از موسوی، کروبوی و رفسنجانی تا اوباما، براون و سارکوزی، از داریوش همایون، سلطنت طلبان پیوسته به دو خرداد تا خیل کهنه چپی های تازه لیبرال شده، از گنجی و حجاریان تا حزب بی بی سی و سی ان ان، و از شاخه های مختلف حزب توده تا بورژوا - ناسیونالیستهای حزب کمونیست کارگری قرار داشتند. هر یک به سهم خود تلاش کردند منافع بخشهای مختلف بورژوازی را به عنوان منافع طبقه کارگر و مردم محروم جار بزنند، تلاش کردند امید خود به بخشی از بورژوازی ایران را که امروز به سبز مشهور است، به امید همه کارگران و زنان و جوانان و مردم آز ادیخواه تبدیل کنند. تلاش کردند انقلاب مد نظر خود را به نام انقلابی در خدمت منفعت طبقه کارگر و اقبال محروم مردم جار بزنند. تلاش آنها برای کشاندن کارگران و مردم محروم به صف جنبش سبز، چیزی جز پاشیدن خاک به چشم طبقه کارگر و قالب کردن اهداف و منافع بورژوازی به نام طبقه کارگر نبود. لذا امروز یکی از آن مقاطع تاریخی است که طبقه کارگر ایران و پیشروان این طبقه باید بیش از هر زمان فاصله کمونیسم خود را با "مارکسیسم علنی" و سوسیالیست های ارتجاعی از این قماش حفظ کنند.

باید پرسید که تمام این شلنگ تخته ها و مخدوش کردنها برای چیست؟ برای این است که کمونیسم را حاشیه ای و به دنبالچه جنبش ها و جناح های بورژوازی ویلان کنند و به یک تصور فرقه ای از آن دامن زنند. می خواهند تحزب را از طبقه کارگر بگیرند و دیکتاتوری پرولتاریا را تخطئه کنند و سیادت بورژوازی را ایدی قلمداد کنند. خیلی روشن است که طبقات حاکم چه منفعتی در دامن زدن به این تصورات دارند. فرقه قلمداد کردن کمونیسم گام اول در سرکوب کردن طبقه کارگر و عقیم کردن پراتیک این طبقه است، اما، درست به دلیل اینکه کمونیسم یک فرقه نیست و طبقه کارگر یک قشر

نیست بلکه جنبش عظیم اجتماعی است که از بطن و متن جامعه سرمایه‌داری مایه میگیرد، تلاشهای دولتهای عظیم و تا دندان مسلح بورژوازی در طول دهها سال هنوز هم قادر به سرکوب این به اصطلاح "فرقه" نشده است و هنوز هم مقابله با کمونیسم معضل اصلی سرمایه‌دار و جامعه سرمایه‌داری است. بی خود نیست که هر جاقوکش و چماقدار این طبقه که مسئولیت سازماندهی دولت بورژوازی را بر عهده میگیرد، اعم از اینکه قُپه‌روی دوشش چسبانده باشند، عمامه سرش گذاشته باشند یا کراوات به گردنش بسته باشند، فوراً بعنوان متخصص مبارزه با کمونیسم قد علم میکند و شلنگ تخته می اندازد. جا دارد اینجا به بخشی از مطلب درخشان منصور حکمت تحت عنوان "کارگران کمونیست چه میگویند" اشاره کرد: "کمونیسم یک گرایش اجتماعی است، درست نظیر ناسیونالیسم و لیبرالیسم و غیره، که دائما در درون خود جامعه شکل میگیرد و باز تولید میشود. پایه و کانون پیدایش و رشد کمونیسم، طبقه کارگر و مبارزه تعطیل ناپذیر این طبقه علیه سرمایه‌داری و اوضاع مشقت‌باری است که این نظام به زحمت‌کشانی که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند تحمیل میکند. کمونیسم مکتبی نیست که توسط مارکس و انگلس ابداع شده باشد. از نظر تاریخی کمونیسم، بعنوان یک جریان اعتراضی کارگران، مقدم بر مارکسیسم در اروپای اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم شکل گرفت و بوجود آمد. اساس این کمونیسم کارگری، که آنرا از تمامی مکاتب و جریانات شبه سوسیالیستی طبقات دارا در زمان خود متمایز میساخت، هویت کارگری آن و اعتراض آن به مالکیت بورژوازی بر وسایل تولید بعنوان علت‌العلل مشقات توده‌های کارگر بود. در زمان انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ کمونیسم کارگری فی‌الحال یک جریان زنده مبارزاتی و اعتراضی بود. مانیفست کمونیست نام خود را دقیقاً از این جنبش کمونیستی کارگری گرفت. مارکسیسم این جنبش اجتماعی را به یک انتقاد عمیق از جامعه سرمایه‌داری و به درک روشنی از دورنمای انقلاب کارگری مسلح ساخت. مارکسیسم به سرعت به تئوری و جهان‌نگری این صف اجتماعی و به پرچم کمونیسم کارگری تبدیل شد. تحت پرچم مارکسیسم، کمونیسم کارگری به یک قدرت عظیم در صحنه سیاسی تبدیل شد که فعالیتهای بین‌الملل کارگری و انقلاب کارگری روسیه در ۱۹۱۷ جلوه‌هائی از آن بودند.

این کمونیسم کارگری دیگر به جزء لاینفک‌جای جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شده. هر جا اعتراض کارگری در جریان است بورژوا فوراً شامه‌اش برای پیدا کردن کمونیستها تیز میشود. هر جا اسمی از مارکسیسم بمیان میاید، حتی اگر این مارکسیسم، مارکسیسم نیم بند روشنفکران خود طبقه حاکم باشد، بورژوازی اول دور کارخانه‌هایش حصار امنیتی میکشد و دستش را روی گوش کارگران میگذارد. با این همه باز شاهد اینست که تا اعتراض کارگری بالا میگیرد زمزمه مرگ بر سرمایه‌داری و زنده باد حکومت کارگری در میان کارگران بلند میشود. هر کارگری که به فکر تغییر اوضاع خودش و طبقه‌اش میافتد، فوراً دنبال کتاب و جزوه مارکس و لنین میگردد. بورژوازی اینها را به حساب "توطئه و تحریک کمونیستها" میگذارد. اما در واقع وطنه‌ای در کار نیست. کمونیسم یک سنت مبارزاتی در درون خود طبقه کارگر است. طیف قابل توجهی از خود کارگران. خود همان‌ها که مزد میگیرند و کار میکنند و حاصل کارشان

مردم باید انتخاب کنند

گفتگو منصور حکمت با انترناسیونال هفتگی درباره وحدت اپوزیسیون



توضیحی از سر دبیر: این مصاحبه در سال ۱۹۸۰ با منصور حکمت صورت گرفته است. هر چند موضوع وحدت اپوزیسیون در آن شرایط کلی با فضای امروز و تخصصات غرب و تهدید به حمله نظامی و تحریم و... متفاوت است، اما حاوی نکات بسیار ارزنده است و خوانندگان کمونیست ماهانه را به خواندن آن جلب میکند.

هفتگی: بیزاری مردم از جمهوری اسلامی و خواست عاجل مردم برای سرنگونی آن، این سوال اساسی را برجسته کرده است که این رژیم را چگونه باید انداخت. در این رابطه خیلی از مردم مساله وحدت احزاب اپوزیسیون سرنگونی طلب را مطرح میکنند و این سوال را جلوی حزب کمونیست کارگری هم قرار میدهند. میگویند ضعف اپوزیسیون در مقابل رژیم اسلامی از عدم اتحاد آنهاست و میبرسد چرا اتحاد نمیکند؟

منصور حکمت: برخلاف طیف ملی اسلامی، که از خاتمی و جاریان و منتظری تا نهضت آزادی و اکثریت و راه کارگر، یک خاندان سیاسی و یک جنبش اجتماعی واحد را نمایندگی میکنند، احزاب سرنگونی طلب در اپوزیسیون ایران در قطب های کاملا متفاوت و حتی مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. دو جریان اصلی در اپوزیسیون سرنگونی طلب هست، کمونیسم رادیکال، که سازمان اصلی و شاخص آن حزب کمونیست کارگری است، و طیف ناسیونالیستهای طرفدار غرب که عمدتاً حول رضا پهلوی گرد آمده اند. مجاهدین خلق را هم بعنوان یک سازمان سیاسی بزرگ و فعال میشد به این دو اضافه کرد، هرچند این سازمان، برخلاف دو جریان دیگر نوک یک جنبش اجتماعی وسیع تر و فرا سازمانی نیست و اساساً یک موجودیت سازمانی قائم به ذات است. فکر نمیکنم کسی با اندک شناختی از سیاست در ایران و جایگاه اجتماعی و مواضع این سه جریان بتواند از اتحاد آنها بعنوان یک امر واقعی قابل حصول و یا مطلوب حرف بزند. من این را درک

مطلوب خود تلاش میکند. مبارزه برای سرنگونی حکومت، بخشی از یک جدال وسیع تر بر سر این آلترناتیو هاست. کاری که میشود کرد ایجاد یک دیالوگ رسمی در میان جریانات اپوزیسیون سرنگونی طلب رژیم اسلامی است. ما مشکلی با چنین چیزی نداریم. ما همه شاخه های اپوزیسیون را از چپ تا راست به کنگره سوم حزب دعوت کردیم. نه فقط هیچ مشکلی نداریم که با هر سازمان مخالف رژیم اسلامی یک رابطه رسمی برای تبادل نظر تعریف کنیم بلکه از این امر استقبال میکنیم و آن را لازم میدانیم. اما "اتحاد" و "کار مشترک" میان این طیف نیروهای سیاسی واقعبینانه نیست.

هفتگی: در میان جریانات سرنگونی طلب نیز رضا پهلوی پرچم اتحاد را بلند کرده و سازمان مجاهدین خلق اتحاد در چهارچوب شورای ملی مقاومت را مطرح میکند و اکثر سازمانهای چپ نیز صحبت از ائتلاف و اتحاد دارند. در این میان فقط حزب کمونیست کارگری است که تاکید دارد اتحاد عملی نیست و روی تمایزات خود و توضیح اثباتی نظرات و اهداف و مطالباتش تاکید میکند. لطفاً در این مورد توضیح دهید.

هفتگی: روشن است که احزاب سیاسی مخالف جمهوری اسلامی از جهاتی با هم اختلاف دارند، اما گفته میشود که حداقل از این جنبه که همگی روی سرنگونی جمهوری اسلامی توافق دارند، میشود روی این جنبه توافق کار مشترک انجام داد. در این باره نظرتان چیست؟

منصور حکمت: بنظر من بجای "کار مشترک"، که با توجه به جدایی اجتماعی جدی این جریانات هیچیک به آن تن نخواهد داد، اگر بخواهیم خوشبین باشیم، شاید باید از تعریف یک سلسله اصول پایه ای و پایبندی هریک از این نیروها به آن صحبت کرد. اصولی مانند پایبندی به اراده آزاد مردم، اصل آزادی بی قید و شرط سیاسی، جامعه سکولار، رفع تبعیض و غیره. این اصول حداقل را حتی میشود بعنوان یک منشور حقوق پایه ای مردم تعریف کرد. اما این اصول مبنای وحدت این نیروها نمیتواند باشد، بلکه مقررات بازی را تعریف میکند. زمینی را ترسیم میکند که هریک از این جریانات در آن برای پیروزی خط مشی و جنبش خویش تلاش میکنند. این جنبشها قبل از جمهوری اسلامی بوده اند و بعد از آنها خواهند بود. هریک برای برقراری نظام و جامعه

وحدت عمل و غیره وقتی جای خود را در سیاست ایران پیدا میکند که تعیین حزبی و جنبشی در جامعه و بویژه تقویت آرمانی و برنامه ای احزاب در سطح پیشرفته ای قرار گرفته باشد. اول باید اردوهای سیاسی ایران معاصر بدرستی تعریف شود تا بعد بشود از جبهه بندی های تاکتیکی میان آنها صحبت کرد.

هفتگی: ممکن است در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی وضعیتی پیش آید که احزاب اصلی اپوزیسیون با نیروی اجتماعی ای که جذب کرده اند هر کدام یک وزنه غیر قابل حذف در تحولات جامعه و ایجاد حکومت جدید باشند. در چنین شرایطی آیا یک نوع اتحاد اجباری پیش خواهد آمد، از حالا نباید برای چنین حالتی فکر کرد و از این زاویه به مساله اتحاد پرداخت؟

منصور حکمت: هروقت پیش آمد ما هم به نیاز آن روز از یک موضع مسئول جواب میدهیم. عکس این حالت هم میتواند پیش بیاید و برای آن هم باید آماده بود. فعلاً موضع ما مطلوبیت دیالوگ است.

هفتگی: سوال میشود که مبارزه در سطح جامعه دارد گسترش پیدا میکند و جنبش سرنگونی احتیاج به رهبری دارد. در غیاب اتحاد اپوزیسیون، رهبری جنبش چگونه باید تامین شود؟

منصور حکمت: رهبری محصول هژمونی سیاسی است و نه معدل گیری میان جنبشها و یا قرار و مدار سیاستمداران. پیدایش یک رهبری در جنبش عمومی برای سرنگونی تابعی از دست بالا پیدا کردن یک افق است. وجود یک رهبری واحد گواه این است که توده وسیع مردم انتخاب سیاسی خود را کرده اند. این انتخاب بدو یک انتخاب حزبی نیست. مردم در خطوط کلی میان راست و چپ انتخاب میکنند. آیا افق آلترناتیو در برابر رژیم اسلامی در خطوط کلی از نظر مردم یک افق و راه حل چپ است یا راست؟ این سوالی است که قبل از بقیه پاسخ میگیرد. آیا مردم در انداختن جمهوری اسلامی، به بالا، به قدرتهای غربی و به اقتصاد بازار امید مینندند یا به نیروی خود، به چپ جامعه و به یک راه حل رادیکال چشم میدوزند. مردم چپ را میخوانند یا راست را؟ این سوال هنوز در ایران امروز باز است. این انتخاب هنوز صورت نگرفته است. اگر ما بتوانیم افق

چپ و انقلابی را به افق هژمونیک در روند سرنگونی رژیم اسلامی تبدیل کنیم، آنوقت شخصیتها و احزاب عمده این اردوی چپ در موقعیت رهبری قرار میگیرند. مردم در هر دوره چپ جامعه را با جریانات معینی تداعی میکنند و آنها را پرچم و ظرف چپگرایی خود قرار میدهند. یک دوره حزب توده این نقش را داشت، یک دوره فدایی. امروز مردم ایران حزب کمونیست کارگری را سخنگو و بستر اصلی چپ در جامعه میدانند. در نتیجه رهبری تابعی از انتخاب سیاسی مردم میان یک راه انقلابی و یا غیر انقلابی برای سرنگونی حکومت اسلامی است. حزب و جنبش ما مصمم است که این رهبری را تامین کند. همه فعالیت حزب کمونیست کارگری معطوف به جدا کردن مردم ایران از هر آلترناتیو و خط مشی بورژوازی و سوق دادن آنها به یک موضع چپ و انقلابی در تحولات سیاسی جاری ایران است. شاخص پیشروی چپ در برابر راست در جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی، بالا رفتن انتظارات مردم و نپذیرفتن نقطه سازشهایی است که هیات حاکمه و اپوزیسیون بورژوازی قدم به قدم جلوی مردم قرار میدهند. دوم خرداد یکی از اینها بود. مردم نهایتاً تن ندادند. جنبش ملی اسلامی احتمالاً هنوز چند فرمول دیگر برای همزیستی مردم با یک رژیم اسلامی اصلاح شده در آستین دارد. اینها را باید یک به یک منزوی کرد. اپوزیسیون بورژوازی بیرون حکومت در مقطعی وارد صحنه خواهد شد تا نقطه تعادلهای جدیدی که متضمن حفظ شالوده قدرت طبقاتی اش است را بعنوان پیروزی جنبش مردم جا بزند. ما باید مدام مردم را به فراتر رفتن از این چهارچوبها فرا بخوانیم. ما باید بعنوان سخنگویان و منادیان "نه" بزرگ مردم به کلیت استبداد و استثمار و تبعیض و ارتجاع در صحنه سیاسی ایران ظاهر بشویم. هرچه این نخواستن عمیق تر و همه جانبه تر بشود، رهبری کمونیستی بر جنبش اعتراضی بیشتر تثبیت میشود. از نظر عینی روند اوضاع به نفع ماست، چون نقطه سازشهای مورد نظر هیات حاکمه و اپوزیسیون بورژوازی از نظر عینی پاسخ نیازهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایران امروز نیست. بحران اقتصادی - سیاسی - فرهنگی سرمایه داری در ایران به سادگی قابل تخفیف دادن نیست.

پائلو تا مونترال تا پاریس و آتن و پکن و قاهره و عسلویه و ماهشهر و معادن سیبری خواب راحت را از سرمایه داران سلب کرده است می گیرد. این جنبش قدرت خود را از بی اعتبار شدن ایدولوژی اقتصاد بازار، از بی آبرو شدن دموکراسی پارلمانی میگیرد. این جنبش قدرت خود را از فقر و فلاکت میلیونی ناشی از جنگ های بی انتهای ساخته امپریالیسم این عصر، از مرگ و میرهای میلیونی قابل اجتناب، از تشدید زاید الوصف فاصله فقرا و ثروتمندان، از حاد شدن اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی و از صدای معترض پیر و جوان در قلب خیابان های آتن و قاهره و نیویورک می گیرد. این جنبش قدرت خود را از وحشت و انزجار بشریت از آتیه سیاهی می گیرد که در آن انقراض نسل های بعدی بسیار محتمل است. این جنبش قدرت خود را از این می گیرد که دیگر مردم به معجزه آسا بودن سرمایه داری باور ندارند. این جنبش قدرت خود را از تحرک اجتماعی آنها در مقیاس جهانی می گیرد. این جنبش قدرت خود را از آنچه میگیرد که مارکس در دوره خود از آن بعنوان شیخ کمونیسم نام برده است.

روز بیاید. سوسیالیسمی که عمیقاً درون طبقه کارگر ریشه دوانده همین امروز در شیوه و زبانی که توده های کارگر و رهبرانشان در جزئی ترین اعتراضشان بکار میبرند به روشنی منعکس است." (منصور حکمت - کارگران کمونیست چه می گویند)

در خاتمه

"چپ رهایی خواه" یا "چپ دیگر"، تبیین واقعی آقای وثیق از مسایل امروز "چپ ایران" نیست. ایشان از تبیین لیبرالیستی در یک قالب پوپولیستی دفاع می کند. این پوپولیسم مانند کل کاربست پوپولیسم اضافه و عاریه است. قالب "رهایی خواه" قرار است به افق طبقاتی مشخصی که در بالا ذکرش رفت، یعنی لیبرالیسم، ظاهر رادیکال و انقلابی دهد. ما تلاش کردیم که این پوپولیسم وارونه و این لیبرالیسم واقعی را نشان دهیم. آژیتاسیون پوپولیستی که در نوشته های ایشان به چشم می خورد گرد و غباری است که قرار است لیبرالیسم واقعی نوشته ها و نقطه نظرات ایشان را از دید منتقد مارکسیست مخفی نگه دارد. از نظر

قهرمانان شکست خورده ...

کیسه سرمایه داران را پر میکند، کمونیست اند. در سطح عمومی کمونیسم آن گرایشی در جنبش کارگری است که تحت هر شرایطی اتحاد کارگران را دنبال میکند. اساس محرومیتها و مشقات طبقه کارگر، یعنی نظام سرمایه داری و مالکیت بورژوازی را افشاء میکند. در هر دقیقه مبارزه طبقه کارگر حضور دارد و در عین حال افق عمومی انقلاب کارگری را در برابر کارگران قرار میدهد. در مبارزه هر بخش طبقه فعال است و در عین حال منفعت کل طبقه را خاطر نشان میسازد. این آن جریانی است که میخواند کل بردگی مزدی و کل قدرت سرمایه را از میان بردارد و کارگران را برای ایفای این نقش آماده میکند. اگر بورژوازی یک روز سرنیزه را از روی گلولی کارگران بردارد همه خواهند دید که چگونه هزاران و هزاران کارگر همینها را با صراحت و فصاحت خیره کننده ای از روی چارپایه ها خواهند گفت. اما برای دیدن دامنه این کمونیسم زنده کارگری حتی لازم نیست آن

چهره شیخ "افغانی ستیزی" در ایران

در روزهای اخیر خبر حمله وحشیانه تعدادی در یزد به کلبه های شهروندان با پیشینه افغانستانی، به آتش کشاندن مساکن محقر آنها و ضرب و شتم وحشیانه بزرگ و کوچک آنها، منتشر شد. از خسارات انسانی این واقعه اطلاعی در دست نیست. گفته میشود که بهانه این تعرض غیرانسانی و وحشیانه، تجاوز و قتل یک دختر ۱۸ ساله ایرانی است.

مستقل از هر بهانه و توجیهی بر این حمله وحشیانه نژادپرستانه و ضدانسانی، این تعرض به شهروندان با پیشینه افغانی، یک جنایت آشکار و وحشیانه است. مرتکبین آن باید فوراً شناسایی، دستگیر و محاکمه شوند و به خاطر حمله به این شهروندان بیگناه و بی دفاع، مجازات شوند.

قتل و تجاوز، و جرم، حتی اگر ثابت شود که کسی که آن را مرتکب شده است پیشینه افغانی، کرد، ترک، فارس، یا معتقد به این یا آن مذهب و اعتقاد، یا آن گروه و صنف بوده است، مجوزی برای مجازات جمعی مردمی با همان مشخصات نیست.

این حمله و توحش فاشیستی را، پس از فجایع کوره های آدم سوزی و آشویتس، نازی ها در آلمان، بشریت متمدن ممنوع کرد و قرار بود به گور سپرده شده باشد. اگر زنده است، از برکات نیرو، جنبش، و قدرتهایی است که از خارجی ستیزی و شکاف بین مردم برحسب ملیت و نژاد و جنسیت و مذهب، سود میبرند. نیروهایی که با انواع و اقسام توجیها تملی و قومی و مذهبی و نژادی به جو خارجی ستیزی دامن میزنند. جمهوری اسلامی و

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۲ تیر ۱۳۹۱ - ۲ ژوئیه ۲۰۱۲

از حزب حکمتیست میپرسند...

کارگر و حزب رنجبران و همه جریاناتی که یادشان افتاده است که چپ هم باید کیسه ای برای چیدن میوه تحریم و جنگ بدوزند، مخالفیم. آلترناتیو سوسیالیستی نام گذاشتن امکان و فرجه ای که تحت تاثیر حمله به ایران یا تحریم و ادامه آن ایجاد شود، اگر کلاهبرداری و حقه بازی نباشد، نشانه سفیه بودن این چپ است.

این چه انقلاب و الهیایی است که در نتیجه حمله و بمباران مردم که در آن در خوشبینانه ترین حالت، و اگر این اتفاق بیفتد، در اولین دقایق دهها هزار کارگر صنعتی قتل عام خواهند شد، به وقوع می پیوندد؟ نتیجه حمله به ایران جز سناریوی سیاه، جز نابودی تمدن و تحمیل استیصال و محرومیت و سیه روزی نخواهد بود. مردم مستاصل منشاء انقلاب خواهند بود، در میان آنها یاس، ناامیدی، انشقاق، بی راه حلی و احساس ناتوانی و بی نقشی رشد میکند.

البته آقایان و خانمان محترم در رهبری این به اصطلاح چپ میدانند که در چنین شرایطی همین کارگر صنعتی را از سر فقر و گرسنگی و بی خانمانی و استیصال و برای نجات جان خود و فرزندانش، میشود اجیر کرد. نیروی "تحول بخش" دولتهای امپریالیستی از این راه تامین میشود. در عراق نیروی مقتدا صدر را بخشی از هم سرنوشتان ما، از هم طبقه ای های ما در دوره فقر و بن بست و استیصال کامل و تحمیل عقب گرد به مدنیت که غرب به ارمان آورده، تامین شد. در آن دوره هم بخشی از همین نیروها در کنار میدیای غربی و علارغم اعلام ظاهری و فرمال "مخالفت" با بمباران و... ایستادند و نوید انقلاب و دمکراسی را سردادند. در چنین شرایطی ارتجاع چه امپریالیستی و چه ارتجاع محلی، از دسته جات مختلف کانگستری حکومت تا انواع

فاشیست قومی، با پول مردم محروم را اجیر میکنند، مردم را میخرند و مسلح میکنند و به جان همدیگر می اندازند. این اتفاق در عراق افتاد و همگی دیدیم. انقلاب از خوشباوری، خوشبینی و امیدواری، از اعتماد به نفس و احساس قدرت بیرون می آید. اپوزیسیونی که از این شرایط نیرو میگیرد، امید پیدا میکند، "انقلابش" رشد میکند، هر نیت خوب و انسانی هم که داشته باشد، با هر شعار سوسیالیستی و عامه پسندی به میدان بیاید، عملاً در کمپ ناتو و در کنار سازندگان همین سناریوها قرار خواهند گرفت.

تا جایی که به اتحاد این به اصطلاح چپ برگردد، کل این صف به یک جنبش تعلق دارند. این کل چپی است که بدنبال جنبش سبز براه افتاد. تقریباً تمام آنها، و از جمله حزب کمونیست کارگری که پس از به نتیجه نرسیدن وحدت و همکاری آنها با حزب کمونیست ایران از این اتحاد فاصله گرفت، همگی جناح چپ جنبش سبز را تشکیل میدهند. این جناح از جنبش سبز، در اوج امیدواری به تحركات سبز، در اوج اعتراضات حول انتخابات، در اوج توهمات نسبتاً وسیع در جامعه نسبت به جنبش سبز، به فکر ایجاد قطب چپ یا آلترناتیو چپ نیافتادند. امروز و درست زمانی که آن تحركات ته کشیده، سبز و جنبش "رای من کو"، فرونشست و به عقب رانده شد، پس باید پرسید کدام فاکتور آنها را به رفتن جمهوری اسلامی امیدوار کرده است! جبهه چپ تشکیل دادن و آلترناتیو "سوسیالیستی" درست کردن در جواب به کدام نیاز است؟ کدام فاکتورها این ضرورت را به آنها نشان داده است.

مردم ناراضی هستند که جواب نیست، مردم سی سال است ناراضی هستند و کسی هم به فکر آلترناتیو سوسیالیستی نبوده است. چه چیزی این چپ را به رفتن جمهوری اسلامی امیدوار کرده است، جز امکان دخالت غرب در هر شکل و امید این صف به پروژه دول امپریالیستی!

حزب حکمتیست نه به این چپ تعلق دارد، نه با آن اعضا یک جنبش، و نه هم خانواده است. ما به کرات در موارد معینی در این کمپین یا آن کمپین در کنار احزاب و جریاناتی از این چپ قرار گرفته ایم. اما هیچ زمانی با این جریانات خود را از یک خانواده و یک جنبش ندانسته ایم تا وارد چنین آلترناتیو درست کردنیایی شویم که بحثش شد و همچنانکه اشاره کردم اساساً در کمپ ناتو است.

در مورد روش برخورد سنت ما به چنین تلاشهایی توصیه میکنم که مصاحبه منصور حکمت تحت عنوان "مردم باید انتخاب کنند" که در این شماره کمونیست هم تجدید چاپ شده است، هر چند در فضا و اوضاعی کاملاً متفاوت صورت گرفته است را بخوانید.

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند. تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

برخلاف جوامع پیشین که عموماً بر سلسله مراتب طبقاتی و قشربندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که رودرروی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفتبندی محوری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند. اردوی پرولتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آلهای و گرایشات و احزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده محروم و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و احزاب سیاسی و متفکرین و شخصیت های رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند. کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست

از حزب حکمتیست میپرسند!

حزب حکمتیست و اتحاد چپ

حالت عبث، بی حاصل، که برای مردم ایران و طبقه کارگر، گمراه کننده و مخرب میدانیم. روی آوری جریان‌ها سیاسی به چنین راه حلی را نه تنها پشت کردن به منافع مردم که تا عمق استخوان فساد سیاسی میدانیم.

سوم: ماجرای آلترناتیو سازی در این چند ماهه در میان جریان‌ها موسوم به چپ ایران، بیان صف بندی‌هایی در فضای عمومی تری در میان کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. ما در یک قطب این صف بندی و اغلب جریان‌ها اپوزیسیون، چپ و راست، در قطب دیگر آن قرار دارند. مهمترین مؤلفه های این فاصله را میتوان در، تفاوت نوع سرنگونی که ما میخواهیم، یعنی سرنگونی انقلابی در مقابل سرنگونی به زور تحریم و جنگ، در موضوع مخالفت سرسخت ما از روز اول با جنبش سبز، در موضع اعتراضی و رادیکال ما در باره خطر حمله به ایران و تحریم اقتصادی، و در تلاش ما برای تحریک کمونیستی طبقه کارگر، میتوان به روشنی دید. فاصله ما از این جریان‌ها حاصل تفاوت های عمیق سیاسی، جنبشی و طبقاتی است.

است که راست و چپ غیرکارگری و اگر زمانی انقلاب کارگری در جریان باشد غیرکمونیست ایران، علیرغم هر ادعایی و طبقه کارگر و حزب کمونیستی اش که خود دارند، منشا امید آنها، منشا ادعای فراخوان این انقلاب را بدهد، بی تردید آنها در مورد التهاب فضای جامعه، امکان بخشی از همین نیروها علیه اش سنگر "انقلاب" ناتویی و سرنگونی و هرچه که میگیرند، لذا عشق به سوسیالیسم و کارگر میگویند، متکی به تهدید دول غربی علیه ایران است. مدل انقلاب اینها مدل لیبی نیست که آنها را به هم رسانده است. بلکه است و حتی بدتر از لیبی مدل حمله به عراق است. با افزایش تهدیدات غرب، و از امید ادامه تحریم و حمله به ایران امیدواری آنها افزایش می یابد و با کاهش تهدیدات فضا و تب و تاب و امید کل این نوع اپوزیسیون، آلترناتیو سازی و اتحادها یافته و دامنه تحریم کمر طبقه کارگر و ... همگی حاشیه ای میشود. بارومتر مردم محروم را شکسته است، انقلابش گل اعتماد و فعالیت و خوش بینی و بدبینی شان در مبارزه سیاسی، نه جنبش مردم ایران برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، که رابطه غرب با جمهوری اسلامی، دیپلماسی فی مابین، و دخالت دول غربی است. اگر نه چه عاملی درست امروز صفی از مانویست چهار آتش، چپ خط امامی طرفدار بنی صدر، کومه له، راه کارگر و دهها گروه و جمع عجیب و غریب را دور هم جمع کرده است. اعلام دفاع از سوسیالیسم و مخالفت با جنگ در این فضا و با این واقعیات عیان و روشن، دیگر ریاکاری بیش نیست. نه تنها این بلکه

اساسا دعوت نشده بود. این را میتوان به حساب اختلافات سیاسی نیروهای اصلی این تلاش، فاصله های سبک کاری و عمیق جنبشی، و با هر دلیل دیگری و از جمله به اصطلاح تلاش غیرمستقیم برای اعلام "به انزوا" رانده شدن حزب ما، تعبیر کرد. بهر رو دعوت شده یا نشده، پاسخ ما یکسان و طبعا متفاوت بود. و آنهم این است که ما در چنین نشست و پروسه ای نه خود را سهیم میدانیم و نه شرکت می کردیم. به چند دلیل:

یکم: ما طرفدار هر نوع دیالوگ و همکاری با اپوزیسیون در مورد رعایت موازین و چهارچوبهایی در مبارزه حزبی - سیاسی و از جمله در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی، هستیم. در این مورد هم منشوری بنام "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" صادر کرده ایم. این با تشکیل جبهه و ائتلاف و اتحاد، میان نیروهایی که هر کدام برای شکل دادن به نوع متفاوتی از آینده برای ایران پس از جمهوری اسلامی مبارزه میکنند، فرق میکند.

بقول منصور حکمت ما "نمیخواهیم از وحدت طلبی خودانگیخته مردم سوء استفاده تبلیغاتی کنیم. ما برای ساختن یک جمهوری سوسیالیستی تلاش میکنیم و این کار از طریق وحدت با طرفداران بازار آزاد و آمریکا و سلطنت و اسلام پاستوریزه بدست نمیدانیم. در نتیجه ما مردم را به اردوی سیاسی خودمان دعوت میکنیم. به اردوی کارگران، اردوی کمونیسم، اردوی آزادی کامل و همه جانبه فرد و جامعه. این به معنی انزواطلبی سیاسی و بدعفی با سایر جنبشهای سیاسی نیست. برعکس هر قدر ما حرف مستقل خودمان را روشن تر بیان کنیم و آرمانهای سیاسی و اجتماعی خود را بدون شبهه تر تبلیغ کنیم، امکان پیدا میکنیم بدون دامن زدن به توهمات سیاسی در میان مردم، با هر کس تا هر جا همراه میشود راه بیابیم."

دوم: ما در "امیدواری" کل اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی در خارج و داخل کشور، از راست تا چپ آن، که تهدیدات نظامی و تحریم اقتصادی را فرجه ای برای دخالت خود میدانند و با اتکا به حمایت سیاسی، نظامی و مالی دول غربی امید به ایفای نقش دارند، شریک نیستیم. این طریق آلترناتیو سازی ها، دولت سازی ها و برگزاری کنفرانس وحدت در تبعید و ... را نه تنها در بهترین

مقدمه: حزب حکمتیست، سیاست ها و اقداماتش مورد سوال قرار میگیرد و تعدادی در این موارد اظهار نظر میکنند و یا انتقاداتی مطرح میکنند. تحت عنوان "از حزب حکمتیست میپرسند"، نشریه کمونیست در هر شماره یک یا چند مورد از این سوالات را انتخاب میکند و با توجه به مضمون و محتوا، آنها را با مسئولین و کادرهای حزب در تشکیلات های مختلف در میان میگذارد و پاسخ های آنها را منتشر میکند. در این شماره یکی از این سوالات را با خالد حاج محمدی، از اعضای کمیته رهبری حزب، در میان گذاشته ایم. این سوال و جواب را میخوانید.

سوال: موضوع اتحاد احزاب و گروهها و محافل چپ ایران چندین ماه است که مورد بحث و گفتگو در میان آنها است. بحث اتحاد چپ، ایجاد آلترناتیو در اوضاع متحول کنونی و ایجاد قطبی از چپ ها و اتحاد و همکاری در میان آنها، در این دوره شدت یافته است. اخیرا اطلاعاتی ای به امضای ۲۵ حزب، گروه، نهاد و... چپ منتشر شده است. طبق این اطلاعاتی روزهای ۲۲ تا ۲۴ ژوئن، نشستی سه روزه در آلمان در ادامه جلسات هیئت های نمایندگی آنها برگزار شده است. اطلاعاتی اشاره دارد که اقدام آنها تلاشی برای شکل دادن به اتحاد و همکاری این جریان‌ها در " فضای ملتهب سیاسی ایران و جهان برای ایجاد یک بدیل انقلابی و کارگری و سوسیالیستی " است. و میخواهند آلترناتیو سوسیالیستی را در مقابل جمهوری اسلامی درست کنند. سوال این است که نظر حزب حکمتیست در مورد این اتحادها چی است؟ شکل دادن به آلترناتیو چپ و مسئله فضای التهابی در جامعه و... از چه ناشی میشود؟ در این فضا فقط حزب حکمتیست است که روی تمایزات خود و توضیح اثباتی نظرات و اهداف و مطالباتش تاکید میکند. آیا حزب حکمتیست در اینگونه اتحاد و همکاریها و نزدیکی های سهیم است و از آنها حمایت میکند؟ چرا حزب حکمتیست در این تلاش شرکت نکرده است؟ و آیا شما اساسا مخالف ایجاد هر نوع اتحاد در صفوف اپوزیسیون، بخصوص چپ، هستید؟

خالد حاج محمدی:

مقدمتا، از حزب حکمتیست برای شرکت در این اتحاد به دست و بسیار واقعی،

تا جایی که به حزب حکمتیست برمیگردد، ما از پایه و اساس با کل این اپوزیسیون از رضا پهلوی و احزاب بورژوائی تا حزب کمونیست ایران، راه ادامه در صفحه ۱۶

تلویزیون پرتو

برنامه ای از حزب حکمتیست

تلویزیون پرتو برنامه ای از حزب حکمتیست از "کانال یک" روی

ماهواره "هات برد" پخش میشود

برنامه های پرتو روزهای جمعه ساعت ۸ بعداز ظهر به وقت تهران (۵.۳۰ دقیقه بعداز ظهر اروپای مرکزی و ۸.۳۰ صبح لس آنجلس) روی ماهواره هات برد از کانال یک پخش میشود.

این برنامه ها روزهای سه شنبه ساعت ۲.۳۰ دقیقه صبح (۳ بعداز ظهر لس آنجلس و ۱۲ شب اروپای مرکزی) تکرار میشود.

برنامه های تلویزیون پرتو همچنین در اروپا، امریکا، استرالیا، کانادا و بخشی از خاورمیانه قابل رویت است.

تلویزیون پرتو را میتوان همزمان روی سایت مشاهده کرد؛

<http://www.glwiz.com/homepage.aspx>

مشخصات ماهواره: Frq 11179

Syb 27500

Pol H

FIC 3/4

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، پری زارع:

hekmatistparty@gmail.com

تشکیلات خارج کشور، لادن داور:

ladann@netcologne.de

آذر مدرسی:

azar.modaresi@gmail.com

اسد گلچینی:

agolchini@gmail.com

خالد حاج محمدی:

khaled.hajim@gmail.com

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید

ادامه برنامه های تلویزیون پرتو به همت کمکهای دوستدارانش ممکن شده است. با کمکهای مالی خود ادامه کاری این برنامه را ممکن کنید.

سپانسورهای تلویزیون پرتو:

اسد گلچینی

لادن داور

حسام منتظری

دیانا نامی

جواد اصلانی

حبیب عبداللہی

نظیره معماری

عزرا آدمی

کریم خضری

قادر محمود پور

کارگران جهان متحد شوید